



حزب کمونیست ایران

ضرورت گسترش جنبش‌های اجتماعی

تاکتیک و شیوه کار



ضرورت گسترش جنبش‌های اجتماعی

تاکتیک و شیوه کار

منتخبی از زنجیره برنامه‌های حزب و فعالین سال ۱۴۰۵ از
تلویزیون حزب کمونیست ایران. این برنامه‌ها با همکاری
رفقا ریزان حمیدی و ابراهیم علیزاده تهیه و پخش می‌شوند.

از انتشارات حزب کمونیست ایران

طراحی جلد، صفحه‌آرایی و مونتاژ: هیوا امانی



فهرست

مقدمه	۵
کار علنی و قانونی	۱۲
رفع سوءبرداشت: تمایز میان کار علنی و بحث تلفیق فعالیت علنی و مخفی	۱۷
مقاومت و سازمان‌یابی در شرایط پس از سرکوب خونین دیماه ۱۴۰۴ و جنگ	۲۳
استراتژی و تاکتیک؛ هنر انتخاب راه درست در زمان درست	۲۸
تشکل‌های توده‌ای: ضرورت، امکان‌پذیری و رابطه آن‌ها با حزب سیاسی	۳۰
درباره تبلیغ	۳۷
زندگی مدنی و فعالیت مدنی	۴۲
موانع تشکلیابی کارگران در ایران تحت حاکمیت استبداد مذهبی	۴۷
ضرورت تحزب‌یابی کارگران پیشرو و سوسیالیست	۵۳
تشکل مستقل کارگری؛ ضرورت، معنا و جایگاه آن در مبارزه طبقاتی	۵۹
دو مفهوم در سازماندهی فعالیت‌های مدنی، صنفی و سیاسی	۶۴
حق اعتصاب و حق تشکل مستقل؛ دو سنگر سرنوشت‌ساز در دوره پسا جنگ	۶۹
صندوق‌های همبستگی مالی کارگری؛ ضرورت، ساختار و راهکارها	۷۴
جایگاه شورا و سندیکا	۷۸
برنامه و استراتژی حزب، دو مفهوم، یک هدف	۸۲
سازمان‌یابی مبارزات جاری طبقه کارگر و ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری	۸۸

مقدمه

جامعه ایران امروز در یکی از پیچیده‌ترین و سرنوشت‌سازترین دوره‌های تاریخ معاصر خود قرار دارد. ویژگی اصلی این دوره، هم‌زمانی چند بحران عمیق و درهم‌تنیده است: بحران اقتصادی و معیشتی، بحران سیاسی و مشروعیت، بحران اجتماعی و فرهنگی، و بحران ناشی از جنگ و تهدید جنگ. جنگ میان ایران و آمریکا و اسرائیل، تحریم‌های گسترده، رقابت‌های منطقه‌ای و فشارهای بین‌المللی، از یک سو زندگی روزمره میلیون‌ها انسان را دشوارتر کرده‌اند و از سوی دیگر، چشم‌انداز آینده را با ناامنی و بی‌ثباتی بیشتری روبه‌رو ساخته‌اند. فقر، بیکاری، گرانی، ناامنی شغلی و کاهش قدرت خرید، دیگر پدیده‌هایی موقت و گذرا نیستند؛ بلکه به بخشی از ساختار زندگی اجتماعی اکثریت مردم تبدیل شده‌اند.

جنگ و شرایط جنگی همچنین به حکومت امکان داده‌اند بخش مهمی از ناکارآمدی‌ها و سیاست‌های خود را به وضعیت اضطراری نسبت دهد. حکومت می‌کوشد گرانی، کمبودها، محدودیت‌ها و تشدید فشارهای امنیتی را پیامد طبیعی جنگ معرفی کند و از فضای نظامی برای منحرف‌کردن افکار عمومی از مسئولیت‌های خود بهره ببرد. همین فضا، امکان آن را فراهم کرده است که کشتار دی‌ماه ۱۴۰۴ و سرکوب اعتراض‌های مردمی در سایه قرار گیرد و مسئله دادخواهی و پاسخ‌گویی، بار دیگر به حاشیه رانده شود.

ویژگی دوره حاضر، از یک سو، در هم‌زمانی و تداوم بحران‌های عمیق و ساختاری و، از سوی دیگر، در توفیق موقت رژیم برای عقب‌راندن تحرک توده‌ای در سایه جنگ با آمریکا و اسرائیل است. رژیمی که پس از کشتار بی‌سابقه دی‌ماه ۱۴۰۴ تا حد یک نیروی اشغالگر در برابر مردم سقوط کرده بود، توانست با بهره‌گیری از فضای جنگ، دامن‌زدن به احساسات ملی‌گرایانه، نفرت برحق مردم از ترامپ و اسرائیل و افشای زدوبندهای سلطنت‌طلبان، خاطره آن کشتار و مسئولیت خود را دست‌کم موقتاً به حاشیه براند. جنگ همچنین، به‌طور طبیعی، اولویت‌های زندگی مردم را از مسائل و گره‌گاه‌های سیاسی و اجتماعی به تلاش روزمره برای تأمین معیشت، مقابله با بیکاری و تحمل پیامدهای ویرانی‌های جنگی سوق داده است.

تردید نیست که این دوره سرانجام، با غلبه روندهای عمیق ساختاری و برآمد دوباره تحرک سیاسی توده‌ای، پایان خواهد گرفت. اما نمی‌توان و نباید دوره حاضر را صرفاً با صبر و انتظار برای بحران سیاسی در راه سپری کرد. ویژگی این دوره در آن است که می‌تواند، بالقوه، به دوره‌ای برای گسترش جنبش‌های اجتماعی حق‌طلبانه

و مطالبه‌محور و تکامل آن‌ها به تحرک میلیونی توده‌های زحمتکش تبدیل شود. مسئله اساسی، فراهم‌کردن زمینه‌های این گسترش و پیوندزدن مبارزات پراکنده مردم در محیط‌های کار، زندگی و تحصیل است.

با این همه، جنگ برای مردم ایران مستقیماً با زندگی، امنیت و آینده آنان ارتباط دارد. مردم عادی هزینه این جنگ را با جان، معیشت و آزادی‌های خود می‌پردازند. افزایش قیمت مواد غذایی، مسکن، دارو، آموزش و حمل‌ونقل، همراه با کاهش ارزش واقعی دستمزدها و مستمری‌ها، فشار سنگینی بر کارگران، مزدبگیران، بازنشستگان، معلمان، پرستاران، جوانان و خانواده‌های کم‌درآمد وارد کرده است. منابع عمومی، به جای آنکه صرف رفاه، آموزش، درمان، ایجاد اشتغال و توسعه زیرساخت‌ها شوند، بخش مهمی از خود را در خدمت تولید و ترویج خرافات، سیاست‌های امنیتی و نظامی و رقابت‌های قدرت قرار می‌دهند.

در ماه‌های گذشته، بخشی از نیروهای اپوزیسیون در کردستان و در سطح سراسری، چنین القا می‌کردند که حمله آمریکا و اسرائیل می‌تواند جمهوری اسلامی را سرنگون کند و آزادی را از بیرون برای مردم به ارمغان آورد. این امید، با واقعیت جنگ و پیامدهای آن به روشنی نقش بر آب شد. حمله خارجی، حتی اگر ضربه‌هایی به ساختار حکومت وارد کند، الزاماً به آزادی، برابری و رهایی مردم منجر نمی‌شود. تجربه نشان داد که جنگ می‌تواند به حکومت فرصت دهد خود را در مقام مدافع کشور معرفی کند، فضای سرکوب را گسترش دهد، مخالفان را با اتهام همکاری با دشمن هدف قرار دهد و جامعه را زیر فشار امنیتی بیشتری قرار دهد.

این تجربه باید به یک نتیجه روشن منجر شود: سرنگونی جمهوری اسلامی و ساختن جامعه‌ای آزاد و برابر، نه از طریق اتکا به قدرت‌های امپریالیستی، بلکه به دست نیروی سازمان‌یافته، آگاه و همبسته مردم ایران امکان‌پذیر است. مخالفت با مداخله نظامی خارجی به معنای چشم‌پوشی از جنایت‌ها و سرکوب‌های جمهوری اسلامی نیست. برعکس، هم‌زمان باید با جنگ‌طلبی خارجی و با استبداد داخلی مخالفت کرد و بر حق مردم برای تعیین سرنوشت خویش تأکید داشت.

در عرصه سیاسی، ساختار قدرت با فرسایش و محدودشدن پایگاه اجتماعی خود روبه‌روست. شکاف‌های درونی، اختلاف بر سر شیوه اداره جنگ و کشور، ناتوانی در حل بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و کاهش اعتماد عمومی، حکومت را بیش از گذشته به ابزارهای سرکوب، کنترل و تبلیغات وابسته کرده است. اکثریت جامعه دیگر انتخابات کنترل‌شده، نهادهای رسمی یا وعده‌های تکراری مسئولان را مجرای مؤثر برای بیان خواست‌های خود نمی‌داند. تجربه سال‌های گذشته نیز نشان داده است که اعتراض‌های قانونی و صنفی، حتی هنگامی که مسالمت‌آمیز و محدود بوده‌اند، اغلب با برخورد امنیتی، بازداشت، تهدید و فشار بر فعالان پاسخ داده می‌شوند.

با این حال، بحران حکومت به‌خودی‌خود به آزادی، برابری و رفاه مردم منجر نمی‌شود. حکومت‌های بحران‌زده می‌توانند با استفاده از سرکوب، ارباب، تفرقه‌افکنی، وعده‌های مقطعی، نسبت‌دادن مشکلات به دشمنان خارجی یا تشدید فضای جنگی، برای مدتی به بقای خود ادامه دهند. بنابراین، مسئله اصلی فقط وجود نارضایتی نیست؛ مسئله

این است که چگونه نارضایتی گسترده جامعه می‌تواند به نیرویی آگاه، سازمان‌یافته، همبسته و قادر به تحمیل خواست‌های اجتماعی تبدیل شود. پاسخ به این پرسش، ضرورت توجه جدی به جنبش‌های اجتماعی و گسترش آن‌ها را پیش می‌کشد.

جامعه‌ای زنده و در حال تغییر

جامعه ایران جامعه‌ای زنده، پویا و در حال دگرگونی است. این جامعه طی چهار دهه گذشته تغییرات عمیقی در زمینه‌های جمعیتی، اقتصادی، فرهنگی و ارتباطی از سر گذرانده است. جمهوری اسلامی کوشیده است الگوی معینی از خانواده، پوشش، آموزش، فرهنگ، روابط اجتماعی و سبک زندگی را بر مردم تحمیل کند؛ اما این تلاش، با وجود استفاده از ابزارهای قانونی، تبلیغاتی، آموزشی و سرکوبگرانه، نتوانسته تحولات واقعی جامعه را متوقف کند.

جامعه امروز ایران، جامعه آغاز دهه شصت نیست. گسترش شهرنشینی، افزایش سطح آموزش، حضور گسترده‌تر زنان در دانشگاه‌ها و محیط‌های کاری، رشد ارتباطات جهانی، دسترسی به اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، تغییر روابط خانوادگی و تحول خواست‌ها و سبک زندگی جوانان، واقعیتی اجتماعی دگگون یافته انکار ناپذیری پدید آورده است. نسل‌های جدید اطلاعات و تجربه‌های خود را تنها از رسانه‌های حکومتی دریافت نمی‌کنند. آنان با جهان ارتباط دارند، تبعیض‌ها و محدودیت‌ها را مقایسه می‌کنند و خواستار مشارکت، آزادی انتخاب، کرامت انسانی و آینده‌ای قابل پیش‌بینی‌اند. این تغییرات در رفتارهای روزمره و شکل‌های گوناگون مقاومت اجتماعی نیز دیده می‌شود. زنانی که حق انتخاب پوشش و سبک زندگی خود را در عمل مطالبه می‌کنند، خانواده‌هایی که در برابر مداخله حکومت در زندگی خصوصی می‌ایستند، دانشجویانی که برای آزادی دانشگاه و حق تشکل تلاش می‌کنند، هنرمندان و نویسندگانی که سانسور را به چالش می‌کشند، و شهروندانی که در برابر تبعیض و سرکوب از یکدیگر حمایت می‌کنند، همگی بخشی از این دگرگونی‌اند. بسیاری از این مقاومت‌ها ممکن است پراکنده، روزمره یا کم‌صدا به نظر برسند؛ اما در مجموع، شکاف عمیق میان جامعه و ساختار ایدئولوژیک حکومت را آشکار می‌کنند.

جنبش «زن، زندگی، آزادی» نمونه برجسته‌ای از این تحول اجتماعی بود. این جنبش تنها اعتراضی به حجاب اجباری یا یک سیاست مشخص نبود؛ بلکه بیان فشرده خواست‌های گسترده‌ای چون آزادی، برابری، حق انتخاب، کرامت انسانی و پایان دخالت حکومت در زندگی خصوصی مردم بود. حضور پررنگ زنان، جوانان، دانشجویان، ملیت‌ها و گروه‌های مختلف اجتماعی در آن نشان داد که جامعه ایران دیگر حاضر نیست به‌سادگی به قالب‌های فرهنگی و سیاسی گذشته بازگردانده شود. این جنبش همچنین آشکار کرد که مطالبات زنان، جوانان و گروه‌های تحت تبعیض، مسئله‌ای حاشیه‌ای نیست؛ بلکه با مسئله آزادی و آینده کل جامعه پیوند دارد.

زمینه‌های نارضایتی و سنت‌های مبارزاتی

تغییر جامعه تنها در حوزه فرهنگ و سبک زندگی رخ نداده است. ساختار اقتصادی و

اجتماعی نیز دگرگون شده است. رشد کلان‌شهرها، گسترش حاشیه‌نشینی، مهاجرت از روستاها و شهرهای کوچک، تمرکز جمعیت زحمتکش در پیرامون شهرهای بزرگ و افزایش کارهای موقت و غیررسمی، چهره تازه‌ای به جامعه داده است. در بسیاری از مناطق، مردم با کمبود آب سالم، برق، حمل‌ونقل عمومی، مدرسه، درمانگاه و امکانات فرهنگی روبه‌رو هستند. این مشکلات، در کنار بیکاری، اعتیاد، فقر و ناامنی، زمینه‌های تازه‌ای برای شکل‌گیری اعتراض‌های محلی و مطالبات جمعی فراهم کرده‌اند.

گسترش فناوری‌های ارتباطی نیز امکان‌های جدیدی برای آگاهی‌رسانی، ارتباط و همبستگی ایجاد کرده است. شبکه‌های اجتماعی جای تشکلهای واقعی و پایدار را نمی‌گیرند، اما می‌توانند تجربه‌های مبارزاتی را منتقل کنند، اخبار اعتراض‌ها را به اطلاع دیگران برسانند و فاصله میان گروه‌ها و مناطق مختلف را کاهش دهند. این ظرفیت، در صورت پیوند با سازمان‌یابی واقعی در محیط کار، دانشگاه، محله و جامعه، می‌تواند به عاملی مهم در گسترش جنبش‌های اجتماعی تبدیل شود.

نارضایتی اجتماعی در ایران ریشه‌هایی عمیق و گسترده دارد. فقر و ناامنی اقتصادی یکی از مهم‌ترین این زمینه‌هاست. افزایش هزینه مسکن، درمان، آموزش و خوراک، همراه با کاهش دستمزد واقعی، زندگی بخش بزرگی از مردم را به مرز تحمل‌ناپذیری رسانده است. قراردادهای موقت و پیمانکاری، دستمزدهای معوق، نبود بیمه مناسب، اخراج‌های ناگهانی و فقدان امنیت شغلی، شرایطی ایجاد کرده‌اند که در آن کارگران نه تنها از ثمره کار خود بهره‌مند نمی‌شوند، بلکه حتی از ابتدایی‌ترین حقوق صنفی نیز محروم‌اند.

کارگران صنایع نفت، گاز، پتروشیمی، فولاد، معادن، ساختمان، حمل‌ونقل و خدمات، بارها از طریق اعتصاب، تجمع و اعتراض، خواستار پرداخت منظم دستمزد، افزایش حقوق، امنیت شغلی، ایمنی محیط کار و حق تشکل شده‌اند. این مبارزات نشان می‌دهند که طبقه کارگر ایران، با وجود فشارهای امنیتی و پراکندگی ناشی از نظام پیمانکاری، همچنان یکی از نیروهای مهم تغییر اجتماعی است.

معلمان نیز تنها برای افزایش حقوق مبارزه نمی‌کنند. خواست آنان با دفاع از آموزش رایگان و باکیفیت، امنیت دانش‌آموزان، کاهش تبعیض آموزشی و حق دسترسی برابر کودکان به آموزش پیوند دارد. پرستاران و کارکنان درمانی، هنگامی که به اضافه‌کاری اجباری، کمبود نیروی انسانی، دستمزد پایین و تبعیض مزدی اعتراض می‌کنند، در واقع از حق همه مردم برای برخورداری از درمان انسانی و شایسته دفاع می‌کنند. بازنشستگان نیز با تجمع‌های منظم و طرح مطالباتی روشن، نشان داده‌اند که پایداری، تکرار و سازمان‌یافتگی می‌تواند یک مطالبه اجتماعی را به صدایی ماندگار تبدیل کند.

در کنار این مبارزات، زنان، دانشجویان، خانواده‌های دادخواه، فعالان محیط‌زیست، ساکنان مناطق محروم و گروه‌های مختلف فرهنگی و ملی، هرکدام تجربه‌ها و سنت‌های ارزشمندی از مبارزه دارند. اعتراض به تبعیض جنسیتی، دفاع از حق انتخاب، مبارزه برای آزادی بیان و تشکل، دادخواهی برای قربانیان سرکوب، دفاع از محیط‌زیست و مقابله با تخریب منابع طبیعی، بخش‌هایی از یک روند گسترده اجتماعی‌اند.

اعتراض‌های دی‌ماه ۱۳۹۶، آبان ۱۳۹۸، خیزش ژینا در سال ۱۴۰۱، خیزش سرتا سری

مردم در ۳۱ استان در سال ۱۴۰۴ و دیگر موج‌های اعتراضی سال‌های اخیر نشان داده‌اند که نارضایتی از وضع موجود به گروه یا طبقه‌ای خاص محدود نیست. فرودستان شهری و روستایی، بخش‌هایی از طبقه متوسط، جوانان، زنان، کارگران، بازنشستگان و گروه‌های مختلف اجتماعی، هرکدام به شیوه‌ای با بحران موجود درگیرند. این اعتراض‌ها همچنین نشان داده‌اند که میان مطالبات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جدایی مطلق وجود ندارد. هنگامی که کارگری برای دستمزد معوقه اعتصاب می‌کند، معلمی برای آموزش رایگان مبارزه می‌کند، زنی علیه تبعیض می‌ایستد یا خانواده‌ای خواستار حقیقت و عدالت می‌شود، همه در حال دفاع از حق مردم برای تعیین سرنوشت خویش‌اند.

از نارضایتی پراکنده تا جنبش اجتماعی

اما میان نارضایتی عمومی و تغییر واقعی، حلقه‌ای تعیین‌کننده وجود دارد: سازمان‌یابی، آگاهی، همبستگی، رهبری جمعی و انتخاب تاکتیک‌های متناسب با شرایط. نارضایتی، به‌تنهایی قدرت تغییر ایجاد نمی‌کند. ممکن است میلیون‌ها نفر ناراضی باشند، اما اگر نتوانند خواست‌های خود را بیان کنند، میان خود ارتباط برقرار کنند و برای اقدام جمعی تصمیم بگیرند، این نیرو پراکنده و فرسوده خواهد شد.

جنبش اجتماعی، شکل سازمان‌یافته و پویای حضور مردم در عرصه عمومی است. جنبش‌ها از مطالبات واقعی و ملموس آغاز می‌شوند، اما می‌توانند افق‌های گسترده‌تری بیابند. خواست دستمزد عادلانه، حق تشکل، آموزش و درمان رایگان، مسکن مناسب، آزادی بیان، برابری زن و مرد، آزادی زندانیان سیاسی و پایان سرکوب، مطالباتی جدا از هم نیستند؛ حلقه‌های زنجیره‌ای واحدند که به زندگی آزاد، امن و شایسته منتهی می‌شوند.

شرایط ایران، هم ضرورت و هم امکان گسترش جنبش‌های اجتماعی را فراهم کرده است. ضرورت از آن‌روست که حکومت حتی مطالبات ساده صنفی را اغلب امنیتی می‌کند و بدون فشار اجتماعی، حاضر به عقب‌نشینی جدی نیست. امکان نیز از آن‌رو وجود دارد که جامعه تجربه، انگیزه، شبکه‌های ارتباطی و سنت‌های مبارزاتی لازم را در اختیار دارد. کارگران، معلمان، زنان، دانشجویان، بازنشستگان، پرستاران، کشاورزان و ساکنان محله‌های محروم، هرکدام بخشی از این ظرفیت اجتماعی را نمایندگی می‌کنند. البته جنبش‌های اجتماعی خودبه‌خود پیروز نمی‌شوند. اعتراض‌های گسترده ممکن است حکومت را موقتاً عقب برانند، اما برای تبدیل دستاوردهای مقطعی به تغییرات پایدار، شبکه‌های ارتباطی، تشکل‌های مستقل، پیوند میان شهرها و محله‌ها، رسانه‌های مردمی و رهبری برخاسته از پایین ضروری است. سازمان بدون پیوند زنده با مردم، به ساختاری بسته و بی‌اثر تبدیل می‌شود؛ اعتراض بدون سازمان نیز ممکن است در برابر سرکوب، فرسایش و پراکندگی دوام نیاورد.

گسترش جنبش‌های اجتماعی باید بر مشارکت داوطلبانه، تصمیم‌گیری جمعی، پرهیز از انحصارطلبی و احترام به تنوع مطالبات استوار باشد. هیچ گروهی به‌تنهایی نماینده همه جامعه نیست. جنبش نیرومند، جنبشی است که بتواند تفاوت‌ها را به رسمیت

بشناسد و میان مطالبات گوناگون پیوند برقرار کند. همچنین مبارزه مؤثر، مبارزه‌ای مسئولانه و عمدتاً مسالمت‌آمیز است؛ مبارزه‌ای که مردم را بی‌دلیل در معرض خطر قرار ندهد و بر افزایش مشارکت عمومی، اعتمادسازی و حفظ توان اجتماعی تکیه کند.

درباره این جزوه

جزوه حاضر با تمرکز بر ضرورت گسترش جنبش‌های اجتماعی تهیه شده است. هدف آن ارائه نسخه‌ای آماده و یکسان برای همه محیط‌ها و موقعیت‌ها نیست. شرایط هر کارخانه، مدرسه، دانشگاه، محله، شهر و جنبش اجتماعی متفاوت است و هر اقدام جمعی باید بر پایه شناخت دقیق همان شرایط، توان واقعی مردم و خواست‌های مشخص آنان شکل بگیرد.

با این حال، اصولی عمومی می‌تواند راهنمای کار جمعی باشند: طرح روشن و قابل فهم مطالبات، تصمیم‌گیری جمعی، پاسخ‌گویی فعالان، ثبت و انتقال تجربه‌ها، جلب حمایت خانواده‌ها و افکار عمومی، پیوندزدن مبارزات گوناگون و تلاش برای افزایش مشارکت مردم. تأکید این جزوه بر کار علنی، مدنی و قانونی است؛ از جمله حضور در تشکلهای صنفی و اجتماعی، استفاده از ظرفیت‌های موجود، برگزاری گفت‌وگوهای جمعی، بیان شفاف خواسته‌ها، جلب پشتیبانی عمومی و ایجاد ارتباط میان گروه‌های مختلف.

کار علنی و قانونی به معنای توهم‌داشتن به اصلاح‌پذیری حکومت یا پذیرش محدودیت‌های تحمیلی آن نیست. این رویکرد تلاشی است برای گسترش میدان فعالیت، حفظ پیوند با جامعه، افزایش مشارکت و تبدیل خواست‌های پراکنده به نیرویی عمومی، در عین توجه به امنیت و مسئولیت جمعی فعالان. این جزوه همچنین بر پرهیز از ماجراجویی، خودنمایی سیاسی و اقدام‌هایی تأکید می‌کند که مردم را بدون آمادگی و ضرورت در معرض خطر قرار می‌دهند. رهبری واقعی از بالا منصوب نمی‌شود؛ در جریان مبارزات روزمره، با دفاع پیگیر از منافع مردم، پیوندزدن تجربه‌ها و ایجاد اعتماد شکل می‌گیرد.

محتوای این جزوه، در درجه نخست، بر تجربه مبارزات اجتماعی و به‌ویژه تجربه کومه‌له در جامعه کردستان طی دهه‌های گذشته تکیه دارد. این تجربه نه حقیقتی نهایی و بی‌نیاز از نقد، بلکه منبعی برای بحث، ارزیابی و تکمیل جمعی است. هدف آن است که هر مبارزه کوچک به تجربه‌ای برای مبارزه‌ای بزرگ‌تر تبدیل شود؛ هر پیروزی محدود، اعتمادبه‌نفس و توان سازمانی بیشتری ایجاد کند؛ و هر تشکل، پلی برای همبستگی گسترده‌تر باشد.

آینده ایران را نه فقط بحران‌های حکومت و نه حمله آمریکا و اسرائیل، بلکه آگاهی، همبستگی و سازمان‌یابی مردم رقم خواهد زد. مردم ایران هم‌زمان با مخالفت با جمهوری اسلامی و با جنگ و مداخله نظامی خارجی، حق دارند برای آزادی، برابری، رفاه و تعیین سرنوشت خود مبارزه کنند. نیروی اصلی تغییر در کارخانه‌ها، مدارس، دانشگاه‌ها، بیمارستان‌ها، محله‌ها، روستاها و خیابان‌های همین کشور حضور دارد. این جزوه دعوتی است به کار پیگیر، صبورانه و مسئولانه در میان مردم؛ به شنیدن

تجربه‌های آنان، ساختن اعتماد، پیوند دادن مبارزات و تبدیل نارضایتی پراکنده به قدرتی جمعی و مؤثر. تجربه جنگ اخیر نشان داد که نباید سرنوشت جامعه را به وعده حمله خارجی یا محاسبات قدرت‌های بزرگ سپرد. آینده آزاد ایران تنها زمانی ساخته خواهد شد که مردم خود، به نیرویی سازمان‌یافته و آگاه برای تغییر تبدیل شوند.

ابراهیم علیزاده

مرداد ماه ۱۴۰۵

اوت ۲۰۲۶

کار علنی و قانونی

۱. فعالیت علنی و جمهوری اسلامی

در جمهوری اسلامی ایران، فعالیت سیاسی مستقل با محدودیت‌های گسترده، سرکوب سازمان‌یافته و فقدان آزادی‌های بنیادین روبه‌روست. آزادی بیان، تشکل، تجمع و اعتصاب، حتی در مواردی که در قوانین رسمی به رسمیت شناخته شده‌اند، عملاً با موانع امنیتی و قضایی مواجه می‌شوند. برخورد با فعالان کارگری، معلمان، زنان، دانشجویان، روزنامه‌نگاران و مدافعان حقوق بشر نشان می‌دهد که حکومت نه تنها مخالف فعالیت رادیکال، بلکه نگران هر نوع سازمان‌یابی مستقل اجتماعی است. با این همه، استبداد هرگز نمی‌تواند تمامی عرصه‌های جامعه را به‌طور کامل از امکان کنش جمعی تهی کند. حتی در سخت‌ترین شرایط، شکاف‌هایی در زندگی اجتماعی، محیط‌های کار، محله‌ها، دانشگاه‌ها، انجمن‌های صنفی، شبکه‌های فرهنگی و ارتباطات روزمره پدید می‌آید که می‌تواند به میدان طرح مطالبات و سازمان‌یابی تبدیل شود. از همین‌رو، کار علنی و قانونی یکی از عرصه‌های اساسی مبارزه اجتماعی و طبقاتی در ایران امروز است.

حزب کمونیست ایران، اگرچه خود از امکان حضور آزاد و علنی در صحنه سیاسی کشور محروم است و اعضا و هوادارانش با خطر تعقیب و زندان روبه‌رو هستند، نمی‌تواند از اهمیت فعالیت علنی چشم‌پوشی کند. هدف مبارزه کمونیستی، سازمان‌یابی طبقه کارگر و هدایت جنبش‌های اجتماعی به سوی رهایی و تغییر بنیادی جامعه است. چنین هدفی بدون تماس گسترده با مردم، بدون حضور در میان جنبش‌های واقعی و بدون مشارکت در مبارزات روزمره آنان تحقق‌پذیر نیست.

۲. فعالیت علنی و هدف‌های جنبش کمونیستی

محتوای واقعی فعالیت علنی مورد نظر ما، همان اهداف بنیادی حزب کمونیست یعنی برابری، آزادی، نفی استثمار و حاکمیت شورایی کارگران و زحمتکشان است. فعالیت علنی به معنای کنار گذاشتن اهداف سیاسی و طبقاتی حزب یا جایگزین کردن مبارزه اساسی با اصلاحات محدود نیست. محتوای واقعی این فعالیت، پیگیری همان اهداف عمومی جنبش کمونیستی از راه‌هایی است که در یک مقطع مشخص امکان‌پذیرند. این اهداف اگر چه با روش‌ها و تاکتیک‌های علنی پیگیری می‌شوند اما تشکل‌ها و فعالین عرصه علنی الزاماً رابطین یا اعضای مخفی تشکیلات حزبی نیستند. آنها فعالینی هستند که اتوریته سیاسی و معنوی حزب را پذیرفته‌اند و حزب نیز ارزش کار

جسورانه و روزمره آن‌ها را به درستی می‌شناسد.

حزب کمونیست با عمل غیرمستقیم خود، از طریق ارائه تحلیل‌های عینی، آموزش سیاسی و هدایت فکری، سعی می‌کند موقعیت این فعالان و تشکلهای را در درون جامعه تقویت کند. این رابطه نباید به معنای تبدیل تشکلهای علنی به ارگان‌های وابسته به تشکیلات مخفی تلقی شود؛ زیرا حفظ استقلال و پرهیز از برچسب‌خوردن‌های غیرضروری، شرط بقای تشکلهای صنفی و مدنی در برابر سرکوب است. فعالیت علنی باید از نیازهای واقعی مردم آغاز کند: دستمزد و امنیت شغلی، حق تشکل و اعتصاب، بیمه و بازنشستگی، آموزش و درمان رایگان، مسکن، برابری زنان و مردان، آزادی زندانیان سیاسی، لغو اعدام و پایان دادن به تبعیض‌های ملی و مذهبی. این مطالبات در ظاهر ممکن است اقتصادی یا صنفی باشند، اما در روند مبارزه، ظرفیت سیاسی و اجتماعی گسترده‌ای پیدا می‌کنند. کارگری که برای دستمزد معوقه مبارزه می‌کند، در جریان این مبارزه با ساختار قدرت، مناسبات مالکیت و ضرورت همبستگی طبقاتی روبه‌رو می‌شود.

از این منظر، فعالیت علنی نه حاشیه مبارزه، بلکه یکی از مهم‌ترین راه‌های ارتباط جنبش چپ با جامعه است. حزب و نیروهای کمونیست باید اهمیت این عرصه را بشناسند، از آن حمایت سیاسی و معنوی کنند و به تقویت موقعیت فعالان و تشکلهای اجتماعی یاری رسانند؛ بی‌آنکه استقلال آنها را از میان ببرند یا آنان را به ابزار تشکیلاتی تبدیل کنند.

۳. توازن قوا و ضرورت تحلیل واقع‌بینانه

فعالیت علنی بر اساس توازن قوای واقعی میان طبقه حاکم و نیروی مبارز سازمان می‌یابد. برای سنجش واقع‌بینانه توازن قوا در هر مقطع، داشتن تحلیل سیاسی روشن و عینی از اوضاع عمومی رژیم، میزان انسجام یا تزلزل دستگاه سرکوب، گستردگی جنبش‌های اجتماعی و عمق آگاهی و آمادگی توده‌ها ضروری است. در محاسبه توازن قوا گاه فاکتورهای ماوراء محلی، منطقه‌ای و جهانی نیز دخیل می‌شوند.

در این نبرد طبقاتی، شمشیرها از رو بسته شده‌اند و احتمال اینکه دشمن برای حفظ سلطه خود دست به تعرض، خشونت و زیر پا گذاشتن قواعد پذیرفته‌شده بزند همواره وجود دارد. رهبران کاردان مبارزه علنی باید با فرض گرفتن احتمال وقوع چنین پیشامدهایی و پیش‌بینی سناریوهای مختلف سرکوب، تداوم و ادامه کاری فعالیت علنی و تشکلهای خود را تضمین نمایند.

هیچ فعالیت علنی در خلأ صورت نمی‌گیرد. دامنه، شکل و شدت آن تابع توازن قوای میان حکومت و جامعه مبارز است. این توازن در هر مقطع تغییر می‌کند و به عوامل گوناگونی بستگی دارد: میزان بحران سیاسی و اقتصادی حکومت، گستردگی نارضایتی عمومی، سطح آگاهی و سازمان‌یابی مردم، همبستگی میان جنبش‌های اجتماعی و حتی شرایط منطقه‌ای و جهانی.

بنابراین، تصمیم‌گیری درباره شکل و دامنه فعالیت علنی نیازمند تحلیل مشخص از شرایط مشخص است. نمی‌توان یک روش واحد را برای همه زمان‌ها و مکان‌ها تجویز

کرد. فعالیتی که در یک محیط کار یا شهر ممکن است، در محیطی دیگر می‌تواند خطرهای جدی به همراه داشته باشد. همچنین نباید تصور کرد که عقب‌نشینی موقت حکومت به معنای تغییر ماهیت آن است. جمهوری اسلامی در برابر فشار اجتماعی گاه عقب می‌نشیند، اما هرگاه فرصت بیابد، برای بازپس‌گیری دستاوردهای مردم اقدام می‌کند.

جنبش «زن، زندگی، آزادی» نشان داد که چگونه یک اعتراض اجتماعی می‌تواند مرزهای پیشین را جابه‌جا کند و گروه‌های مختلف را حول خواست‌های آزادی، برابری و نفی تبعیض به هم نزدیک سازد. همین تجربه همچنین نشان داد که حکومت در برابر گسترش اعتراضات، به سرکوب، بازداشت و محدود کردن آزادی بیان متوسل می‌شود. از این‌رو، رهبران و فعالان علنی باید هم به ظرفیت‌های مبارزه توجه داشته باشند و هم امکان تعرض حکومت را جدی بگیرند.

۴. معیارهای پیروزی در مبارزات علنی

هر حرکت علنی برای موفقیت به چند عنصر اساسی نیاز دارد:

اول، باید حقانیت اجتماعی خواست‌های خود را برای مردم روشن کند. مطالبه‌ای که با زندگی روزمره توده‌ها پیوند داشته باشد، امکان جذب حمایت عمومی بیشتری دارد. افزایش دستمزد، امنیت شغلی، حق تشکل، آزادی پوشش، حق تحصیل و درمان، یا اعتراض به گرانی و فساد، زمانی به نیروی اجتماعی تبدیل می‌شود که مردم آن را مسئله مشترک خود بدانند.

دوم، خواسته‌ها باید تا حد امکان روشن، مشخص و قابل دستیابی در یک مرحله معین باشند. طرح مطالبات مبهم یا فهرستی از خواسته‌های نامرتب، می‌تواند توان حرکت را پراکنده کند. مبارزه اجتماعی از هدف‌های مشخص آغاز می‌شود، اما در جریان پیروزی‌های کوچک، اعتمادبه‌نفس و آگاهی جمعی افزایش می‌یابد و زمینه برای طرح خواسته‌های بزرگ‌تر فراهم می‌شود.

سوم، اعتماد به رهبری و مسئولیت‌پذیری فعالان اهمیت حیاتی دارد. رهبری یک حرکت علنی نباید بر قهرمان‌سازی فردی استوار باشد، بلکه باید از دل مشارکت جمعی، پاسخ‌گویی و تصمیم‌گیری دموکراتیک شکل بگیرد. فعالان باید واقعیت‌ها را صادقانه با مردم در میان بگذارند، از وعده‌های غیرواقعی پرهیز کنند و در برابر خطاهای خود مسئول باشند.

چهارم، حفظ وحدت نیروهای مبارز تا پایان هر نبرد مشخص ضروری است. حکومت همواره می‌کوشد میان کارگران، زنان، جوانان، معلمان، بازنشستگان و دیگر گروه‌های اجتماعی تفرقه ایجاد کند. مقابله با این سیاست، نیازمند تأکید بر منافع مشترک و پرهیز از رقابت‌های فرقه‌ای و خودمحورانه است. موفقیت یک اعتصاب یا تجمع محدود، اگر تثبیت و به تجربه‌ای جمعی تبدیل شود، می‌تواند پایه مبارزات بعدی قرار گیرد. تثبیت دستاوردها: تثبیت هر پیروزی ولو کوچک و تبدیل آن به سنگری برای پیشروی‌های بعدی، روحیه مبارزاتی توده‌ها را تقویت کرده و آنان را برای نبردهای بزرگ‌تر آماده می‌سازد.

۵. مرزهای فعالیت علنی

فعالیت علنی در متن یک نبرد پیچیده و مملو از پیشروی، عقب‌نشینی، مانور دادن و سازش‌های موقت در چارچوب امکانات موجود پیش می‌رود. از این‌رو، نباید کار و تاکتیک‌های فعالین علنی را مداوماً زیر ذره‌بین ایدئولوژیک قرار داد یا رفتارهای آنان را با معیارهای انتزاعی ارزیابی کرد. با این حال، انعطاف تاکتیکی به معنای بی‌مرزی نیست و خطوط قرمز زیر باید در کار علنی رعایت شود:

- فعالیت علنی نباید مردم را نسبت به ماهیت استبدادی حکومت دچار خوش‌بینی کند یا آنان را به امید بستن به جناح‌های مختلف قدرت سوق دهد. تفاوت‌های درون حکومت ممکن است در تاکتیک‌ها و شیوه‌های اداره کشور دیده شود، اما هیچ‌کدام نباید جایگزین اتکای مردم به نیروی مستقل خودشان شوند.

- فعالیت علنی نباید به تفرقه در صفوف کارگران یا رقابت مخرب میان جنبش‌ها منجر شود. تاکتیک‌ها باید تابع شرایط باشند و نباید به «رویه دائمی» یا نرم ثابت مبارزه تبدیل شوند. آنچه در یک مرحله مفید است، ممکن است در مرحله‌ای دیگر ناکارآمد یا حتی زیان‌بار باشد.

- کار علنی نباید از درجه آمادگی و تمایل توده‌ها برای در پیش گرفتن روش‌های رادیکال عقب‌تر بماند و نقش ترمزکننده ایفا کند.

۶. برخورد واقع‌بینانه با قانون و حفظ نیروها

قانون در جمهوری اسلامی ضمانت قابل اعتمادی برای امنیت فعالان نیست. اگرچه فعالیت علنی می‌تواند در مواردی جنبه قانونی نیز داشته باشد، اما به کارکرد قوانین در چارچوب استبداد مذهبی و درجه پایبندی رژیم به آن‌ها نباید به هیچ وجه خوش‌بین بود. قانون اساسی و قوانین جاری جمهوری اسلامی قبل از هر کس توسط خود رژیم و نهادهای امنیتی به طور روزمره زیر پا گذاشته می‌شوند.

حکومت بارها قوانین و تعهدات رسمی خود را نادیده گرفته و در برابر اعتراضات مسالمت‌آمیز به بازداشت و خشونت متوسل شده است. در نتیجه، «قانونی بودن» فعالیت نباید با «امن بودن» آن یکی دانسته شود.

کار علنی و قانونی یعنی استفاده از هر امکان اجتماعی، صنفی و مدنی موجود برای دفاع از حقوق مردم؛ نه اعتماد ساده‌لوحانه به نهادهای حکومتی. فعالان باید همواره احتمال برخورد امنیتی، لغو مجوز، احضار، اخراج یا بازداشت را در محاسبات خود در نظر بگیرند. مسئولیت‌پذیری در این عرصه یعنی پرهیز از به خطر انداختن بی‌دلیل افراد، تصمیم‌گیری جمعی و استفاده سنجیده از توان و امکانات موجود.

احتیاط به معنای انفعال نیست. برعکس، فعالیت علنی زمانی پایدار می‌ماند که از ظرفیت اجتماعی خود آگاه باشد و بتواند در برابر فشارها واکنش جمعی نشان دهد. هیچ فعال یا تشکیلی نباید تمام نیرو و امکانات خود را در یک مرحله به میدان آورد؛ ادامه‌کاری و حفظ توان سازمان‌یابی از شروط موفقیت بلندمدت است.

از این‌رو، در نظر داشتن این احتمال که فعالیت علنی ممکن است در هر لحظه مورد هجوم و سرکوب قرار گیرد، یکی از ارکان اصلی هدایت درست این عرصه است.

فعالین علنی باتجربه، همه نیرو، امکانات و سرمایه‌های سازمانگرا نه خود را هم‌زمان و به‌صورت «سخت‌و‌تمندانه» و بی‌محابا به میدان نمی‌آورند، بلکه با ذخیره‌سازی نیرو و لایه‌بندی امکانات، توان مقاومت و ادامه کاری تشکل را در صورت بروز موج‌های سرکوب حفظ می‌کنند.

۷. امنیت اجتماعی و پشتیبانی توده‌ای

نفس وجود درجه معینی از امنیت برای دست زدن به فعالیت علنی، ناشی از توازن قوایی است که در مقیاس توده ای حاصل شده است. فعال یا تشکل علنی، گذشته از کاردانی خویش و اتکا به تجارب به دست آمده، اساساً به کمک پشتیبانی توده‌ای است که می‌تواند امنیت خود را در برابر دست‌اندازی و تعرض دستگاه‌های امنیتی تامین کند.

امنیت فعالیت علنی بیش از آنکه از وعده‌های قانونی حکومت ناشی شود، به پشتیبانی مردم وابسته است. هرچه یک فعال یا تشکل با تعداد بیشتری از مردم ارتباط داشته باشد، برخورد با آن دشوارتر می‌شود. حمایت همکاران، خانواده‌ها، محله‌ها، دیگر تشکل‌های صنفی و شبکه‌های اجتماعی می‌تواند مانع منزوی کردن فعالان شود.

از همین‌رو، گسترش ارتباطات اجتماعی باید در مرکز کار علنی قرار گیرد. تشکل‌ها نباید فقط هنگام اعتراض با مردم تماس بگیرند؛ بلکه باید در زندگی روزمره، در محیط کار، در محله و در مسائل مشترک حضور داشته باشند. اعتماد اجتماعی به‌تدریج و از راه عمل مسئولانه، دفاع از حقوق مردم و ایستادگی در برابر تبعیض به دست می‌آید.

جنبش‌های اجتماعی ایران، به‌رغم سرکوب، ظرفیت همبستگی گسترده‌ای دارند. تجربه جنبش ژینا نشان داد که زنان و جوانان می‌توانند به نیروی پیش‌برنده تغییر تبدیل شوند و میان گروه‌های مختلف اجتماعی پیوند ایجاد کنند. تقویت این پیوندها، از مطالبات کارگری تا مبارزه زنان، از اعتراض معلمان و بازنشستگان تا دادخواهی خانواده‌های جان‌باختگان، زمینه شکل‌گیری نیرویی وسیع و مستقل از حکومت را فراهم می‌کند.

وقتی یک فعال یا تشکل صنفی و اجتماعی به پشتوانه عمیق توده‌ای مجهز باشد، هزینه سرکوب برای حکومت بالا می‌رود. از این‌رو، تداوم و گسترش مستمر ارتباطات فعالین و تشکل‌های علنی با آحاد مردم در مقیاس هرچه وسیع‌تر، شرط اساسی برای حفظ امنیت، خنثی‌سازی سرکوب و تضمین پیشروی جنبش‌های اجتماعی به سوی اهداف نهایی خود است.

رفع سوءبرداشت: تمایز میان کار علنی و بحث تلفیق فعالیت علنی و مخفی

در بحث این هفته خود قبل از هر چیز می‌خواهیم از یک برداشت نادرست در مورد موضوع کار علنی و قانونی فاصله بگیریم. و آن این است که گویا بحث تاکنونی ما در مورد کار علنی و قانونی بحثی در مورد تلفیق کار علنی و مخفی است که موضوع کاملاً جداگانه ای است.

هر دو این بحث‌ها جایگاه خود را دارند و لازم است جداگانه مورد بررسی قرار بگیرند. آنچه ما تاکنون کوشیده ایم جوانب مختلف آن را روشن کنیم بحث کار علنی و قانونی بوده است. ما در مورد تلفیق کار علنی و مخفی و یا حزب مخفی و کار علنی هنوز بحث مبسوطی نداشته ایم. اگر هم گاهی بنا به ضرورت این ترم مطرح شده است، تنها در ارتباط با پاسخ سوال مشخصی بوده است. اما سوالاتی که طی این مدت از جانب رفقای ما در داخل کشور مطرح شده است نشان می‌دهد که برای رفع هر گونه سوء برداشتی بایستی قبلاً درک خود را از فعالیت علنی و فعالیت مخفی به تفکیک روشن کنیم .

اصل کلی: فعالیت حزب به مثابه یک کل، نه مجموع افراد

در ارتباط با فعالیت مخفی و فعالیت علنی قبل از هر چیز یادآوری این نکته مهم ضروری است، آنچه که یک حزب سیاسی بنا به مجموعه فعالیت‌های خود لازم است به پیش ببرد، در فعالیت‌های هر تک عضو حزب و یا تک حوزه این حزب انعکاس نمی‌یابد. کار عمومی حزب یک فعالیت جامع است و این جامعیت از طریق فعالیت کلیه عناصر وابسته و نزدیک به این حزب تأمین میشود و نه از طریق فعالیت منفرد هر عضو و یا هر حوزه معینی. اگر حزبی علنی لازم است که بخش‌های از فعالیت‌های مخفی خود را حفظ کند و یا یک حزب مخفی می‌تواند در عرصه‌های فعالیت علنی نیز درگیر شود، انجام این وظایف موضوع کار کل حزب است که لازم است سیاست و روش‌های خود را برای هماهنگ ساختن این دو عرصه از فعالیت روشن کند و انجام آن بر عهده دستگاه رهبری حزب است.

دیکتاتوری به مثابه مانع اصلی فعالیت کمونیستی

دیکتاتوری و خفقان همواره مانع اصلی بر سر راه فعالیت تشکیلات کمونیستی بوده است. مقاطعی از تاریخ معاصر ایران که بند‌های دیکتاتوری شل شده بود، شکل‌های کمونیستی و رادیکال توانسته‌اند فعالیت کنند. به طور مثال بعد از جنگ جهانی

اول و تشکیل حزب کمونیست ایران و یا جنگ جهانی دوم و فاصله سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ و یا سالهای ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ در دوران انقلاب ایران.

مخفی‌کاری به مثابه سلاح: امکان‌پذیری و شرایط آن

اما اگر دیکتاتوری و خفقان مانع عمده بر سر راه فعالیت یک تشکیلات کمونیستی است، مخفی‌کاری و فن مبارزه با پلیس سیاسی نیز سلاح برنده‌ای در دست انقلابیون کمونیست است. در صورت فراگرفتن این فن ایجاد تشکیلات محکم زیر زمینی امری کاملاً عملی است. حال ممکن است برای دوره‌ای به کندی صورت گیرد و ضعیف باشد و در دوره‌ای دیگر با سرعت بیشتری رشد کند و تقویت شود. ولی در هر حال امری کاملاً ممکن و شدنی است مشروط بر اینکه این مبارزه به رعایت و کاربرد شدید اصول مخفی‌کاری متکی باشد. در این شیوه از کار و فعالیت رعایت احتیاط، و انضباط و آموزش قوانین مخفی‌کاری همراه با زیرکی و مهارت عملی بسیار حیاتی و ضروری هستند.

موازنه قوا: نقاط قوت انقلابیون و دشمن

نقطه قوت‌های ما در این مبارزه کدامند؟ اول اینکه، انقلابیون کمونیست با رژیم درگیر نبرد هستند که اکثریت مردم جامعه از آن متنفر هستند و این رژیم در انزوای از مردم قرار دارد. دوم، راهی که در پیش گرفته اند حقانیت دارد و در جهت سیر حرکت روبه پیش تاریخ است، سوم، فعالیت آنها متکی بر تحلیل روشن از وضعیت واقعیت جامعه و وجود استراتژی و سیاست درست منطبق بر این وضعیت است. سوم و نکته مهمی که مورد بحث امروز ماست این است که انقلابیون کمونیست اصول مبارزه مخفی و کار در شرایط دیکتاتوری و خفقان را بخوبی فرا گرفته اند.

نقطه قوت‌های دشمن کدام اند؟ دشمن از وجود دستگاه‌های عریض و طویل امنیتی برخوردار است، کادرهای متخصص برای مقابله با سازمانهای سیاسی مخالف خود و بویژه کمونیست‌ها تربیت کرده است، از تجارب مبارزات ضد انقلابی در سرتاسر جهان بهره می‌گیرد. با وسائل سرکوب خود می‌کوشد مردم را مرعوب و بر آنها حکومت کند. بنابر این سبک کار درست این است که نقطه قوت‌های ما را برای مقابله با چنین دشمنی مدام ارتقاء دهد.

ساختار سازمانی فعالیت مخفی: حوزه‌های حزبی و وظایف آنها

فعالیت مخفی حزب اساساً از طریق سازماندهی حوزه‌های مخفی حزبی دنبال میشود که شمار اعضای آن معمولاً بین ۳ تا ۵ نفر تعریف شده است. یکی از وظائف دائمی حوزه کنترل وضع امنیتی حوزه است. تعلق تشکیلاتی اعضای حوزه فعالیتها و روابط تشکیلاتی آن را هیچکس به جزء کسانی که به دانستن آن برای انجام وظایفشان احتیاج دارند، آن هم در همان حدی که احتیاجشان را برطرف کند، نمی‌داند.

اما در اساسنامه حزب وظایف حوزه‌ها چنین تعریف شده است: «حوزه‌ها موظفند رابطه حزب با توده‌ها برقرار کرده و گسترش دهند، برنامه و سیاست‌های حزب را تبلیغ کنند، نشریات و اوراق تبلیغی حزب را بخش کنند، جمع‌آوری در کمک‌های مالی

را سازمان دهند، کارگران و زحمتکشان محیط فعالیت خود را مطابق رهنمود های حزبی متشکل کنند.» برای یک مبارزه عرصه فعالیت مخفی و اعضای یک حوزه حزبی سوال اساسی این است که چگونه می توان اینگونه فعالیت ها را مخفیانه انجام داد؟

فعالیت مخفی و حضور اجتماعی: رفع تناقض ظاهری

انجام چنین کاری بدون شک به تخصص و توانائی های خاصی نیاز دارد. کسی که پای در این عرصه فعالیت می گذارد بایستی چنین تخصصی را فرا بگیرد و رعایت اصول اساسی آن را به فرهنگ و روش زندگی خود تبدیل کند. اما با همه فنی بودن و تخصصی بودن آن، این عرصه از فعالیت در خانه های تیمی منزوی از جامعه انجام نمی گیرد. فعالیت مخفی به هیچ وجه با اجتماعی بودن قابل اتکاء و خوشنام بودن فعالین آن در تناقض نیست. اعضای مخفی حوزه در عین حال افرادی به شدت اجتماعی و دارای بیشترین ارتباطات واقعی از طریق روابط عادی و علنی با کارگران و مردم دوروبر خود هستند. حضور اعضای حوزه در رابطه ای گوناگون با توده ها، با محافل خانوادگی و با تشکلهای متنوع موجود در جامعه به آسانی به حزب امکان می دهد که از همه آنچه که در جامعه می گذرد مطلع شود. و همچنین به خود اعضای حوزه نیز امکان گسترش روابطشان را می دهد. درپیش گرفتن این روش کار به هیچ وجه ناقض مخفی نگاه داشتن هویت حوزه و ارتباط با آن باحزب نیست. چراکه یک فرد از نظر سیاسی مطلع میتواند به همان درجه که از مواضع همه احزاب و سیاستمداران مختلف می داند از حزب کمونیست هم بداند و به کارگران بگوید، بدون آنکه حرفی از تعلق تشکیلاتی درمیان باشد. به طور خلاصه آن چه که باید در هر سطحی از چشم دیگران مخفی بماند شکل تشکیلاتی ارتباط با حزب است و نه مضمون سیاسی آن.

ارتباط با توده‌ها: هم وظیفه، هم ابزار امنیت

اما داشتن ارتباط گسترده با توده ها، تنها از ضروریات فعالیت علنی و قانونی نیست بلکه از وظایف حوزه های حزبی و فعالین مخفی وابسته به حزب نیز هست. ارتباط وسیع عضو مخفی حزب با توده ها در عین اینکه شرط ضروری پیشبرد و وظایفی است که برعهده گرفته است، در همان حال یکی از راه های جدی و موثر حفظ امنیت وی نیز هست. فعال حزبی می تواند با محافل متعدد کارگری و کمونیستی ارتباط داشته باشد و از این راه درجه اتحاد و همبستگی آنها را بالا ببرد بدون اینکه الزاما با انها روابطی تشکیلاتی داشته باشد. روابط سیاسی و اجتماعی مشترک و بوجود آوردن پراتیک مبارزاتی مشترک به اعضای حوزه امکان می دهد تا در یک جریان مبارزاتی بهترین، فداکارترین و موثرترین رفقای خود را پیدا کند و آنها را به سمت انجام فعالیت های حزبی و تشکیلاتی هدایت کند. وجود این ارتباطات است که در همان حال به عضو مخفی حزب امکان می دهد تا اصول پنهان کاری خود را دقیق تر به کار بگیرد، حرکات دشمن مدام زیر نظر داشته باشد و در مواقع بروز خطر بتواند به کمک چنین ارتباطاتی با کمترین زبانی آن را از سر بگذراند.

جمع‌بندی فعالیت مخفی و گذار به بحث فعالیت علنی

راجع به فعالیت مخفی و اصول پنهان کاری می‌توان و بایستی بسیار بیش از اینها سخن گفت، اما هدف اصلی از طرح آن در این چهارچوب این است که روشن کنیم هر دو نوع فعالیت علنی و یا مخفی در این سبک کار علیرغم ویژگیهایشان فعالیتهایی در ذات خود اجتماعی هستند. اینگونه نیست که گویا یک فعال عرصه ای کار علنی و قانونی دارای روابط اجتماعی گسترده ایست و یک فعال عرصه کار مخفی انسانی منزوی و گوشه گیر است. با این وجود اولویت ها و روش کار آنها متفاوت است و هدف این بحث این است که در عین حفظ هویت اجتماعی فعالیت در این دو عرصه، تفاوت های آنها را روشن کنیم و سپس به سوالات مشخصی در این رابطه جواب بدهیم.

فعالیت علنی به مثابه وجه اساسی استراتژی حزب

فعالیت کردن به شیوه علنی و قانونی یک وجه اساسی استراتژی حزب کمونیست ایران است. اگر چه حزب کمونیست ایران تحت دیکتاتوری حاکم، مجال حضور علنی در صحنه سیاسی ایران را ندارد و فعالین تشکیلاتی این حزب تحت پیگرد و زندان هستند اما با این وصف یک وجه اساسی استراتژی حزب کمونیست تشویق و تقویت فعالیت علنی و قانونی در راستای اهداف فوری و دراز مدت حزب است. ما میخواهیم جنبشهای اجتماعی را به سمت پیروزی هدایت کنیم. ما می خواهیم طبقه کارگر به مثابه یک طبقه برای بدست گرفتن سرنوشت جامعه سازمان یابد. چنین امورات عظیمی را چگونه می‌توان مخفیانه به سرانجام رساند. چنین اهدافی بدون وجود تماس گسترده اجتماعی با توده های مبارزه ممکن نیست. روشن است که در کشور دیکتاتور زده ای چون ایران یک شرط پیشرفت این روند این است که دشمن در مقابل فشار توده ها و یا به دلیل موقعیت عینی خود به درجه ای عقب نشینی کرده باشد. با همه اینها تحت شدیدترین دیکتاتوری ها هم اشکال معینی از فعالیت علنی امکان پذیر است. از این رو ضروری است که مکانیزم های کار در این مقیاس را بشناسیم و آنرا به درک عمومی مبارزین و فعالین چپ و کمونیست ها تبدیل کنیم.

در حالی که سازمان و ارتباطات حزبی را بایستی با رعایت همه اصول و روشهای پنهانکاری به شدت دور از دسترس دشمن نگاه داشت و از این طریق ادامه کاری آنرا حفظ کرد، عرصه فعالیت علنی نیرو توان خود را از کار آشکار خود میگیرد و با هر چه گسترده تر کردن آن و جلب پشتیبانی عمومی از آن امکان ادامه کاری آنرا حفظ میکند.

تعریف منفی فعالیت علنی: آنچه فعالیت علنی نیست

قبل از وارد شدن در سطح مشخص بحث کار علنی و قانونی بایستی درک واحدی از نفس این نوع فعالیت داشته باشیم تا بتوانیم تفاوت های آن را با فعالیت مخفی در یابیم و همچنین فصل مشترکهای آنها را هم تشخیص بدهیم. بطور خیلی خلاصه در این مورد بایستی بگوییم، فعالیت علنی پاتوقی برای جمع شدن فعالین حزبی تحت پوشش یک کار علنی نیست، فعالیت علنی راهی برای فریب دشمن نیست. در واقع ما نمی خواهیم فعالیت های حزبی غیر قانونی شده خود را با شیوه های معجزه

آسایی از این طریق پیش ببریم. این کار در شرایطی و برای حزب معینی امکان پذیر باشد حداقل بحث مورد نظر ما این نیست. فعالیت علنی همچنین بر اساس ارزیابی جدیدی از تغییر ماهیت رژیم بنا نمی شود. تغییر شرایط ممکن است فرصت های بیشتری را به وجود آورد و اما تا آنجا که به اصول کار بر می گردد، فعالیت علنی تحت دیکتاتورانۀ ترین شرایطی نیز امکان پذیر است. کار علنی و قانونی یک فعالیت اجتماعی است که بدون وقفه جریان دارد، مسئله ای است که چگونه فعالیتهای پراکنده در این عرصه به هم مربوط شوند، چگونه از تجارب هم بهره بگیرند، چگونه آگاهانه تر و هدف مند تر شوند.

امنیت در فعالیت علنی در برابر امنیت در فعالیت مخفی

یک تصور رایج این است که گویا فعالیت مخفی کار خطرناکی است و فعالیت علنی کار کم مخاطره ای است. این تصویر درست نیست. همانطور که می بینید فعالین عرصه فعالیت علنی هم مدام زیر ضرب دشمن هستند. اما اگر فعالین مخفی امنیت خود را در درجه نخست از هشیاری و رعایت اصول پنهان کاری و فن مبارزه با پلیس دربرون و در درون زندان می گیرند، فعالیت علنی قدرت حفظ امنیت خود را در درجه نخست از اجتماعی بودن نفس این فعالیتهای به دست می آورد. از این رو یک فعال بایستی ملزومات علنی کردن کار خودش را فراهم کرده باشد. وی بایستی در مسیر فعالیت خود مردم هرچه بیشتری را به حقانیت آنچه میگوید، به منطقی بودن و مشروع بودن شعارهای که طرح می کند، به عملی و کارساز بودن آنها، قانع کرده باشد. بعضی ها شاید بگویند که رژیمی مانند جمهوری اسلامی گوشش به این حرفها بدهکار نیست. خوب اگر چنین باشد رژیم چوبش را هم میخورد و با انباشته کردن خشم و نفرت مردم روز طغیانهای عمومی غیر قابل کنترل را نزدیکتر میکند.

تفاوت اولویتهای و شیوه عمل در دو عرصه فعالیت

حال که با کلیاتی در هر دو زمینه فعالیت علنی و مخفی آشنا شدیم می‌توانیم تفاوت‌های این دو را به روشنی دریابیم. گفتیم که اولویتهای فعالین درگیر در این عرصه با همدیگر متفاوت است. آنها اگر چه نهایتاً هدف واحدی را در خدمت به آرمان مشترکی تعقیب می کنند اما در عین حال برای رسیدن به همین هدف یکسان اولویتهای متفاوت و شیوه های عمل متفاوتی را در دستور کار خود گذاشته اند. بعنوان مثال وقتی کسی وظیفه هدایت ورهبری کردن یک عرصه از فعالیت علنی بر عهده را بر میگیرد به اندازه کافی مشغله ها و وظایف متناسب با آن بر دوشش قرار می گیرد که نتواند آن اندازه دقت عمل و احتیاط و هشیاری که برای درگیری شدن در یک فعالیت مخفی به آن نیاز دارد داشته باشد. چنین فردی اگر هم از توانایی های فوق العاده ای برای تلفیق این دو عرصه از فعالیت برخوردار باشد خواه ناخواه در جریان عمل به یکی از آنها لطمه خواهد زد، لطمه ای که هم بازتاب نامطلوب اجتماعی دارد و هم تاثیرات زیان بار تشکیلاتی. از اینرو روشن است که بایستی اولویت مبارزاتی خود را دنبال کند و به الزامات آن پایبند بماند.

شرکت محدود عضو مخفی در فعالیت علنی: امکان و حدود آن

از سوی دیگر وقتی از اجتماعی بودن نفس فعالیت مخفی نیز سخن می‌گوییم، معنی آن این است که یک عضو مخفی حزب نمی‌تواند در مبارزات اجتماعی کارخانه، محله، و بطور کلی محل کار یا تحصیل خود شرکت نداشته باشد. نمیتواند از خود تصویر فردی محافظه کار و غیرمبارز به دور و برپه‌ایش بدهد. اگر چنین رفیقی اولویت کار خود را فعالیت مخفی قرار داده است در این صورت نمی‌تواند وظایف سنگین و چشمگیری در عرصه کار علنی بعهدہ بگیرد، اما نفس شرکت کردن در آن علی‌القاعده امکان‌پذیر است. کسی که در چنین موقعیتی قرار بگیرد اگر در اصول آن چه که ما در بحث تاکتونی عنوان کردیم با ما موافق باشد، در این صورت متوجه خواهد شد که وی اگر امکان شرکت کردن در مبارزه علنی در سطوح رهبری را ندارد، چون اولویت کار خود را به نوع دیگری تعریف کرده است، در این صورت لااقل می‌تواند به جای کناره‌نشینی و در نتیجه لطمه زدن به اعتبار خود در یک سطح معین و با رعایت همه نکاتی در بحث آینده بیشتر به آنها خواهیم پرداخت، در آن حرکت شرکت کند و نقش تاثیرگذار خود را از راههای دیگری انجام دهد. اگر این راههای دیگر بخوبی شناخته شوند و اگر از زیاده روی‌ها در این زمینه بگذریم، از آنجا که فعالیت علنی با همه محدودیتها و مخاطراتی که دارد بالاخره از جانب دشمن تحمل می‌شود و امکان‌پذیر شده است، در این صورت شرکت کردن در آن هم فی‌النفسه خطر ویژه‌ای برای وی ایجاد نمی‌کند، مشروط بر آن که قاعده بازی را در این زمینه به درستی رعایت کرده باشد.

مقاومت و سازمان‌یابی در شرایط پس از سرکوب خونین دیماه ۱۴۰۴ و جنگ

سرکوب خونین اعتراضات دی‌ماه و فضای ناامن و پراضطرابی که پس از تنش و جنگ میان جمهوری اسلامی و آمریکا بر جامعه تحمیل شده، وضعیت تازه‌ای پدید آورده است. حکومت می‌کوشد با ترکیب تهدید خارجی، تبلیغات جنگی، بازداشت، اعدام، فشار اقتصادی و ایجاد هراس، جامعه را به سکوت و انفعال بکشانند. هدف فقط پراکنده کردن اعتراض‌ها نیست؛ هدف، شکستن امید مردم به توان جمعی خود است.

اما واقعیت این است که جامعه‌ای که سال‌ها برای آزادی، نان، برابری و کرامت مبارزه کرده، با سرکوب از پای نمی‌نشیند. ممکن است خیابان برای مدتی خلوت شود، ممکن است بسیاری از فعالان زیر فشار، زندان، مهاجرت یا سکوت قرار گیرند؛ اما ریشه‌های نارضایتی و خواست تغییر باقی می‌ماند. وظیفه امروز، نه تکرار بی‌تغییر شکل‌های پیشین مبارزه و نه انتظار برای یک «لحظه نجات‌بخش» است. وظیفه، حفظ نیروها، بازسازی اعتماد، گسترش همبستگی و تبدیل اعتراض پراکنده به قدرتی سازمان‌یافته و پایدار است.

از دیدگاه ما به عنوان یک حزب کمونیست، مبارزه با جمهوری اسلامی فقط مبارزه برای تغییر یک حکومت نیست. این مبارزه هم‌زمان علیه استبداد، تبعیض جنسیتی، استثمار اقتصادی، فساد، خصوصی‌سازی رانتی، سرکوب ملی و مذهبی و نابودی محیط زیست است. آزادی سیاسی بدون عدالت اجتماعی ناقص است؛ همان‌طور که عدالت اقتصادی بدون آزادی، تشکل‌یابی و حق اعتراض ممکن نیست.

۱. شکست‌نخوردن، خود یک پیروزی است

حکومت‌های استبدادی تنها با نیروی نظامی حکومت نمی‌کنند. آن‌ها با ایجاد ترس، بی‌اعتمادی و ایجاد احساس انزوا و تنهایی در آحاد مردم نیز حکومت می‌کنند. وقتی کارگر احساس کند تنه‌است، وقتی دانشجو گمان کند صدایش شنیده نمی‌شود، وقتی خانواده جان‌باخته از برگزاری مراسم یادبود بازداشته شود، و وقتی زن در خیابان با تهدید روبه‌رو شود، حکومت می‌کوشد این تصور را بسازد که مقاومت بی‌فایده است. اما اطاعت اجباری با رضایت فرق دارد. حکومتی که برای کنترل پوشش زنان، تجمع بازنشستگان، اعتراض کارگران، فعالیت دانشجویان و حتی سوگواری خانواده‌ها به این همه نیروی امنیتی، دوربین، بازداشت و تهدید نیاز دارد، حکومتی قدرتمند و بااعتمادبه‌نفس نیست. این حکومت از جامعه می‌ترسد.

مقاومت در دوره کنونی شاید همیشه به شکل تظاهرات بزرگ خیابانی ظاهر نشود. مقاومت می‌تواند در حفظ ارتباط میان همکاران، حمایت از خانواده زندانیان، ادامه مطالبات صنفی، دفاع از حق زنان بر بدن و پوشش خود، ثبت حقیقت، زنده نگه داشتن نام جان‌باختگان، تولید هنر اعتراضی و مخالفت با تبلیغات جنگی و نفرت‌پراکنی دیده شود.

هر کنش جمعی مسئولانه که مردم را از انزوا بیرون آورد، بخشی از بازسازی قدرت اجتماعی است. مهم آن است که ناامیدی به سیاست تبدیل نشود. سرکوب می‌تواند حرکت را کند کند، اما اگر جامعه پیوندهای خود را حفظ کند، نمی‌تواند آینده را از مردم بگیرد.

۲. دفاع از مردم در برابر دو سرکوب

فضای جنگی همیشه به سود حکومت‌های استبدادی است. جمهوری اسلامی می‌کوشد هر صدای اعتراضی را به «همراهی با دشمن خارجی» متهم کند و به نام امنیت ملی، سرکوب داخلی را تشدید کند. در مقابل، نیروهای خارجی نیز ممکن است رنج و خواست مردم ایران را ابزاری برای اهداف نظامی، سیاسی و اقتصادی خود قرار دهند.

موضع سوسیالیستی روشن است:

نه به جنگ، نه به مداخله نظامی، نه به جمهوری اسلامی؛ آری به حق مردم برای تعیین سرنوشت خویش.

جنگ، پیش از همه، جان مردم عادی را می‌گیرد: کارگران، زنان، کودکان، سالمندان، ساکنان مناطق محروم و کسانی که امکان فرار یا حفاظت از خود ندارند. جنگ همچنین فقر، گرانی، بی‌کاری، آوارگی و فضای امنیتی را تشدید می‌کند. هیچ نیروی مترقی نمی‌تواند بمباران، تحریم فلج‌کننده یا ویرانی زندگی مردم را راه آزادی بداند. در این شرایط، مبارزه با حکومت باید با دفاع از جان مردم و مخالفت با جنگ‌افروزی همراه باشد. فعالان اجتماعی می‌توانند در حد توان خود بر این چند اصل پافشاری کنند: جان مردم و امنیت غیرنظامیان باید مقدم بر رقابت‌های سیاسی باشد. اعتراض به حکومت نباید به نفرت قومی، مذهبی یا ملی تبدیل شود. مخالفت با جنگ به معنای دفاع از جمهوری اسلامی نیست. نقد جمهوری اسلامی نباید به توجیه حمله خارجی و مجازات جمعی مردم بدل شود. همبستگی میان مردم شهرها، مناطق و گروه‌های اجتماعی، مهم‌ترین پاسخ به سیاست تفرقه‌افکنانه است.

۳. مقاومت روزمره و مطالباتی؛ پایه واقعی تغییر

در دوره‌ای که اعتراض خیابانی گسترده با هزینه‌های بسیار سنگین روبه‌روست، جنبش مطالباتی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. این به معنای کنار گذاشتن خواست آزادی نیست؛ برعکس، یعنی پیوند زدن آزادی با زندگی واقعی مردم.

کارگری که برای دستمزد پرداخت‌نشده اعتراض می‌کند، معلمی که خواهان آموزش رایگان است، بازنشسته‌ای که برای حقوق خود تجمع می‌کند، پرستاری که به کمبود

امکانات درمانی اعتراض دارد، زنی که با حجاب اجباری مخالفت می‌کند و خانواده‌ای که حقیقت قتل فرزندش را مطالبه می‌کند، همه در برابر یک نظم واحد ایستاده‌اند: نظامی که ثروت و قدرت را در دست اقلیتی کوچک متمرکز کرده و اکثریت جامعه را محروم و بی‌صدا نگه داشته است.

مطالبات ملموس می‌توانند مردم را از گروه‌ها و تجربه‌های متفاوت به هم پیوند دهند: دستمزد متناسب با تورم و هزینه واقعی زندگی پرداخت فوری حقوق و مزایای معوقه حق تشکل مستقل، اعتصاب و تجمع درمان و بیمه همگانی آموزش رایگان و باکیفیت مسکن مناسب، لغو تبعیض علیه زنان و حجاب اجباری، لغو اعدام و منع شکنجه، آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی، حفاظت از آب، خاک، هوا و منابع طبیعی، پایان تبعیض علیه ملیت‌ها، اقلیت‌های دینی.

این مطالبات نباید فقط در بیانیه‌ها باقی بمانند. هر محیط کار، محله، دانشگاه و گروه اجتماعی باید ببیند مسئله فوری‌اش چیست و چگونه می‌توان آن را به خواست عمومی‌تر برای آزادی و عدالت پیوند داد.

۴. ساختن شبکه‌های همبستگی؛ از رابطه فردی تا قدرت جمعی

در شرایط سرکوب، تشکل‌های رسمی و مستقل زیر فشار قرار می‌گیرند. با این حال، جامعه خالی از سازمان نیست. خانواده‌ها، دوستان، همسایه‌ها، همکاران، گروه‌های حرفه‌ای، جمع‌های دانشجویی و پیوندهای فرهنگی، همه می‌توانند پایه‌های همبستگی باشند.

این شبکه‌ها چند وظیفه مهم دارند: کمک به خانواده زندانیان، آسیب‌دیدگان، کارگران اخراج‌شده و کسانی که زیر فشار قرار دارند. جلوگیری از پراکندگی و بدبینی‌ای که حکومت می‌کوشد گسترش دهد، انتقال تجربه مبارزات صنفی، حقوقی، فرهنگی و اجتماعی میان نسل‌ها و گروه‌ها. ثبت نام‌ها، روایت‌ها، مطالبات و تجربه‌هایی که حکومت می‌خواهد پاک کند. پیوند دادن مبارزات: وصل کردن مسئله نان، آزادی، برابری جنسیتی، محیط زیست و دادخواهی به یکدیگر.

با این همه، شبکه‌های شخصی به‌تنهایی کافی نیستند. آنچه لازم است، تبدیل همبستگی عاطفی و موردی به شکل‌های پایدارتر همکاری است: صندوق‌های همیاری، جمع‌های صنفی، گروه‌های حمایتی، حلقه‌های گفت‌وگو، ابتکارهای فرهنگی و نهادهای مستقل مردمی.

اصل مهم این است که سازمان‌یابی باید از پایین، داوطلبانه، دموکراتیک و متکی بر نیاز واقعی مردم باشد؛ نه بر فرمان از بالا و نه بر قهرمان‌سازی از افراد.

۵. دادخواهی؛ مبارزه‌ای برای حقیقت و آینده

خانواده‌های جان‌باختگان، زندانیان سیاسی و قربانیان خشونت حکومتی، حاملان بخش مهمی از حافظه جمعی جامعه‌اند. تلاش حکومت برای جلوگیری از مراسم یادبود، تهدید خانواده‌ها و تحریف حقیقت، نشان می‌دهد که دادخواهی چه نیروی بزرگی دارد.

دادخواهی فقط درخواست مجازات عاملان یک جنایت نیست. دادخواهی یعنی: حفظ نام و کرامت قربانیان؛ آشکارکردن نظام‌مندبودن خشونت؛ جلوگیری از عادی‌شدن قتل، شکنجه و اعدام؛ پیوند دادن نسل‌های مختلف مبارزه؛ طرح این پرسش که چه نوع نظامی می‌تواند تضمین کند چنین جنایت‌هایی تکرار نشوند.

نیروهای سوسیالیست باید از استقلال خانواده‌های دادخواه دفاع کنند. درد و رنج آنان نباید ابزار تبلیغات حزبی، رقابت سیاسی یا معامله با قدرت‌ها شود. وظیفه ما همراهی، حمایت و تقویت صدای آنان است؛ نه سخن گفتن به جای آنان. دادخواهی زمانی نیرومندتر می‌شود که با خواست‌های عمومی پیوند بخورد: لغو اعدام، آزادی زندانیان سیاسی، منع شکنجه، حق دسترسی به حقیقت و جبران خسارت برای قربانیان و خانواده‌ها.

۶. فرهنگ، هنر و زندگی روزمره؛ میدان‌های فرعی نیستند

استبداد فقط بدن انسان‌ها را کنترل نمی‌کند؛ می‌خواهد زبان، شادی، سوگواری، پوشش، خاطره و تخیل مردم را نیز کنترل کند. به همین دلیل است که از ترانه، فیلم، تئاتر، شعر، طنز، دیوانوشته و تصویر می‌ترسد. هنر در چنین شرایطی سه کار مهم انجام می‌دهد: درد پنهان‌شده را آشکار می‌کند؛ تجربه فردی را به حافظه جمعی تبدیل می‌کند؛ امکان تصور جهانی دیگر را زنده نگه می‌دارد.

جنبش «زن، زندگی، آزادی» نشان داد که فرهنگ چگونه می‌تواند به نیروی سیاسی بدل شود. یک شعار، یک ترانه، نوعی پوشش، یک تصویر یا مراسم یادبود، گاه بیش از صدها سخنرانی رسمی مردم را به یکدیگر نزدیک می‌کند. فرهنگ مقاومت فقط اعتراض به وضع موجود نیست؛ ساختن شکل تازه‌ای از زندگی نیز هست؛ رابطه برابر میان زن و مرد، احترام به تفاوت‌ها، دفاع از حق شادی و سوگواری، همبستگی با گروه‌های تحت تبعیض و مراقبت از طبیعت و محیط زیست. برای حزب کمونیست ایران، آزادی فرهنگی بخش جدایی‌ناپذیر آزادی سیاسی و اقتصادی است. جامعه آزاد، جامعه‌ای نیست که فقط انتخابات داشته باشد؛ جامعه‌ای است که مردم بتوانند بی‌هراس زندگی، عشق، اندیشه، هنر و هویت خود را بیان کنند.

۷. مبارزه برای آزادی و عدالت اجتماعی، از هم جدا نیستند

یکی از خطرناک‌ترین خطاها این است که گفته شود ابتدا باید آزادی سیاسی را به دست آورد و بعد به فقر و نابرابری پرداخت؛ یا برعکس، گفته شود مردم فقیر فقط نان می‌خواهند و آزادی برایشان مسئله‌ای فرعی است. این دوگانه نادرست است. زن کارگر هم آزادی می‌خواهد و هم دستمزد برابر. دانشجو هم حق آموزش می‌خواهد و هم آزادی بیان. کارگر هم امنیت شغلی می‌خواهد و هم حق اعتصاب. مردم مناطق محروم هم توسعه عادلانه می‌خواهند و هم حق تصمیم‌گیری درباره زندگی و منابع خود.

استبداد، تبعیض و استثمار یکدیگر را تقویت می‌کنند: سرکوب حق تشکل، دست سرمایه‌داران و نهادهای حکومتی را برای استثمار بازتر می‌گذارد. تبعیض جنسیتی، زنان

را از نظر اقتصادی وابسته‌تر و آسیب‌پذیرتر می‌کند. فساد و خصوصی‌سازی رانتی، منابع عمومی را به سود گروه‌های نزدیک به قدرت غارت می‌کند. نابودی محیط زیست، بیش از همه زندگی مردم فقیر و مناطق محروم را ویران می‌کند. تبعیض ملی و مذهبی، امکان سازمان‌یابی برابر و برخورداری عادلانه از منابع را محدود می‌سازد. بدیل سوسیالیستی یعنی جامعه‌ای که در آن آزادی، برابری و رفاه برای همه باشد، نه فقط برای گروهی تازه از صاحبان قدرت و ثروت.

۸. چند اصل برای سازمان‌دهی پایدار

۱. اولویت با سازمان‌یابی از پایین

محیط کار، محله، دانشگاه، مدرسه، انجمن‌های صنفی و جمع‌های محلی، پایه‌های قدرت اجتماعی‌اند. تشکلهای کوچک اما مداوم و پاسخ‌گو، از حرکت‌های بزرگ اما بی‌دوام مؤثرترند.

۲. تکثر را بپذیریم

جنبش مردم یک‌دست نیست و نباید هم باشد. کارگران، زنان، دانشجویان، ملیت‌ها، خانواده‌های دادخواه، هنرمندان و گروه‌های گوناگون اجتماعی تجربه‌ها و زبان‌های متفاوتی دارند. وحدت واقعی بر پایه حذف تفاوت‌ها ساخته نمی‌شود؛ بر پایه توافق بر اصول مشترک ساخته می‌شود: آزادی، برابری، سکولاریسم، حقوق بشر، عدالت اجتماعی و حق تعیین سرنوشت مردم.

۳. مراقبت از نیروها را جدی بگیریم

مبارزه طولانی است. فرسودگی، اضطراب، سوگ و فشار اقتصادی واقعیت‌هایی جدی‌اند. هیچ جنبشی با قربانی‌کردن پیوسته فعالان خود پیروز نمی‌شود. کار جمعی، تقسیم مسئولیت، استراحت، حمایت روانی و پرهیز از قهرمان‌پرستی، شرط تداوم مبارزه است.

۴. همبستگی را به نهاد تبدیل کنیم

کمک‌های موردی ارزشمندند، اما کافی نیستند. باید تا حد امکان به شکل‌های پایدار همیاری تبدیل شوند: صندوق‌های حمایت، شبکه‌های دفاع از حقوق کار، جمع‌های آموزشی، پشتیبانی از خانواده‌ها و فضاهای گفت‌وگو و یادگیری.

۵. درباره فردای تغییر از امروز بحث کنیم

سرنوشتی یا گذار سیاسی به خودی‌خود آزادی و عدالت نمی‌آورد. اگر از اکنون درباره نهادهای دموکراتیک، حق تشکل، عدالت انتقالی، توزیع عادلانه ثروت، حقوق زنان، حقوق ملیت‌ها و کنترل مردمی بر منابع عمومی گفت‌وگو نکنیم، خطر بازتولید استبداد و نابرابری باقی می‌ماند.

استراتژی و تاکتیک؛ هنر انتخاب راه درست در زمان درست

در هر مبارزه، حرکت اجتماعی یا برنامه‌ریزی جمعی، دو مفهوم «استراتژی» و «تاکتیک» نقشی اساسی دارند. استراتژی مسیر اصلی و دورنمای کلی رسیدن به هدف را مشخص می‌کند؛ یعنی نشان می‌دهد یک نیرو از چه نقطه‌ای حرکت می‌کند، مقصد نهایی‌اش چیست و در مجموع چه راهی را باید بپیماید. اما تاکتیک به شیوه‌های عملی و مشخصی مربوط می‌شود که برای عبور از موانع، حل مشکلات و استفاده از فرصت‌هایی به کار گرفته می‌شوند که در طول این مسیر پدیدار می‌شوند. به بیان دیگر، استراتژی نقشه کلی حرکت است و تاکتیک، چگونگی پیش‌بردن آن نقشه در شرایط واقعی و متغیر.

اگر استراتژی بدون تاکتیک باقی بماند، به مجموعه‌ای از آرزوها و شعارهای کلی تبدیل می‌شود. از سوی دیگر، تاکتیک‌هایی که از استراتژی مشخصی پیروی نکنند، ممکن است به حرکت‌هایی پراکنده، بی‌هدف و حتی متناقض منجر شوند. از این‌رو، تاکتیک باید همواره در خدمت هدفی روشن و در راستای مسیر اصلی مبارزه قرار داشته باشد. با این حال، تاکتیک برخلاف استراتژی، بیشتر با شرایط متغیر، جزئی و پیش‌بینی‌نشده سروکار دارد. در مسیر رسیدن به هدف، وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تغییر می‌کند، نیروهای مختلف وارد میدان می‌شوند، امکانات و محدودیت‌های تازه‌ای پدید می‌آیند و دشمن نیز روش‌های خود را تغییر می‌دهد. بنابراین، تاکتیک را نمی‌توان یک‌بار برای همیشه تعیین کرد. تاکتیک درست باید بر اساس شناخت دقیق شرایط موجود، توازن نیروها و امکان‌های واقعی عمل شکل بگیرد.

معیار مهم برای ارزیابی یک تاکتیک، آن است که آیا توانسته هدف مشخص خود را با کمترین درد، هزینه و تلفات و در سریع‌ترین زمان ممکن تحقق بخشد یا نه. البته پیروزی تاکتیکی صرفاً به معنای دستیابی به یک نتیجه کوتاه‌مدت نیست. این پیروزی باید گامی در مسیر رهایی نهایی باشد و دشواری‌های زندگی نیروی مبارز را کاهش دهد. همچنین باید این نیرو را منسجم‌تر، آگاه‌تر، باتجربه‌تر و سازمان‌یافته‌تر از پیش بیرون آورد. اگر یک اقدام، حتی در ظاهر موفق، موجب فرسودگی، پراکندگی یا بی‌اعتمادی نیروها شود، نمی‌توان آن را تاکتیکی درست و سازنده دانست.

تدوین تاکتیک درست بدون ارزیابی واقع‌بینانه وضعیت سیاسی امکان‌پذیر نیست. باید دانست جامعه در چه مرحله‌ای قرار دارد، مطالبات مردم چیست، سطح آمادگی و آگاهی آنان تا چه اندازه است، نیروهای مخالف و موافق چه توانایی‌هایی دارند و چه فرصت‌هایی برای پیشروی وجود دارد. همچنین لازم است نیروی مبارز، نقاط قوت

و ضعف خود را صادقانه بشناسد. نادیده گرفتن کمبود سازمان‌یافتگی، ضعف ارتباط با توده‌ها یا ناتوانی در حفظ دستاوردها، می‌تواند حتی جسورانه‌ترین طرح‌ها را به شکست بکشانند.

نمونه‌های گوناگونی از خطاهای تاکتیکی را می‌توان تصور کرد: فراخوان دادن به تظاهراتی نابه‌هنگام که نیروها را در برابر یورش دشمن بی‌دفاع بگذارد و به تلفات سنگین منجر شود؛ اعتصابی که بدون آمادگی و بدون حفظ وحدت کارگران برگزار شود و به جای گردآوردن آنان، بذر تفرقه بیفشاند؛ یا طرح شعاری سیاسی که به جای ایجاد امید و اتحاد، ترس و نگرانی در میان مردم ایجاد کند و آنان را از میدان مبارزه دور سازد. همچنین مشارکت نسنجیده در یک انتخابات پارلمانی ممکن است به پراکندن توهم و خوش‌بینی بی‌پایه درباره امکان ایجاد تغییرات اساسی از مسیرهای محدود و بی‌ثمر بینجامد. در مقابل، از دست دادن فرصت همکاری با نیرویی غیرکارگری که بتواند مبارزه توده‌ای را گامی به پیش برد نیز می‌تواند نتیجه تعصب، انعطاف‌ناپذیری یا ارزیابی نادرست شرایط باشد.

یکی از اصول مهم در تدوین تاکتیک، درک رابطه میان پیشروی، مقاومت و عقب‌نشینی است. پیروزی معمولاً حاصل ترکیب هوشمندانه این سه عنصر است، نه تکیه یک‌جانبه بر یکی از آن‌ها. هیچ‌کدام از پیشروی، دفاع یا عقب‌نشینی ذاتاً ارزش مطلق ندارند؛ ارزش هرکدام به زمان، مکان و شرایط واقعی بستگی دارد.

پیشروی یا تعرض زمانی ضروری است که شرایط برای کسب دستاوردی تازه فراهم شده باشد. جنبشی که از ترس خطرهای هرگز پیشروی نکند، فرصت‌های تاریخی را از دست می‌دهد. اما تعرض نابهنگام و طرح شعارهایی که با سطح آمادگی جامعه تناسب ندارند، می‌تواند جنبش را به ماجراجویی و شکست بکشانند. مقاومت و دفاع نیز برای حفظ دستاوردها، جلوگیری از عقب‌گرد و فراهم کردن فرصت سازمان‌دهی ضروری‌اند. جنبشی که در زمان مناسب از دستاوردهای خود دفاع نکند، نمی‌تواند آن‌ها را تثبیت و نهادینه سازد.

در برخی شرایط نیز عقب‌نشینی آگاهانه و حساب‌شده اجتناب‌ناپذیر است. عقب‌نشینی به معنای تسلیم یا کنار گذاشتن هدف نیست؛ بلکه می‌تواند روشی برای حفظ نیرو، کاهش تلفات و آماده شدن برای مرحله‌ای مناسب‌تر باشد. جنبشی که هنر عقب‌نشینی را نمی‌داند، ممکن است به جای حفظ توان خود، به هزیمت و فروپاشی دچار شود.

در نهایت، تاکتیک موفق نه بر پایه هیجان و شتاب، بلکه بر اساس تحلیل، انعطاف‌پذیری و پیوند با واقعیت شکل می‌گیرد. تاکتیک باید بتواند میان هدف نهایی و امکانات موجود، میان جسارت و احتیاط، و میان پیشروی و حفظ نیرو تعادل برقرار کند. هنر تاکتیک در این است که هر اقدام را در زمان و مکان مناسب انتخاب کند؛ به‌گونه‌ای که هر پیروزی محدود، زمینه‌ساز پیروزی‌های بزرگ‌تر و هر گام عملی، بخشی از مسیر رهایی نهایی باشد.

تشکل‌های توده‌ای: ضرورت، امکان‌پذیری و رابطه آن‌ها با حزب سیاسی

۱. جهت‌گیری عمومی

جامعه ایران در دهه‌های گذشته، چه در دوران سلطنت پهلوی و چه پس از استقرار جمهوری اسلامی، از شکل‌گیری آزادانه و پایدار تشکل‌های مدنی و سیاسی محروم بوده است. حکومت‌های مستقر نه تنها از پذیرش تشکل‌های مستقل کارگری، زنان، جوانان، دانشجویان و اقلیت‌های ملی و مذهبی خودداری کرده‌اند، بلکه در بسیاری موارد کوشیده‌اند هر شکل از سازمان‌یابی مستقل را تحت کنترل خود درآورند یا سرکوب کنند. محدودیت آزادی تجمع و بیان، بازداشت فعالان مدنی، فشار بر دانشجویان و هنرمندان و برخورد امنیتی با فعالان اجتماعی، همچنان از ویژگی‌های وضعیت کنونی ایران است.

در چنین شرایطی، بحث تشکل‌های توده‌ای تنها یک بحث نظری یا سازمانی نیست؛ بلکه به یکی از نیازهای اساسی مبارزه اجتماعی تبدیل می‌شود. مردم هنگامی می‌توانند در برابر استثمار، تبعیض، سرکوب و بی‌حقوقی ایستادگی کنند که از حالت پراکندگی بیرون آیند و نیروی خود را در اشکالی جمعی و پایدار سازمان دهند. تشکل توده‌ای می‌تواند به کارگران، زنان، جوانان، دانشجویان، هنرمندان و دیگر گروه‌های اجتماعی امکان دهد تا خواست‌های مشترک خود را بیان کنند، درباره شیوه مبارزه تصمیم بگیرند، از اعضای خود دفاع کنند و تجربه‌های پراکنده را به نیرویی متحد تبدیل سازند. اما تحقق چنین تشکل‌هایی در ایران با دشواری‌های جدی روبه‌روست. بنابراین، مسئله اصلی آن است که این تشکل‌ها چرا ضروری‌اند، در چه شرایطی امکان‌پذیر می‌شوند، چه اشکالی می‌توانند داشته باشند و رابطه آن‌ها با حزب سیاسی چگونه باید تنظیم شود.

۲. میراث سرکوب و فقدان تجربه تشکلی پایدار

در سال‌های انقلاب ۱۳۵۷ و پس از آن، فرصت کوتاهی برای شکل‌گیری برخی تشکل‌های مستقل کارگری، زنان و دیگر گروه‌های اجتماعی پدید آمد. اعتصاب‌ها، شوراها، کارگری، سازمان‌های زنان و محافل سیاسی و فرهنگی در بسیاری از نقاط کشور رشد کردند. این تجربه نشان داد که جامعه ایران از ظرفیت بالایی برای سازمان‌یابی برخوردار است. بااین‌حال، ضعف تجربه تشکلیاتی، پراکندگی نیروها، اختلافات سیاسی و بازگشت سریع دستگاه سرکوب دولتی مانع از آن شد که این تشکل‌ها بتوانند ریشه‌های عمیق و پایدار پیدا کنند. حکومت جدید به تدریج تشکل‌های مستقل را سرکوب و

نهادهای وابسته‌ای مانند «خانه کارگر» و انجمن‌های اسلامی کارخانه‌ها را جایگزین آن‌ها کرد. این نهادها، به‌جای دفاع از منافع کارگران، اغلب در خدمت کنترل محیط کار، توجیه سیاست‌های ضدکارگری و جلوگیری از اعتراضات مستقل قرار گرفتند. در دهه‌های بعد، کارگران، زنان، دانشجویان، جوانان، نویسندگان و هنرمندان همچنان برای ایجاد نهادهای مستقل تلاش کردند، اما هر بار با موانع قانونی، امنیتی و سیاسی روبه‌رو شدند. حکومت حتی فعالیت‌های صنفی و مدنی را در مواردی با اتهام‌هایی مانند «تبلیغ علیه نظام» یا «اقدام علیه امنیت ملی» پاسخ داده است. گزارش‌های حقوق بشری نیز از بازداشت فعالان، فشار بر دانشگاهیان و دانشجویان و برخورد با هنرمندان منتقد حکایت دارند.

این سابقه نشان می‌دهد که تشکلیابی در ایران نه امری خودکار است و نه با صدور فراخوانی عمومی تحقق می‌یابد. تشکل باید از دل نیازهای واقعی مردم و در پیوند با مبارزه عملی آنان شکل بگیرد.

۳. چرا تشکل‌های توده‌ای ضروری‌اند؟

فعالیت‌های پراکنده و فردی، هرچند می‌توانند اهمیت داشته باشند، توان محدودی برای ایجاد تغییر دارند. یک کارگر ممکن است به‌تنهایی به دستمزد پایین یا شرایط ناامن کار اعتراض کند، اما قدرت کارگران زمانی افزایش می‌یابد که بتوانند در مورد خواست‌های مشترک تصمیم بگیرند و به‌صورت جمعی اقدام کنند. تشکل توده‌ای دست‌کم پنج کارکرد اساسی دارد:

نخست، تبدیل نارضایتی پراکنده به نیروی جمعی

بسیاری از مردم مشکلات مشترکی دارند، اما از وجود یکدیگر و امکان همکاری‌شان بی‌خبرند. تشکل، این افراد را گرد هم می‌آورد و به آن‌ها امکان می‌دهد دریابند مشکلاتشان شخصی و استثنایی نیست، بلکه ریشه‌ای اجتماعی و عمومی دارد.

دوم، دفاع از اعضا

در جامعه‌ای که حکومت و کارفرما می‌توانند بر افراد منفرد فشار وارد کنند، تشکل امکان دفاع جمعی را فراهم می‌سازد. اخراج، دستمزد معوقه، تبعیض، بازداشت یا تهدید یک عضو، می‌تواند به مسئله همه اعضای تشکل تبدیل شود.

سوم، انتقال تجربه

هر مبارزه اجتماعی تجربه‌ای تولید می‌کند. اگر این تجربه تنها در حافظه افراد باقی بماند، با کنار رفتن یا سرکوب آن افراد از میان می‌رود. تشکل می‌تواند تجربه‌ها را ثبت، منتقل و به دانش مشترک تبدیل کند.

چهارم، پرورش رهبران و کادرهای اجتماعی

تشکل توده‌ای میدان آموزش عملی است. افراد در جریان بحث، تصمیم‌گیری، مذاکره،

دفاع از همکاران و حل اختلافات، توانایی‌های مدیریتی و سیاسی پیدا می‌کنند. رهبران واقعی از درون مبارزه و اعتماد اجتماعی برمی‌خیزند، نه صرفاً از طریق انتصاب بیرونی.

پنجم، ایجاد پیوند میان مبارزات مختلف

اعتراض کارگران، مبارزه زنان علیه تبعیض، خواست دانشجویان برای آزادی دانشگاه و تلاش جوانان برای آینده‌ای بهتر، در ظاهر حوزه‌های جداگانه‌اند؛ اما در عمق، با مسئله آزادی، عدالت اجتماعی و حق تعیین سرنوشت ارتباط دارند. تشکلهای مستقل می‌توانند میان این مبارزات پیوند ایجاد کنند.

تجربه انقلاب ۱۳۵۷ نیز نشان داد که اعتصاب‌ها، اعتراضات گسترده و نافرمانی مدنی، هنگامی که گروه‌های مختلف اجتماعی را متحد کنند، می‌توانند قدرت سیاسی بزرگی ایجاد نمایند. باین‌حال، تجربه همان انقلاب همچنین نشان داد که سقوط یک حکومت الزاماً به دموکراسی و آزادی منجر نمی‌شود؛ اگر تشکلهای مستقل و نهادهای خودگردان توده‌ای نتوانند در برابر تمرکز قدرت ایستادگی کنند، امکان بازتولید استبداد وجود دارد.

۴. آیا تشکیل تشکلهای توده‌ای در شرایط کنونی امکان‌پذیر است؟

در نگاه نخست، فشار امنیتی و فقدان آزادی‌های قانونی ممکن است این تصور را ایجاد کند که تشکلیابی در ایران ناممکن است. اما امکان تشکیل تشکلهای توده‌ای را نمی‌توان تنها بر اساس قوانین حکومت سنجید. مسئله مهم‌تر، میزان آمادگی اجتماعی، نیاز مردم و توازن نیروهاست.

تشکیل توده‌های زمانی شکل می‌گیرد که مردم در جریان مبارزه روزمره به این نتیجه برسند که پراکندگی مانع پیروزی است. هنگامی که کارگران برای دستمزد، امنیت شغلی یا جلوگیری از اخراج مبارزه می‌کنند، زنان علیه تبعیض و خشونت اعتراض دارند، یا جوانان برای آزادی و آینده بهتر به میدان می‌آیند، نیاز به سازمان‌یابی از درون همین مبارزات پدیدار می‌شود.

اعتراضات سراسری، اعتصاب‌های کارگری، تجمع‌های بازنشستگان، فعالیت‌های دانشجویی و جنبش «زن، زندگی، آزادی» نشان داده‌اند که جامعه ایران از ظرفیت گسترده بسیج اجتماعی برخوردار است. سرکوب شدید این حرکت‌ها نیز نشان می‌دهد که حکومت وجود چنین نیرویی را جدی می‌گیرد. در عین حال، برخورد خشن با زنان و معترضان، بازداشت گسترده و محدودیت آزادی تجمع، موانع بزرگی در مسیر فعالیت مدنی ایجاد کرده است.

بنابراین، امکان‌پذیری تشکلهای توده‌ای مطلق یا یکسان نیست. در یک دوره ممکن است تنها یک مجمع عمومی محدود، صندوق همیاری یا کمیته پیگیری مطالبات امکان‌پذیر باشد؛ در دوره‌ای دیگر، شرایط برای ایجاد سندیکا، اتحادیه یا تشکل سراسری فراهم شود. تشکلیابی باید مرحله‌ای، واقع‌بینانه و متناسب با ظرفیت مبارزه باشد.

۵. علنی بودن تشکل توده‌ای

تشکل توده‌ای، از نظر ماهیت، با سازمان مخفی حزبی تفاوت دارد. تشکل توده‌ای برای دفاع از مطالبات عمومی مردم ایجاد می‌شود و باید تا حد امکان موجودیت خود را به‌عنوان یک واقعیت اجتماعی تثبیت کند. این امر به معنای نادیده گرفتن خطر سرکوب یا بی‌احتیاطی نیست؛ بلکه به این معناست که فعالیت تشکل نباید صرفاً به روابط پنهان چند فرد محدود شود.

تشکل علنی، اعضای خود را حول خواست‌های مشخص گرد می‌آورد؛ افزایش دستمزد، پرداخت حقوق معوقه، امنیت شغلی، برابری جنسیتی، حق تحصیل، آزادی دانشگاه، حمایت از محیط زیست یا دفاع از حقوق فرهنگی و ملی. هرچه فعالیت تشکل بیشتر با مسائل واقعی مردم پیوند داشته باشد، امکان تحمیل موجودیت آن بر حکومت بیشتر می‌شود.

البته در شرایط سرکوب، علنی بودن باید همراه با سنجش خطر، رعایت حقوق اعضا و تصمیم‌گیری جمعی باشد. نباید افراد را بدون رضایتشان در معرض خطر قرار داد یا اطلاعات خصوصی آنان را منتشر کرد. تشکل مستقل به شفافیت در برابر اعضای خود نیاز دارد، اما لازم نیست همه جزئیات زندگی و ارتباطات اعضا در معرض حکومت قرار گیرد.

۶. اشکال گوناگون تشکل‌های توده‌ای

تشکل توده‌ای تنها یک شکل ثابت ندارد. اشتباه است اگر تشکیل سندیکا یا شورا را تنها راه سازمان‌یابی بدانیم. شکل تشکل باید با شرایط محیط کار، سطح مبارزه و نیاز اعضا تناسب داشته باشد.

در میان کارگران، شکل‌های زیر می‌توانند مطرح باشند:

- **مجامع عمومی کارگران؛**
- **کمیته‌های پیگیری مطالبات؛**
- **کمیته‌های اعتصاب؛**
- **صندوق‌های همبستگی؛**
- **تعاونی‌های کارگری؛**
- **سندیکاهای صنفی و منطقه‌ای؛**
- **شوراهای کارگری؛**
- **شبکه‌های ارتباطی میان کارگاه‌ها و مراکز تولیدی.**

در میان زنان نیز می‌توان از گروه‌های دفاع از حقوق زنان، شبکه‌های حمایت از قربانیان خشونت، انجمن‌های فرهنگی، گروه‌های مطالبه‌محور و تشکل‌های صنفی زنان سخن گفت. برای جوانان، گروه‌های فرهنگی، ورزشی، هنری، محیط زیستی و انجمن‌های صنفی می‌توانند نقطه آغاز باشند. دانشجویان نیز می‌توانند از شوراهای مستقل، انجمن‌های علمی و فرهنگی و کمیته‌های دفاع از حقوق دانشجویان استفاده کنند.

نکته مهم آن است که شکل تشکیلاتی نباید به هدفی مستقل از مبارزه تبدیل شود. هدف اصلی، بیرون آمدن از پراکندگی و ایجاد توان جمعی است. ممکن است یک صندوق همیاری ساده، در شرایطی بیش از یک عنوان رسمی و بی‌ریشه کارکرد اجتماعی داشته باشد. از سوی دیگر، در دوره‌ای که مبارزه گسترش یافته، همان صندوق یا کمیته می‌تواند به سندیکا یا شکل گسترده‌تری تبدیل شود.

۷. ویژگی‌های تشکلهای کارگری در مناطق پراکنده

یکی از دشواری‌های مهم سازمان‌یابی کارگران در ایران، پراکندگی آنان در کارگاه‌های کوچک، بخش خدمات، ساختمان، کشاورزی، حمل‌ونقل و مشاغل غیررسمی است. در مناطقی که صنایع بزرگ وجود ندارد، کارگران در مراکز کوچک و جدا از یکدیگر کار می‌کنند و همین مسئله امکان ارتباط و سازمان‌یابی را دشوار می‌سازد. اما این پراکندگی به معنای ناتوانی کامل نیست. تشکلهای صنفی می‌توانند بر اساس نوع حرفه یا منطقه شکل بگیرند و سپس میان خود ارتباط برقرار کنند. کارگران نانوايي‌ها، ساختمان، مکانیکی، خیاطی، کشاورزی یا خدمات شهری می‌توانند هرکدام هسته‌های صنفی خود را ایجاد کنند و در سطح شهرستان یا منطقه به یکدیگر متصل شوند.

برای کارگران مهاجر و بیکار نیز تشکلهای حمایتی و صندوق‌های همبستگی اهمیت دارند. چنین نهادهایی می‌توانند مسائل مشترک این بخش‌ها را برجسته کنند و مانع حذف آنان از جنبش کارگری شوند. سازمان‌یابی نباید تنها به کارگران رسمی کارخانه‌ها محدود بماند؛ زیرا بخش بزرگی از طبقه کارگر ایران در مشاغل موقت، قراردادی، غیررسمی و پراکنده فعالیت می‌کند.

۸. تشکل توده‌ای، تشکل ایدئولوژیک نیست

تشکل توده‌ای برای آنکه بتواند اکثریت افراد مبارز را متحد کند، نباید شرط عضویت را پذیرش یک مذهب، فلسفه یا ایدئولوژی خاص قرار دهد. کارگران و زحمتکشان ممکن است دیدگاه‌های گوناگون دینی، سیاسی و فلسفی داشته باشند، اما در مسئله دستمزد، امنیت شغلی، تبعیض و آزادی تشکل، منافع مشترکی دارند.

اگر تشکل توده‌ای به محفل ایدئولوژیک تبدیل شود، بخش بزرگی از نیروی اجتماعی خود را از دست می‌دهد. عضویت باید بر پایه پذیرش اساسنامه، اهداف و اصول دموکراتیک تشکل باشد، نه بر اساس وابستگی حزبی یا اعتقادی.

این مسئله به معنای بی‌تفاوتی نسبت به تبعیض نیست. تشکل باید با تبعیض جنسیتی، ملی، مذهبی و قومی مقابله کند و بر برابری اعضا تأکید داشته باشد. اما مبارزه با تبعیض نباید به ابزار حذف افراد از تشکل تبدیل شود، مگر آنکه فرد یا گروهی عملاً به سرکوب، تبعیض یا خشونت علیه دیگران دست بزند.

۹. استقلال تشکلهای توده‌ای

استقلال مهم‌ترین شرط اعتبار تشکل توده‌ای است. تشکل مستقل باید از حکومت،

کارفرما، نهادهای امنیتی و احزاب سیاسی استقلال داشته باشد. استقلال به این معناست که تصمیم‌های اصلی درباره اهداف، اعضا، روش مبارزه و منابع مالی، توسط خود اعضا و از طریق سازوکارهای دموکراتیک اتخاذ شود.

استقلال، به معنای بی‌ارتباطی با احزاب یا بی‌تفاوتی سیاسی نیست. تشکل می‌تواند با احزاب مختلف گفت‌وگو کند، از حمایت سیاسی یا حقوقی آنان بهره‌برد و درباره مسائل عمومی موضع بگیرد. اما هیچ حزب یا گروهی نباید تشکل را به ابزار خود تبدیل کند.

تشکل مستقل باید از نظر مالی نیز تا حد امکان بر اعضا و منابع شفاف خود متکی باشد. وابستگی مالی به حکومت، کارفرما یا منابع ناشناخته، استقلال تصمیم‌گیری را تهدید می‌کند. گزارش مالی، انتخاب مسئولان، حق نظارت اعضا و امکان عزل مدیران، از اصول مهم استقلال‌اند.

۱۰. رابطه حزب سیاسی و تشکل توده‌ای

حزب سیاسی و تشکل توده‌ای دو نهاد متفاوت با وظایف متفاوت‌اند. حزب سیاسی بر اساس برنامه، استراتژی و دیدگاه سیاسی مشخص شکل می‌گیرد و اعضای آن معمولاً تعهد سازمانی بیشتری دارند. تشکل توده‌ای اما بر پایه مطالبات مشترک گروهی وسیع‌تر از مردم ایجاد می‌شود.

حزب سیاسی می‌تواند در ایجاد و تقویت تشکل‌های توده‌ای نقش مثبت داشته باشد. می‌تواند تجربه سیاسی، آموزش، تحلیل اجتماعی و نیروی انسانی در اختیار این تشکل‌ها قرار دهد. اعضای حزب می‌توانند در انتخابات تشکل‌ها شرکت کنند، دیدگاه خود را توضیح دهند و برای جلب اعتماد اعضا تلاش کنند.

اما این نفوذ باید آشکار، دموکراتیک و متکی بر اعتماد باشد، نه مخفیانه و توطئه‌گرانه. حزب نباید تشکل توده‌ای را پوشش فعالیت‌های خود قرار دهد یا اعضا را بدون اطلاع آنان تحت کنترل بگیرد. همچنین نباید تصمیم‌های تشکل را از بیرون دیکته کند.

اگر حزب سیاسی در مبارزات اجتماعی نقش مؤثر داشته باشد، برنامه‌اش با خواست‌های مردم همخوانی داشته باشد و رفتار مسئولانه و صادقانه‌ای از خود نشان دهد، طبیعی است که در تشکل‌های توده‌ای اعتبار و نفوذ کسب کند. چنین نفوذی باید نتیجه کار و اعتماد باشد، نه محصول تصرف سازمانی.

استقلال تشکل توده‌ای در نهایت به سود حزب سیاسی نیز هست. تشکلی که به‌طور مصنوعی تحت فرمان حزب قرار گیرد، اعتماد مردم را از دست می‌دهد و با نخستین بحران سیاسی تضعیف می‌شود. در مقابل، تشکل مستقل می‌تواند میدان واقعی آزمون سیاست‌های حزب باشد و به آن نشان دهد که برنامه‌هایش تا چه اندازه با نیازهای مردم سازگار است.

۱۱. تشکلیابی در بطن مبارزه رو به رشد

هیچ سیاست تشکیلاتی، به‌تنهایی نمی‌تواند تشکل توده‌ای بسازد. تشکل زمانی دوام می‌آورد که از نیاز و مبارزه واقعی مردم تغذیه کند. اگر فضای جامعه کاملاً زیر

سلطه ترس باشد و مردم هنوز آمادگی دفاع جمعی از مطالبات خود را نداشته باشند، فراخوان برای تشکیل تشکل ممکن است بی‌پاسخ بماند.

اما هنگامی که مبارزه روزمره رشد می‌کند، سطح توقعات مردم بالا می‌رود و آنان درمی‌یابند که پیروزی بدون سازمان‌یابی دشوار است، امکان شکل‌گیری تشکل بیشتر می‌شود. در این مرحله، فعالان پیشرو باید با ارزیابی دقیق شرایط، شکل مناسب سازمان‌یابی را پیشنهاد کنند.

تشکل از مبارزه جدا نیست؛ خود محصول مبارزه است. هر پیروزی، حتی کوچک، می‌تواند اعتماد به نفس اعضا را افزایش دهد. هر شکست نیز، اگر به درستی بررسی شود، تجربه‌ای برای آینده فراهم می‌کند. تشکل باید بتواند هم از دستاوردها دفاع کند و هم در برابر سرکوب، اختلافات داخلی و فشارهای بیرونی مقاومت نشان دهد.

درباره تبلیغ

جهت گیری کلی

تبلیغ سیاسی در جامعه‌ای که آزادی بیان، تشکل و تجمع به شدت محدود شده است، نمی‌تواند صرفاً به انتشار بیانیه، تولید برنامه‌های رسانه‌ای یا حضور در شبکه‌های اجتماعی خلاصه شود. در ایران، حکومت فعالان کارگری، مدنی، دانشجویی و مدافعان حقوق بشر را تحت فشار قرار می‌دهد و حتی فعالیت‌های مسالمت‌آمیز و مطالبه‌محور ممکن است با بازداشت و پرونده‌سازی روبه‌رو شوند. همچنین، حکومت در جریان اعتراضات از محدودسازی موضعی اینترنت و سرکوب تجمع‌های صنفی استفاده کرده است. بنابراین، تبلیغ مؤثر باید هم با واقعیت استبداد سازگار باشد و هم راه ارتباط پایدار و گسترده با مردم را بگشاید.

هدف تبلیغ سوسیالیستی فقط انتقال چند شعار یا معرفی یک سازمان سیاسی نیست. تبلیغ باید به مردم کمک کند تجربه‌های پراکنده خود را بهتر بشناسند، ریشه‌های مشترک مسائلشان را دریابند، مطالبات خود را روشن‌تر تنظیم کنند و برای تغییر شرایط زندگی خویش به نیروی جمعی متکی شوند. تبلیغ زمانی موفق است که آگاهی، اعتماد، همبستگی و آمادگی برای اقدام مشترک را افزایش دهد. از این منظر، تبلیغ نه سخن گفتن یک‌طرفه با مردم، بلکه بخشی از رابطه‌ای زنده، متقابل و مستمر با آنان است.

تبلیغ سراسری و تبلیغ محلی

یک جریان کمونیستی به تبلیغ سراسری و همه‌جانبه نیاز دارد. چنین تبلیغی باید مناسبات استثمارگرانه سرمایه‌داری، ستم سیاسی، نابرابری جنسیتی، تبعیض ملی و مذهبی و دیگر اشکال بی‌عدالتی را افشا کند. باید در برابر خرافات و واپس‌گرایی بایستد، بدیل سوسیالیستی را توضیح دهد و راه‌هایی از استثمار و استبداد را نشان دهد. صداقت، بیان همه‌جانبه واقعیت و پرهیز از تحریف، از اصول غیرقابل چشم‌پوشی آن است.

رادیو، تلویزیون، نشریات، وبسایت‌ها و شبکه‌های اجتماعی می‌توانند پیام سیاسی را در مقیاسی وسیع منتشر کنند. تبلیغ سراسری، افق عمومی می‌سازد، تجربه‌های محلی را به یکدیگر پیوند می‌دهد و ماهیت مشترک مشکلات ظاهراً جداگانه را آشکار می‌کند. اما این تبلیغ هرگز نمی‌تواند جای تبلیغ محلی را بگیرد. اگر رسانه‌های عمومی را به توپخانه یک نبرد تشبیه کنیم، تبلیغ محلی همان نیرویی است که سنگر به سنگر

پیش می‌رود و دستاوردهای واقعی را در زمین مبارزه تثبیت می‌کند. ممکن است هزاران نفر یک برنامه رسانه‌ای را ببینند، اما این مشاهده لزوماً به اعتماد، تشکل یا اقدام جمعی تبدیل نمی‌شود. این وظیفه عمدتاً در محل کار و زندگی مردم، از طریق گفت‌وگوهای روزمره و دخالت مسئولانه در مسائل واقعی آنان انجام می‌گیرد. رسانه می‌تواند پرسش ایجاد کند؛ اما فعال محلی است که همراه با مردم برای آن پاسخ می‌جوید. رسانه ممکن است افق کلی را نشان دهد؛ اما این مبارزان محلی‌اند که آن افق را با مطالبه‌ای روشن و عملی پیوند می‌دهند. ازاین‌رو، توسعه امکانات رسانه‌ای نباید به پوششی برای ضعف حضور اجتماعی تبدیل شود. تعداد بازدیدها، دنبال‌کنندگان یا بازنشرها به‌تنهایی معیار نفوذ اجتماعی نیست. معیار اصلی آن است که یک پیام تا چه اندازه به افزایش آگاهی، همبستگی و توانایی مردم برای دفاع از حقوقشان یاری رسانده است.

تبلیغ محلی، بخشی از مبارزه علنی

تبلیغ محلی مورد نظر، تبلیغ مستقیم برای عضوگیری حزبی یا معرفی ارتباطات تشکیلاتی نیست. این عرصه با حضور علنی و مسئولانه در مبارزه روزمره مردم تعریف می‌شود. کارگران، معلمان، پرستاران، بازنشستگان، زنان، دانشجویان و ساکنان محله‌ها برای دستمزد، امنیت شغلی، آزادی، برابری، آموزش، درمان، مسکن و محیط زیست سالم مبارزه می‌کنند. مبلغ سوسیالیست در کنار آنان قرار می‌گیرد، مسائلمان را می‌شناسد و به روشن‌تر شدن هدف‌ها و راه‌های پیشبرد مبارزه یاری می‌رساند. علنی بودن تبلیغ محلی به معنای وجود فضای دموکراتیک یا مصونیت فعالان نیست. حکومت حتی فعالان اجتماعی و کارگری را با اتهام‌های مبهم امنیتی تحت تعقیب قرار داده است. علنی بودن در اینجا به ماهیت اجتماعی فعالیت اشاره دارد: موضوع آن مسائل آشکار مردم و مخاطب آن توده‌های وسیع‌اند. خواست پرداخت دستمزد، لغو تبعیض، تأمین بازنشستگی، حق تشکل یا پایان دادن به خشونت علیه زنان، مسائلی عمومی‌اند و مبارزه بر سر آن‌ها در عرصه جامعه جریان دارد. بنابراین، نباید مبارزه توده‌ای را به پوششی برای مقاصد محدود تشکیلاتی تبدیل کرد. چنین رویکردی هم اعتماد مردم را تضعیف می‌کند و هم فعالان را با مخاطرات غیرضروری روبه‌رو می‌سازد. تبلیغ محلی باید پیش از هر چیز به خود مبارزه، رشد آگاهی مردم و تقویت تشکل مستقل آنان خدمت کند.

آغاز کردن از مسائل ملموس زندگی

تبلیغ مؤثر از واقعیت زندگی مردم آغاز می‌شود، نه از فرمول‌های از پیش آماده. گرانی، بیکاری، دستمزدهای ناکافی، خصوصی‌سازی، ناامنی شغلی، تبعیض علیه زنان، تخریب محیط زیست، فقدان مسکن مناسب و محدودیت آزادی‌ها، موضوعاتی نیستند که مبلغ از بیرون به مردم تحمیل کند؛ مردم هر روز با آن‌ها زندگی می‌کنند. وظیفه مبلغ آن است که میان تجربه مستقیم مردم و علل اجتماعی و سیاسی آن ارتباط برقرار کند. برای مثال، اعتراض به پرداخت نشدن مزد می‌تواند به بحث

درباره امنیت شغلی، حق تشکل، نقش پیمانکاران و مناسبات استثمارگرانه کار منتهی شود. اعتراض به تبعیض جنسیتی نیز می‌تواند رابطه میان قوانین حکومتی، ساختار مردسالار و نابرابری اقتصادی را روشن کند.

این حرکت از امر مشخص به امر عمومی، تبلیغ را باورپذیر می‌سازد. اگر مبلغ بدون شناخت مسائل واقعی، تنها از مفاهیم کلی سخن بگوید، گفتارش هر اندازه رادیکال باشد، در زندگی مردم ریشه نمی‌دواند. اما وقتی نشان دهد که دردهای ظاهراً فردی، ریشه‌های مشترک اجتماعی دارند، به مردم کمک می‌کند از احساس تنهایی و ناتوانی عبور کنند.

زبان ساده، روشن و صادقانه

تبلیغ محلی باید به زبان مردم انجام شود. زبان ساده به معنای سطحی کردن مفاهیم نیست؛ بلکه به معنای بیان روشن مسائل پیچیده است. استفاده بی‌دلیل از اصطلاحات سنگین، نقل‌قول‌های طولانی و فرمول‌های نظری می‌تواند میان مبلغ و مخاطب فاصله ایجاد کند. قدرت یک پیام به دشواری واژگان آن نیست، بلکه به توانایی‌اش در روشن کردن تجربه مردم وابسته است.

مبلغ کاردان با دانش خود نمایش نمی‌دهد و خود را بالاتر از مخاطبان قرار نمی‌دهد. او از اغراق، وعده‌های غیرواقعی و ادعاهای تأییدنشده پرهیز می‌کند. اگر چیزی را نمی‌داند، صادقانه می‌پذیرد و برای یافتن پاسخ تلاش می‌کند. صداقت سرمایه‌ای سیاسی است که به آسانی به دست نمی‌آید، اما با یک دروغ یا ادعای بی‌پایه می‌تواند از میان برود.

تبلیغ سوسیالیستی باید حقیقت را بیان کند، حتی اگر آن حقیقت دشوار یا برخلاف انتظار باشد. پنهان کردن شکست‌ها، بزرگ‌نمایی موفقیت‌ها و ساده جلوه دادن مسیر مبارزه شاید هیجان موقتی ایجاد کند، اما سرانجام به بی‌اعتمادی و سرخوردگی می‌انجامد. امید واقعی نه از توهم، بلکه از شناخت امکانات و اتکا به نیروی جمعی ناشی می‌شود.

گوش دادن؛ نیمه اساسی تبلیغ

مبلغ مؤثر فقط سخن نمی‌گوید؛ گوش می‌دهد. مردم صرفاً دریافت‌کننده پیام نیستند، بلکه حامل تجربه، دانش و ابتکارند. کارگر از مناسبات محیط کار، زن از اشکال روزمره تبعیض، معلم از بحران آموزش و ساکن یک محله از مشکلات آن، شناختی دارد که هیچ تحلیل کلی نمی‌تواند جای آن را بگیرد.

گوش دادن چند نتیجه مهم دارد. نخست، نیازها و سطح آمادگی مردم را روشن می‌کند. دوم، از طرح شعارهایی که با شرایط واقعی فاصله دارند جلوگیری می‌کند. سوم، رابطه‌ای برابر و رفیقانه به وجود می‌آورد. چهارم، به مبلغ امکان می‌دهد برداشت‌های خود را اصلاح کند و دانش اجتماعی‌اش را افزایش دهد.

گفت‌وگوی واقعی زمانی شکل می‌گیرد که فعال از پیش خود را صاحب تمام پاسخ‌ها نداند. تبلیغ محلی یک فرایند دوسویه است: مبلغ به رشد آگاهی جمعی یاری

می‌رساند و خود نیز از تجربه توده‌ها می‌آموزد.

پیوند آگاهی با مطالبه و اقدام عملی

تبلیغ هنگامی مؤثر است که صرفاً نارضایتی تولید نکند، بلکه راهی برای تغییر نشان دهد. افشای ستم ضروری است، اما اگر پیام فقط تصویری تاریک و شکست‌ناپذیر از دشمن ارائه کند، ممکن است به ترس و انفعال دامن بزند. هر نقد باید، تا حد امکان، با مطالبه‌ای روشن و افقی برای اقدام جمعی همراه شود. مطالبات باید از نیازهای واقعی برخیزند، برای مردم قابل‌فهم باشند و با توازن قوای موجود تناسب داشته باشند. مطالبه مشخص می‌تواند نیروها را متحد و امکان سنجش پیشرفت را فراهم کند. هر دستاورد کوچک، اگر درست توضیح داده و تثبیت شود، اعتمادبه‌نفس مردم را افزایش می‌دهد و زمینه طرح خواسته‌های گسترده‌تر را فراهم می‌سازد.

هدف تبلیغ صدور فرمان برای مردم نیست، بلکه یاری رساندن به تصمیم‌گیری آگاهانه و جمعی آنان است. مردم باید خود را صاحبان مبارزه بدانند، نه مخاطبان منفعل یک دستگاه تبلیغاتی.

تبلیغ در خدمت اتحاد و همبستگی

یکی از معیارهای اساسی ارزیابی تبلیغ آن است که آیا اتحاد مردم را تقویت می‌کند یا به شکاف و بدگمانی دامن می‌زند. حکومت‌های استبدادی از تفاوت‌های جنسیتی، ملی، مذهبی، نسلی و شغلی برای پراکنده نگه داشتن ناراضیان استفاده می‌کنند. تبلیغ سوسیالیستی باید منافع مشترک را برجسته کند، بدون آنکه ستم ویژه هر گروه را نادیده بگیرد.

برای نمونه، تبلیغ برابری جنسیتی در یک خانواده کارگری نباید به خصومت میان اعضای خانواده دامن بزند. باید نشان دهد که مناسبات مردسالار چگونه زندگی زنان و مناسبات انسانی همه اعضای خانواده را آسیب‌پذیر می‌کند. هدف، تقویت احترام، محبت، برابری و همبستگی است، نه جایگزین کردن یک خصومت با خصومتی دیگر. همین اصل درباره روابط میان کارگران رسمی و قراردادی، شاغلان و بیکاران، گروه‌های ملی و مذهبی و نسل‌های مختلف صادق است. دفاع از حقوق گروه‌های تحت ستم باید با ساختن همبستگی عمومی همراه باشد. تبلیغی که تحقیر، نفرت یا رقابت مخرب ایجاد کند، هرچند ظاهری تند داشته باشد، در خدمت سازمان‌یابی توده‌ای نیست.

مبلغ معتبر از دل زندگی مردم برمی‌خیزد

لایق‌ترین مبلغان اغلب کسانی‌اند که خود استثمار، فقر، تبعیض و سرکوب را تجربه کرده‌اند. آنان شاید همیشه از فرمول‌بندی نظری کاملی برخوردار نباشند، اما زبان و نگرانی‌های مردم را می‌شناسند. اعتبارشان نه از عنوان و شهرت، بلکه از کردار روزمره، صداقت، فداکاری و مسئولیت‌پذیری ناشی می‌شود.

مبلغ محلی باید در دشواری‌ها کنار مردم باشد، نه اینکه فقط هنگام اعتراض ظاهر شود. مشارکت در حل مسائل جمعی، دفاع از همکاران، مقابله با تبعیض و پذیرش مسئولیت، اعتماد می‌سازد. مردم به کسی اعتماد می‌کنند که گفتار و رفتارشان با یکدیگر سازگار باشد.

محبوبیت اجتماعی همچنین می‌تواند هزینه تعرض حکومت به فعال را افزایش دهد، اما هیچ‌گاه مصونیت کامل ایجاد نمی‌کند. سابقه بازداشت فعالان کارگری، مدنی و حقوق بشری نشان می‌دهد که اتکا به اعتبار عمومی باید با ارزیابی واقع‌بینانه خطرهای همراه باشد.

زندگی مدنی و فعالیت مدنی

چرا این بحث برای ما مهم است؟

رفقا، در این برنامه می‌خواهم از چیزی حرف بزنم که شاید در نگاه اول برای فعالان سیاسی چپ نه چندان جذاب به نظر برسد: فعالیت مدنی.

می‌دانم که بسیاری از ما وقتی عبارت «جامعه‌ی مدنی» را می‌شنویم، یا به یاد NGO های تأمین مالی شده از «جائی» می‌افتیم، یا به جریان‌های رفرمیستی که سال‌هاست در چارچوب همان نظام کار می‌کنند. یا شاید احساس می‌کنیم که این بحث‌ها از «تغییر واقعی» فاصله دارند.

اما در این برنامه می‌خواهم این پرسش را جدی بگیریم: آیا می‌شود فعال سیاسی چپ بود و در عین حال در جامعه‌ی مدنی فعال نبود؟ آیا بدون ریشه در جامعه، تغییر سیاسی پایدار ممکن است؟

صادقانه باید گفت، ما در چپ ایرانی اغلب در دام یک خطای نظری افتاده‌ایم: تصور کرده‌ایم که تغییر سیاسی از بالا می‌آید، از حزب، از رهبری، از لحظه‌ی انقلابی. و در این تصویر، جامعه بیشتر «موضوع» تغییر بوده، نه «فاعل» آن. نتیجه‌اش را هم دیده‌ایم.

و دقیقاً. از همین جاست که بحث ما شروع می‌شود.

زندگی مدنی چیست؟

بگذارید از پایه شروع کنیم. «زندگی مدنی» چیست و چه نسبتی با زندگی شخصی و زندگی سیاسی دارد؟

وقتی صبح از خواب بیدار می‌شویم، یک بخش از زندگی‌مان «شخصی» است: خانواده، شغل، سلامت، علایق فردی. این طبیعی و ضروری است. اما لحظه‌ای هست که از این دایره‌ی فردی خارج می‌شویم، لحظه‌ای که می‌پرسیم: «چه بلایی دارد بر سر همسایه‌ام، بر سر کارگر کنارم، بر سر محله‌ام می‌آید؟» این لحظه، لحظه‌ی ورود به زندگی مدنی است.

یک مثال ساده می‌زنم. وقتی نگران آلودگی هوا هستید و ماسک می‌زنید یا خانه می‌مانید، این زندگی شخصی است، دفاع از خودتان. اما وقتی می‌روید با همسایه‌هایتان جلسه می‌گذارید، از کارخانه‌ی آلاینده شکایت می‌کنید، یا شبکه‌ای برای فشار بر شهرداری تشکیل می‌دهید، این زندگی مدنی است. همان نگرانی، همان موضوع، اما از «من» به «ما» تبدیل شده.

و این جاست که یک نکته‌ی اساسی برای ما به‌عنوان یک نیروی چپ و سوسیالیست وجود دارد. ما همیشه از «ما» حرف زده‌ایم، طبقه، جمع، همبستگی. اما «ما» از کجا می‌آید؟ از تجربه‌ی مشترک در زندگی واقعی. و این تجربه‌ی مشترک دقیقاً همان چیزی است که زندگی مدنی می‌سازد.

. گرامشی وقتی از «جنگ موضعی» حرف می‌زند، دقیقاً از همین صحبت می‌کند. هژمونی از طریق جامعه‌ی مدنی برقرار می‌شود، و می‌تواند از طریق همان مسیر به چالش کشیده شود. این یک بحث نظری محض نیست؛ این استراتژی است.

فعال مدنی کیست؟

حالا به سراغ شخصیت «فعال مدنی» برویم. چون می‌دانم بسیاری از ما یک تصویر کلیشه‌ای در ذهن داریم: آدمی که در یک NGO کار می‌کند، گزارش می‌نویسد، کنفرانس برگزار می‌کند. اما فعال مدنی واقعی کیست؟

فعالیت مدنی سه ویژگی اساسی دارد: داوطلبانه است، در راستای منافع عمومی است، نه سود شخصی یا گروهی محدود، و بر ارزش‌های جهان‌شمول تکیه دارد: کرامت انسانی، عدالت، حقوق بشر.

و نکته‌ی کلیدی: فعالیت مدنی شغل نیست. فعال مدنی «آماتور» است به معنای اصیل کلمه، کسی که از سر تعهد اخلاقی عمل می‌کند، نه برای ارتقای شغلی یا کسب امتیاز سیاسی.

اما این‌جا یک پرسش مهم برای ما هست. آیا «تکیه بر ارزش‌های جهان‌شمول» به این معناست که فعال مدنی باید بی‌طرف باشد؟

قطعاً جواب منفی است، این یک سوءتفاهم رایج است. فعال مدنی می‌تواند عمیقاً طرفدار طبقه‌ی کارگر، طرفدار زنان، طرفدار ملت‌های تحت ستم باشد. آنچه او را متمایز می‌کند این است که این طرفداری را در چارچوب ارزش‌های انسانی جهان‌شمول تعریف می‌کند، نه در قالب منافع یا هویت ملی که خیر عمومی را زیر پا بگذارد. بگذارید یک مثال عملی بزنم. یک معلم چپ‌گرا که اتحادیه‌ی معلمان را سازمان می‌دهد، این کار هم فعالیت سیاسی است، هم فعالیت مدنی. هم از حقوق طبقاتی دفاع می‌کند، هم در عرصه‌ی عمومی برای کیفیت آموزش و حقوق کودک کار می‌کند. این تناقض نیست؛ این تکمیل است.

و این نکته‌ی مهمی است. فعال مدنی از هر صنف و طبقه‌ای می‌تواند باشد. معلم، کارگر، روزنامه‌نگار، هنرمند، دانشجو. آنچه اهمیت دارد جهت‌گیری کنش است به سمت منافع عمومی، نه قدرت شخصی.

اما یک نکته را هم باید گفت: حتی در دموکراتیک‌ترین جوامع، ساختار قدرت از این نظارت خوشش نمی‌آید. فعال مدنی همیشه با مقاومت روبه‌رو است، چون نقش پاسخگو کردن قدرت است.

فعالیت پیوند و تمایز مدنی و فعالیت سیاسی

این موضوع ما را به بحث محوری این برنامه می‌رساند: نسبت فعالیت مدنی با فعالیت سیاسی.

می‌دانم که در میان فعالان سیاسی چپ، گاه نوعی نگاه از بالا به پایین نسبت به فعالیت مدنی وجود دارد. گویی فعالیت مدنی «سطحی‌تر» است، «کمتر انقلابی» است، «در چارچوب نظام» است.

اما بگذارید این پرسش را جدی بگیریم: اگر فعالیت مدنی را کنار بگذاریم، فعالیت سیاسی ما روی چه پایه‌ای می‌ایستد؟

ما در چپ ایرانی بارها تجربه کرده‌ایم که تغییرات سیاسی بزرگ، حتی سقوط رژیم‌ها، بدون پایه‌ی مدنی قوی، به نتیجه‌ی دیگری ختم شد. انقلاب ۵۷ درس‌های سختی به ما داد. جامعه‌ای که جامعه‌ی مدنی قوی ندارد، اتحادیه‌های مستقل، رسانه‌های آزاد، شبکه‌های سازمان‌یافته‌ی شهروندی، در لحظه‌ی گذار سیاسی آسیب‌پذیرترین وضعیت را دارد.

و دقیقاً این‌جاست که می‌توانیم بگوییم: فعالیت مدنی، پایه‌ی اجتماعی و اخلاقی فعالیت سیاسی دموکراتیک است. این‌ها رقیب هم نیستند، مکمل هم هستند.

اما آیا فعالیت مدنی اصلاً سیاسی است؟ یا فقط «خیرخواهی اجتماعی» است؟ هر فعالیت مدنی جدی، دیر یا زود به سیاست می‌رسد. وقتی برای حقوق کارگران اتحادیه می‌سازید، با قانون کار روبه‌رو می‌شوید. وقتی از محیط‌زیست دفاع می‌کنید، با منافع شرکت‌های بزرگ و دولت روبه‌رو می‌شوید. وقتی از حقوق زنان دفاع می‌کنید، با ساختارهای قدرت روبه‌رو می‌شوید. فعالیت مدنی واقعی، ناگزیر سیاسی است، اما نه به معنای حزبی، بلکه به معنای مقاومت در برابر سوءاستفاده از قدرت است.

و برعکس هم درست است. شهروند آگاه سیاسی که می‌فهمد تغییر از مسیر کنش جمعی می‌گذرد، انگیزه‌ی بیشتری برای مشارکت مدنی دارد. این یک چرخه‌ی تقویت‌کننده است.

جامعه‌ی مدنی و دولت

حالا از فعال مدنی به «جامعه‌ی مدنی» به‌عنوان یک کل برسیم. جامعه‌ی مدنی مجموعه‌ای است از نهادها، انجمن‌ها، اتحادیه‌ها، رسانه‌ها و شبکه‌های داوطلبانه‌ای که خارج از دولت، حول منافع و ارزش‌های عمومی فعالیت می‌کنند. سه تصویر از رابطه‌ی این جامعه با دولت وجود دارد که هر سه‌تا برای ما اهمیت دارند.

تصویر اول: جامعه‌ی مدنی به‌عنوان سپهر مستقل. این استقلال مالی، سازمانی و فکری، شرط بقای آن است. جامعه‌ی مدنی وابسته به دولت، جامعه‌ی مدنی نیست؛ ابزار دولت است.

تصویر دوم: جامعه‌ی مدنی در برابر دولت‌های استبدادی. این تصویر برای ما، با تجربه‌ی ایران و کردستان، بسیار آشناست. دولت‌های سرکوبگر می‌دانند که جامعه‌ی مدنی قوی، انحصار قدرتشان را به خطر می‌اندازد. به همین دلیل فعالان را از شکل‌گیری آن جلوگیری می‌کنند.

تصویر سوم: جامعه‌ی مدنی فراتر از مرزهای ملی. با گسترش جهانی‌شدن، شبکه‌های فراملی شکل گرفته‌اند، سازمان‌های حقوق بشری، شبکه‌های زیست‌محیطی،

اتحادیه‌های فراملی، که از طریق افشاگری و فشار بین‌المللی، حتی بر دولت‌های قدرتمند تأثیر می‌گذارند.

برخی رفقای ما می‌گویند جامعه‌ی مدنی ذاتاً بورژوازی است. پاسخ ما این است: این نقد ریشه‌ای در مارکس دارد، اما مارکس بعدها جامعه‌ی مدنی را نه فقط عرصه‌ی سلطه‌ی بورژوازی، بلکه عرصه‌ی مبارزه هم می‌دید. گرامشی این را کامل‌تر کرد. سؤال درست این نیست که آیا جامعه‌ی مدنی بورژوازی است یا نه، سؤال این است که کدام نیروها آن را کنترل می‌کنند و با چه هدفی. اگر ما در آن حضور نداشته باشیم، مطمئناً نیروهای دیگری خلأ را پر می‌کنند.

نمونه‌های عملی

بگذارید از نظریه به عمل برسیم. چند نمونه‌ی ملموس: جنبش اتحادیه‌ای و صندوق‌های همیاری: اتحادیه‌های کارگری مستقل، صندوق‌های اعتصاب، شبکه‌های حمایت از کارگران اخراج‌شده، این‌ها فعالیت مدنی هستند. آن‌جا وارد می‌شوند که دولت نمی‌خواهد یا نمی‌تواند نیاز مردم را برآورده کند. دفاع از حقوق کودک: کودکان کار، کودکان محروم از آموزش، کودکان در معرض خشونت، این‌ها موضوعاتی هستند که هر فعال چپ باید با آن‌ها درگیر باشد، نه فقط در سطح شعار، بلکه در سطح سازمان‌دهی عملی. رسانه‌های مستقل: بدون جامعه‌ی مدنی و رسانه‌های آزاد، پاسخگو کردن قدرت تقریباً ناممکن است. هر رسانه‌ای که فساد را افشا می‌کند، صدای بی‌صداها می‌شود، عملکرد قدرت را نقد می‌کند، بخشی از جامعه‌ی مدنی است. و اگر به تاریخ نگاه کنیم: جنبش مشروطه، جنبش زنان، جنبش حقوق مدنی در آمریکا، همه از دل کنش‌های مدنی سازمان‌یافته برخاستند. تغییرات بنیادی از پایین ساخته می‌شوند.

نقدها را جدی بگیریم

اما بحث این برنامه در عین حال این است: جامعه‌ی مدنی بی‌عیب نیست. سه نقد جدی را باید بشنویم.

اول: سوءاستفاده‌ی سیاسی. دولت‌ها گاه به نام «جامعه‌ی مدنی» نهادهایی می‌سازند که در واقع ابزار خودشان هستند. این فریب افکار عمومی است و باید آن را شناخت و رد کرد.

دوم: جامعه‌ی مدنی لزوماً ترقی‌خواه نیست. یادآوری تاریخی تلخ: بخشی از شبکه‌های مدنی آلمان در دهه‌ی ۱۹۳۰ به ظهور هیتلر کمک کردند. این یعنی حضور ما در جامعه‌ی مدنی، نه غیبت از آن، وظیفه‌ی ماست.

سوم: و این برای ما به مثابه یک نیروی چپ سوسیالیست حیاتی است: در بسیاری از جوامع، جامعه‌ی مدنی عمده‌تاً عرصه‌ی فعالیت طبقات مرفه‌تر است. فقرا و حاشیه‌نشینان نه از آن‌رو که نمی‌خواهند، بلکه چون نمی‌توانند، به دلیل شکاف‌های

اقتصادی و ساختاری، از مشارکت محروم می‌مانند. وظیفه‌ی ما این است که جامعه‌ی مدنی را دموکراتیک‌تر، فراگیرتر و طبقه‌محورتر کنیم.

جمع‌بندی و دعوت

می‌خواهم با یک پرسش ساده تمام کنم. اگر ما، به‌عنوان فعالان سیاسی چپ، از جامعه‌ی مدنی غایب باشیم، چه اتفاقی می‌افتد؟ جای خالی ما را دیگران پر می‌کنند: ملی‌گراها، پوپولیست‌ها، محافظه‌کاران. و آنگاه جامعه‌ی مدنی به ابزار آن‌ها تبدیل می‌شود. اما اگر حضور داشته باشیم، با آگاهی طبقاتی، با ارزش‌های انسانی، با سازمان‌دهی ریشه‌دار، می‌توانیم جامعه‌ی مدنی را به پایه‌ای برای تغییر واقعی تبدیل کنیم. جامعه‌ی مدنی زنده، سازمان‌پذیر، آگاه و امیدوار می‌تواند در برابر استبداد بایستد، فساد را افشا کند، و امکان دموکراسی و عدالت پایدار را فراهم کند. اما جامعه‌ی مدنی فرسوده و بی‌تفاوت، حتی اگر قدرت سیاسی تغییر کند، ضامن هیچ‌چیز نیست. سرمایه‌گذاری بر آگاهی، سازمان‌یابی و گسترش فعالیت مدنی، یکی از حیاتی‌ترین وظایف ما است. نه به‌جای فعالیت سیاسی، بلکه به‌عنوان شرط پیشبرد آن است. گرامشی می‌گفت هژمونی در جامعه‌ی مدنی ساخته می‌شود. اگر می‌خواهیم هژمونی آینده را شکل دهیم، باید الان آنجا باشیم. هر رفیقی که امشب این برنامه را می‌بیند، یک قدم عملی بردارد. یک اتحادیه، یک گروه محله‌ای، یک کارزار. تغییر از همان‌جا شروع می‌شود.

موانع تشکلیابی کارگران در ایران تحت حاکمیت استبداد مذهبی

تشکلیابی کارگران یکی از بنیادی‌ترین ابزارهای دفاع از حقوق انسانی و اجتماعی آنان است. کارگر منفرد، در برابر کارفرما، دولت و شبکه‌های گسترده سرمایه، قدرت محدودی دارد؛ اما کارگران متحد می‌توانند برای دستمزد عادلانه، امنیت شغلی، کاهش ساعات کار، بیمه، حق اعتصاب و بهبود شرایط زندگی مبارزه کنند. تقریباً همه دستاوردهای تاریخی جنبش کارگری، از هشت ساعت کار روزانه تا بیمه‌های اجتماعی و حق برخورداری از مرخصی و بازنشستگی، نتیجه مبارزه جمعی و سازمان‌یافته کارگران بوده است. با این حال، در ایران امروز، ایجاد تشکلهای مستقل کارگری با موانع گسترده و چندلایه روبه‌روست. این موانع را بایستی بطور دقیق شناخت تا به توان راه برطرف کردن آنها را پیدا کرد.

مانع راه تشکل پذیری کارگران تنها به سرکوب مستقیم محدود نمی‌شوند؛ بلکه مجموعه‌ای از قوانین محدودکننده، ناامنی اقتصادی، قراردادهای موقت، فشارهای امنیتی، پراکندگی نیروی کار، ضعف ارتباط میان تشکلهای و فاصله برخی فعالان با بدنه کارگری، امکان شکل‌گیری یک جنبش سراسری و پایدار را دشوار کرده است.

اول، سرمایه‌داری جهانی و جایگاه طبقه کارگر

نظام سرمایه‌داری بر استثمار نیروی کار و تصاحب ارزش اضافی بنا شده است. کارگران با نیروی جسمی و فکری خود کالا و خدمات تولید می‌کنند، اما بخش اصلی ثروت حاصل از این تولید در اختیار صاحبان سرمایه و نهادهای مالی و دولتی قرار می‌گیرد. گسترش فناوری، ارتباطات و اینترنت، اگرچه امکان تولید و ارتباط سریع‌تر را فراهم کرده، هم‌زمان به ابزارهای تازه‌ای برای کنترل نیروی کار، افزایش بهره‌وری و انباشت ثروت در دست اقلیتی کوچک تبدیل شده است.

سرمایه‌داری برای حفظ سلطه خود تنها به رابطه مستقیم میان کارگر و کارفرما متکی نیست. دولت، دستگاه قضایی، نیروهای امنیتی، رسانه‌های رسمی و قوانین کار نیز در بسیاری از موارد در خدمت تثبیت این مناسبات قرار می‌گیرند. جنگ‌ها، تحریم‌ها، بحران‌های اقتصادی و سیاست‌های ریاضتی نیز فشار بیشتری بر طبقه کارگر وارد می‌کنند. در چنین شرایطی، کارگران ناچارند هم‌زمان با استثمار در محل کار، با بیکاری، تورم، کاهش ارزش دستمزد و حذف خدمات عمومی نیز مقابله کنند.

در ایران، این فشارها با استبداد مذهبی و ساختار سیاسی بسته درهم‌تنیده شده است. حاکمیت از یک‌سو از سازوکارهای اقتصادی سرمایه‌داری برای بهره‌کشی از نیروی

کار استفاده می‌کند و از سوی دیگر، هرگونه تشکلیابی مستقل را تهدیدی سیاسی تلقی می‌کند. بنابراین، مبارزه صنفی کارگران به سرعت می‌تواند با اتهام‌های امنیتی مواجه شود.

دوم، سرکوب آزادی‌های سیاسی و اجتماعی

مهم‌ترین مانع تشکلیابی کارگران، فقدان آزادی‌های سیاسی و مدنی است. تشکیل سندیکا، اتحادیه و انجمن مستقل بدون آزادی بیان، حق تجمع، حق اعتصاب و امنیت فعالان امکان‌پذیر نیست. در ایران، کارگران از حق ایجاد تشکل مستقل از دولت و کارفرما برخوردار نیستند و تلاش برای سازمان‌یابی مستقل غالباً با تهدید، احضار، بازداشت، اخراج و پرونده‌سازی روبه‌رو می‌شود.

ایران در عرصه بین‌المللی به مقاوله‌نامه‌های بنیادین سازمان بین‌المللی کار، از جمله مقاوله‌نامه ۸۷ درباره آزادی انجمن‌ها و مقاوله‌نامه ۹۸ درباره حق سازمان‌یابی و چانه‌زنی جمعی، پایبند نیست. در داخل نیز حتی اصول قانون اساسی و مواد قانون کار که بر فعالیت انجمن‌های صنفی تأکید دارند، به صورت گزینشی و محدود اجرا می‌شوند. ماده ۴۱ قانون کار، که معیارهایی برای تعیین حداقل دستمزد در نظر گرفته است، عملاً نادیده گرفته می‌شود و دستمزدها هر سال فاصله بیشتری با هزینه واقعی زندگی پیدا می‌کنند.

حاکمیت حتی با تشکل‌های رسمی و وابسته نیز برخوردی دوگانه دارد. شوراهای اسلامی کار و نهادهایی از این دست، عموماً در چارچوب ساختار حکومتی تعریف شده‌اند و استقلال واقعی از دولت و کارفرما ندارند؛ با این حال، در بسیاری از مراکز صنعتی بزرگ نیز فعالیت مؤثر آنان محدود می‌شود. این وضعیت نشان می‌دهد که هدف اصلی، نه ایجاد مشارکت کارگری، بلکه کنترل سازمان‌یافته نیروی کار است.

سوم، سرکوب اعتراض‌های صنفی

کارگرانی که ماه‌ها حقوق نگرفته‌اند، کارگرانی که با خطر تعطیلی کارخانه و اخراج مواجه‌اند، بازنشستگی که مستمری‌شان پاسخ‌گوی هزینه‌های زندگی نیست و بیکارانی که خواهان بازگشت به کارند، بارها برای بیان مطالبات خود تجمع و اعتصاب کرده‌اند. اما پاسخ معمول حکومت به این اعتراض‌ها، مذاکره آزاد و پذیرش حق اعتراض نبوده، بلکه اعزام نیروهای امنیتی و یگان‌های سرکوب، تهدید، احضار و بازداشت بوده است.

در این شرایط، کارگر باید میان دفاع از حق خود و حفظ شغل و امنیت خانواده یکی را انتخاب کند. بسیاری از کارگران می‌دانند که حضور در یک تجمع یا امضای یک بیانیه ممکن است به اخراج، محرومیت از مزایا یا تشکیل پرونده قضایی منجر شود. هنگامی که هزینه اعتراض برای فرد بسیار بالا باشد و حمایت جمعی و حقوقی کافی وجود نداشته باشد، ترس و احتیاط جای ابتکار و همبستگی را می‌گیرد.

سرکوب تنها در زمان اعتصاب رخ نمی‌دهد. کنترل تلفن‌ها و ارتباطات، فشار بر خانواده فعالان، اخراج سازمان‌دهندگان، تهدید به عدم تمدید قرارداد و استفاده از حراست

کارخانه برای شناسایی معترضان، بخش‌هایی از سازوکار کنترل نیروی کار هستند. چنین فضایی مانع شکل‌گیری اعتماد می‌شود؛ در حالی که اعتماد، نخستین شرط هر تشکل پایدار است.

چهارم، ناامنی شغلی و قراردادهای موقت

یکی دیگر از موانع اساسی، ناامنی شغلی است. قراردادهای موقت، قراردادهای سفیدامضا، پیمانکاری و شفاهی، زندگی میلیون‌ها کارگر را بی‌ثبات کرده‌اند. کارگری که نمی‌داند ماه آینده شغل خود را حفظ خواهد کرد یا نه، دشوارتر می‌تواند در فعالیت صنفی مستمر شرکت کند. کارفرما نیز از همین وضعیت برای پراکنده کردن نیروی کار و جلوگیری از اعتراض استفاده می‌کند.

در بسیاری از محیط‌های کاری، کارگران از طریق شرکت‌های پیمانکاری به کار گرفته می‌شوند و مسئولیت‌های کارفرمای اصلی در برابر آنان مبهم می‌ماند. تفاوت دستمزد و مزایا میان کارگران رسمی، قراردادی و پیمانکاری، مانع شکل‌گیری وحدت درون محیط کار می‌شود. هر گروه ممکن است مشکلات خود را جدا از گروه دیگر ببیند، در حالی که همه آنان از یک مناسبات نابرابر آسیب می‌بینند.

بیکاری نیز قدرت چانه‌زنی کارگران را کاهش می‌دهد. در جامعه‌ای که شمار زیادی از جوانان، زنان و حتی افراد تحصیل‌کرده برای یافتن شغل مناسب با مشکل مواجه‌اند، کارفرما می‌تواند به‌سادگی کارگران معترض را با نیروی کار ارزان‌تر جایگزین کند. این تهدید، توان اعتصاب و اعتراض را محدود می‌کند و بسیاری از کارگران را به پذیرش شرایط ناعادلانه وادار می‌سازد.

پنجم، فشار معیشتی و فردی‌شدن مبارزه

تورم، کاهش قدرت خرید، هزینه مسکن، درمان، آموزش و حمل‌ونقل، انرژی کارگران را صرفاً به تأمین نیازهای روزمره معطوف کرده است. کارگری که برای پرداخت اجاره، خرید دارو یا تأمین غذای خانواده مجبور به اضافه‌کاری یا داشتن شغل دوم است، فرصت و توان محدودی برای مشارکت در فعالیت سازمان‌یافته دارد.

این وضعیت به فردی‌شدن مبارزه منجر می‌شود. هر کس می‌کوشد با اضافه‌کاری، کار دوم، قرض یا مهاجرت، راهی شخصی برای زنده‌ماندن پیدا کند. در نتیجه، مشکلاتی که ریشه‌ای جمعی دارند، به‌صورت مسائل فردی تجربه می‌شوند. کارگر به‌جای آنکه کاهش دستمزد واقعی را نتیجه یک سیاست عمومی بداند، ممکن است تمام توان خود را صرف یافتن راهی برای جبران آن کند.

فقر همچنین خطرپذیری افراد را کاهش می‌دهد. کارگری که پس‌اندازی ندارد و هیچ نظام حمایت اجتماعی مؤثری پشت سر او نیست، نمی‌تواند به‌آسانی خطر اخراج یا بازداشت را بپذیرد. بنابراین، تشکلیابی بدون مبارزه برای امنیت اقتصادی و حمایت از خانواده‌های کارگران معترض، با دشواری جدی روبه‌رو خواهد بود.

ششم، تشکل‌گریزی و بی‌اعتمادی

سرکوب مداوم، تجربه شکست‌های پیاپی و عملکرد نهادهای وابسته به حکومت، در میان بخشی از کارگران بی‌اعتمادی نسبت به تشکلهای ایجاد کرده است. بسیاری از کارگران، شوراهای اسلامی کار یا نهادهای رسمی را ابزار دفاع از منافع خود نمی‌دانند. از سوی دیگر، به دلیل محدودیت‌های امنیتی و نبود آموزش صنفی، ممکن است تشکل مستقل را نیز پرهزینه و بی‌نتیجه تصور کنند.

نمونه‌هایی مانند مشارکت محدود در مجامع عمومی تعاونی‌های مصرف و مسکن یا بی‌میلی به پذیرش مسئولیت‌های جمعی، نشان می‌دهد که تشکل‌گریزی در برخی محیط‌ها ریشه دوانده است. البته نباید این مسئله را به ضعف اخلاقی یا بی‌تفاوتی کارگران نسبت داد. این رفتار در بسیاری موارد نتیجه طبیعی سال‌ها سرکوب، بی‌اعتمادی، فشار معیشتی و نبود تجربه‌های موفق و پایدار جمعی است. برطرف کردن این مانع نیازمند کار طولانی‌مدت در محیط‌های کار و زندگی است. تشکل‌یابی نمی‌تواند صرفاً با صدور فراخوان یا انتشار بیانیه انجام شود؛ بلکه باید از مسائل ملموس کارگران، مانند دستمزد، ایمنی، قرارداد، بیمه و پرداخت معوقات آغاز شود و اعتماد را از طریق فعالیت‌های واقعی و پاسخ‌گو بازسازی کند.

هفتم ، پراکندگی طبقه کارگر

طبقه کارگر ایران یکدست و متمرکز نیست. کارگران کارخانه‌ها، معادن، پروژه‌های نفت و گاز، حمل‌ونقل، ساختمان، خدمات، کشاورزی، فروشگاه‌ها و بخش فناوری، شرایط کاری متفاوتی دارند. میلیون‌ها نفر نیز در اقتصاد غیررسمی، بدون قرارداد و بیمه، فعالیت می‌کنند. این پراکندگی، ارتباط و هماهنگی میان بخش‌های مختلف را دشوار می‌کند.

تفاوت‌های جنسیتی، قومی، زبانی و منطقه‌ای نیز گاه به این پراکندگی افزوده می‌شود. زنان کارگر با دستمزد پایین‌تر، تبعیض شغلی و بار سنگین کار خانگی مواجه‌اند. کارگران مهاجر، به‌ویژه اتباع افغانستان، اغلب از حقوق قانونی کمتری برخوردارند و به دلیل ترس از اخراج یا بازداشت، امکان مشارکت علنی در فعالیت‌های صنفی ندارند. نادیده گرفتن مطالبات این گروه‌ها، وحدت طبقاتی را تضعیف می‌کند.

تشکل کارگری فراگیر باید بتواند همه این بخش‌ها را نمایندگی کند؛ نه فقط کارگران رسمی کارخانه‌های بزرگ. در غیر این صورت، بخش بزرگی از نیروی کار بیرون از سازمان‌یابی باقی می‌ماند و سرمایه‌داران و دولت می‌توانند از تفاوت موقعیت آنان برای تضعیف همبستگی استفاده کنند.

هشتم، ضعف ارتباط میان فعالان و بدنه کارگری

در سال‌های گذشته، سندیکاها و تشکل‌های مستقلی در میان کارگران خباز، کارگران شرکت واحد، کارگران نیشکر هفت‌تپه و دیگر بخش‌ها شکل گرفته‌اند. همچنین نهادهایی چون کمیته‌های پیگیری و هماهنگی، اتحادیه آزاد کارگران ایران و کانون‌های مدافع حقوق کارگر، در دفاع از مطالبات کارگران نقش داشته‌اند. این تلاش‌ها ارزشمندند و در شرایط سرکوب، هزینه‌های سنگینی بر فعالان تحمیل کرده‌اند. با این حال، یکی از مشکلات مهم، فاصله میان برخی فعالان و بدنه گسترده کارگران

است. گاهی فعالیت‌ها در سطح محافل محدود باقی می‌ماند و نتواند در محیط‌های کار ریشه بدواند. بیانیه‌ها و تحلیل‌های سیاسی، اگر با سازمان‌دهی واقعی و پیوند روزمره با مسائل کارگران همراه نباشند، تأثیر محدودی خواهند داشت. همچنین نبود اتحاد عمل میان تشکلهای موجود، توان جنبش را کاهش داده است. اختلاف‌های نظری، رقابت‌های درون‌گروهی، بی‌اعتمادی و فقدان سازوکارهای دموکراتیک برای همکاری، گاه باعث شده ابتکارهایی مانند شوراها و همکاری تشکلهای کارگری تداوم پیدا نکند. در نتیجه، اعتراض‌هایی که می‌توانستند به هم پیوند بخورند، جدا از هم باقی مانده‌اند.

نهم، خطر خرده‌کاری و حرکت‌های اراده‌گرایانه

تشکیل‌یابی جنبش کارگری با فعالیت‌های پراکنده و واکنشی تفاوت دارد. برگزاری یک تجمع، انتشار یک بیانیه یا راه‌اندازی یک کارزار، هرچند می‌تواند مفید باشد، به‌تنهایی به سازمان‌یابی پایدار منجر نمی‌شود. هنگامی که فعالیت‌ها تنها به اقدام‌های موردی و آکسیونی محدود شوند و نتوانند بخش وسیعی از کارگران را درگیر کنند، تأثیر آن‌ها موقتی خواهد بود.

برخی محافل کارگری نیز راهکارهایی را بر اساس گرایش فکری خود مطرح می‌کنند، اما کمتر به ارزیابی نتایج عملی آن‌ها می‌پردازند. پرسش اساسی این است: آیا این فعالیت‌ها در محیط کار اثر گذاشته‌اند؟ آیا اعتماد و مشارکت کارگران را افزایش داده‌اند؟ آیا توانسته‌اند کارگران بخش‌های مختلف را به یکدیگر پیوند دهند؟ اگر پاسخ منفی باشد، فعالیت مزبور هرچند از نظر نظری درست به نظر برسد، هنوز به نیازهای واقعی جنبش پاسخ نداده است.

رهایی کارگران در نهایت به دست خود آنان انجام می‌شود. فعالان و تشکلهای باید به فرایند سازمان‌یابی کمک کنند، نه اینکه جایگزین خود کارگران شوند. پرچم اعتراض اگر تنها در دست گروهی محدود باشد و بدنه کارگری در آن حضور نداشته باشد، نمی‌تواند جنبشی پایدار ایجاد کند. سازمان‌دهی واقعی، صبورانه، تدریجی، دموکراتیک و متکی بر مشارکت مستقیم کارگران است.

دهم، چشم‌انداز پیش‌رو

با وجود همه این موانع، جامعه کارگری ایران فاقد ظرفیت مبارزه نیست. اعتراض‌های مکرر کارگران، اعتصاب‌ها، تجمع‌های بازنشستگان، مقاومت در برابر اخراج و تلاش برای ایجاد سندیکا نشان می‌دهد که نارضایتی گسترده است. مسئله اصلی، تبدیل این نارضایتی پراکنده به قدرت جمعی و سازمان‌یافته است.

برای پیش‌روی، چند ضرورت اهمیت دارد: دفاع از حق تشکل مستقل و اعتصاب، پیوند زدن مطالبات صنفی با آزادی‌های سیاسی، ایجاد ارتباط میان بخش‌های رسمی و غیررسمی نیروی کار، مشارکت جدی زنان و کارگران مهاجر، آموزش حقوق کار، تقویت صندوق‌های همبستگی و حمایت از خانواده‌های کارگران بازداشت‌شده یا اخراج‌شده. همچنین تشکلهای موجود باید اختلاف‌ها را از طریق نقد مسئولانه و گفت‌وگوی

دموکراتیک کاهش دهند و به همکاری عملی روی آورند.

تشکلیابی کارگران در ایران تنها مسئله دستمزد و قرارداد نیست؛ مسئله حق تعیین سرنوشت، کرامت انسانی و آزادی اجتماعی است. حاکمیتی که کارگران را از ایجاد سازمان مستقل محروم می‌کند، در واقع آنان را از امکان دفاع جمعی از زندگی خود محروم ساخته است. از این رو، مبارزه برای تشکلیابی بخشی جدایی‌ناپذیر از مبارزه برای آزادی، عدالت اجتماعی و برابری است.

راه دشوار است، اما بن‌بست نیست. هر تجربه موفق در ایجاد اعتماد، هر پیوند میان دو مرکز کار، هر دفاع جمعی از یک کارگر اخراج‌شده و هر گامی برای اتحاد تشکلیها، می‌تواند بخشی از پایه‌های جنبشی نیرومندتر را بنا کند. آینده جنبش کارگری به توان آن در پیوندزدن مبارزات روزمره، نقد ضعف‌های گذشته و ساختن اشکال دموکراتیک و فراگیر سازمان‌یابی وابسته است.

ضرورت تحزب یابی کارگران پیشرو و سوسیالیست

جنبش کارگری ایران در دهه‌های اخیر با وجود پتانسیل عظیم و شرکت در خیزش‌های متعدد، نتوانسته است به نقش تاریخی خود به عنوان یک نیروی پیشرو و تغییردهنده در جامعه جامه‌ی عمل بپوشاند. در این میان، یکی از اصلی‌ترین دلایل این ناکامی، فقدان یک حزب سیاسی منسجم، کمونیستی و تأثیرگذار در میان طبقه‌ی کارگر است. این برنامه به تحلیل و تبیین ضرورت عضویت و سازمان‌یابی کارگران پیشرو و فعالان سوسیالیست در حزب کمونیستی، با تمرکز ویژه بر شرایط و موانع خاص جنبش کارگری ایران امروز می‌پردازد. هدف اصلی این برنامه، ترسیم چشم‌اندازی روشن و مستدل برای فعالان سوسیالیست است تا اهمیت راهبردی تحزب‌یابی را درک کرده و در مسیر تقویت حزب کمونیست ایران گام بردارند. تأکید بر این نکته ضروری است که بدون وجود یک حزب سیاسی متشکل، طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند از مرحله‌ی مبارزات دفاعی و پراکنده عبور کرده و به جایگاه رهبری در تحولات اجتماعی دست یابد. تحزب‌یابی کمونیستی، اوج آگاهی طبقاتی کارگران و نماد عزم طبقه‌ی کارگر برای سازماندهی انقلاب اجتماعی است. طبقه‌ی کارگر از طریق حزب طبقاتی‌اش است که می‌تواند از منافع خاص خود در برابر سیادت ایدئولوژی بورژوازی دفاع کند و به عنوان یک نیروی سیاسی مستقل در صحنه‌ی اجتماع ظاهر شود. در شرایط کنونی ایران، که با بحران عمیق اقتصادی، سرکوب سیاسی و اعتراضات گسترده همراه است، این ضرورت بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود. مبارزات و جانفشانی‌های پی‌درپی طبقه‌ی کارگر در ۴ دهه‌ی اخیر، در غیاب حزب کمونیستی قدرتمند و تأثیرگذار نتوانسته به نتایج ماندگاری منجر شود.

۱. چرا طبقه‌ی کارگر به حزب سیاسی نیاز دارد؟

نیاز طبقه‌ی کارگر به سازمان‌یابی در حزب کمونیستی انقلابی یک نیاز مقطعی و تاکتیکی نیست، بلکه بر ماهیت طبقاتی و ویژگی‌های بنیادی جامعه‌ی سرمایه‌داری استوار است. مبارزه‌ی کارگران برای بهبود شرایط کار و زندگی‌شان اجتناب‌ناپذیر است و در جریان این مبارزه است که کارگران تحول پیدا می‌کنند. اما تا زمانی که این تحول به آگاهی طبقاتی، به تشکلیابی کارگران و به تحزب‌یابی کارگران منجر نشود، طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند خود را برای برپایی انقلاب کارگری و تسخیر قدرت سیاسی آماده کند. یک حزب سیاسی با یک گروه فشار کاملاً متفاوت است. احزاب سیاسی ذاتاً بر قدرت سیاسی تمرکز دارند و خود را بر این اساس سازماندهی می‌کنند. در حالی که گروه‌های

فشار (مانند طرفداران محیط زیست و غیره) به دنبال قدرت سیاسی نیستند و صرفاً بر احزاب حاکم فشار می‌آورند، یک حزب سیاسی هدفی فراتر از این دارد: به دست گرفتن قدرت سیاسی و سازماندهی انقلاب سوسیالیستی. طبقه‌ی کارگر برای دفاع از منافع خاص طبقاتی خود در عرصه‌های مختلف مبارزه‌ی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، و برای حضور مستقل در میدان جدال‌ها و کشمکش‌های طبقاتی و برای سازماندهی انقلاب کارگری، به حزب سیاسی کمونیستی خود نیاز دارد. حزب همچنین به عنوان حلقه‌ی اتصال همه‌ی انواع تشکل‌های طبقاتی در شرایط مختلف عمل می‌کند و خود به عنوان ابزار طبقه‌ی کارگر برای تسخیر قدرت سیاسی در همه‌ی دوران‌ها ایفای نقش می‌کند.

۲. وضعیت جنبش کارگری ایران: بحران رهبری و پراکندگی

طبقه‌ی کارگر ایران در شرایط بسیار نامساعدی پا به صحنه‌ی کشمکش‌های جدید می‌گذارد. پراکندگی اعتراضات، خصلت دفاعی مبارزات، شکل نگرفتن یک جنبش قدرتمند مطالباتی سراسری، کم‌تحریکی یا بی‌تحریکی مراکز کلیدی کارگری، محروم بودن از حق اعتصاب و تشکل، و دستگیری و فشار و سرکوب علیه رهبران و فعالین کارگری، از مهم‌ترین فاکتورهای محدودکننده‌ی جنبش کارگری به شمار می‌روند.

از یک سو، پیامدهای حاکمیت سرمایه‌ی اسلامی به شکل سرکوب مستقیم و عریان و تحمیل تناسب قوای به شدت نامساعد عمل کرده است. از سوی دیگر، اهرم‌های مهار از درون جنبش کارگری نیز کارگران را با چالش مواجه ساخته است. قوانین کار جمهوری اسلامی، مانند ممنوعیت حق اعتصاب و تشکل، طبقه‌ی کارگر را دست خالی و بی‌ابزار به میدان کشمکش با سرمایه‌داران رها کرده است. همچنین، قانون کار بزرگترین تفرقه را در صفوف پرولتاریا ایجاد کرده است؛ طبقه‌ی کارگر به دو بخش عمده‌ی «مشمولین قانون کار و محرومین از قانون کار» تقسیم کرده است. با این همه، با وجود این واقعیت مهم، عامل مهم‌تری که باعث شده مبارزات وسیع و گسترده و مداوم طبقه‌ی کارگر ایران چه در بعد اقتصادی و چه در جدال سیاسی جامعه، از انقلاب ۵۷ تاکنون نقش تعیین‌کننده و مؤثر خود را ایفا نکند، «عروج نکردن سیاست سوسیالیستی و حزب کمونیستی این طبقه به عنوان سیاست و سازمان هدایت‌کننده و مؤثر و نیروی فعاله‌ی سمت‌وسودهنده‌ی مبارزات مستمر طبقه‌ی کارگر» است.

مطالعات نشان می‌دهد که از دهه‌ی ۱۳۷۰ به بعد، طبقه‌ی کارگر ایران از نظر اقدام جمعی، «از طبقه بودن» خارج شده است. این طبقه‌زدایی خود یک پدیده‌ی طبقاتی است و ناشی از شکست کارگران در برابر نیروهای سرمایه‌دار و دولت است. دولت ایران و بورژوازی با موفقیت توانسته‌اند طبقه‌ی کارگر را فلج کنند و قابلیت سازماندهی‌اش را از بین ببرند. در نتیجه، اعتصابات و اعتراضات کارگری در ایران اغلب بسیار سریع ظاهر و ناپدید می‌شوند، کوتاه‌مدت هستند، فاقد چشم‌انداز سیاسی می‌باشند، و جغرافیایی پراکنده دارند.

۳. موانع اصلی بر سر راه تحزب‌یابی کارگران در ایران امروز

در ایران، موانع متعددی بر سر راه تحزب‌یابی کارگران پیشرو و فعالان سوسیالیست وجود دارد. اگر از عامل اختناق سیاسی و شرایط پلیسی حاکم بر ایران که یکی از موانع اصلی گسترش نفوذ احزاب سیاسی چپ و کمونیست در میان کارگران است و تأثیرات پیامد انشعابات پی‌درپی در درون جنبش چپ و کمونیستی ایران که به بحران اعتماد در میان این طیف از کارگران دامن زده است، بگذریم، برخی عوامل ذهنی دیگر نیز بر سر راه تحزب‌یابی فعالین و پیشروان جنبش کارگری سنگینی می‌کند. یکی از این عوامل ذهنی، درک نادرست از رابطه‌ی کار علنی و کار و فعالیت حزبی است. در یک دهه‌ی اخیر، طیف نسبتاً وسیعی از فعالین کارگری و رهبران طبیعی مبارزات کارگری که در کار علنی و تشکیل سازمان‌های توده‌ای مهارت‌ها و تجارب ارزنده‌ای کسب کرده‌اند، به دلیل سبک کار و تجارب منفی که از احزاب چپ و نحوه‌ی برخورد آن‌ها با کار علنی و سازمان‌های توده‌ای داشته‌اند، تلاش آن‌ها برای بهره‌برداری سازمانی و حزبی از این فعالیت‌ها باعث شده است که نوعی گرایش به تحزب‌گریزی در میان آن‌ها قوت بگیرد. این بدان معناست که کار علنی و تلاش برای ایجاد تشکلهای توده‌ای و یا هر درجه از سازمان‌یابی کارگران، نه تنها هیچ تقابلی با فعالیت حزبی ندارد، بلکه هر دو از ملزومات پیشروی و تکامل جنبش کارگری هستند. این لایه از فعالین کارگری که نقش انکارناپذیری در پیشروی جنبش کارگری ایران دارند، فقط با تشکلیابی در یک حزب کمونیستی است که می‌توانند تمام ظرفیت‌های خود را برای براه انداختن یک جنبش توده‌ای و سراسری کارگران به کار اندازند. با متشکل شدن در حزب کمونیستی است که قادر خواهند شد از طریق فعالیت آگاهگرانه و نقشه‌مند در میان کارگران، یکپارچگی طبقه‌ی کارگر را در مقابل طبقه‌ی سرمایه‌دار و دولت‌شان تأمین کنند.

۴. تحزب‌یابی به مثابه‌ی پاسخی استراتژیک به چالش‌های جنبش

تعمیق بحران سرمایه‌داری ایران، گسترش تحریم‌های اقتصادی و تأثیر پیامدهای آن بر کار و زندگی کارگران و زحمت‌کشان جامعه، و ناتوانی رژیم در کنترل این بحران و پاسخگویی به ابتدایی‌ترین خواست‌های مردم، تشدید بحران حکومتی و گسترش اعتراضات کارگری و خیزش‌های توده‌ای را به امری اجتناب‌ناپذیر تبدیل کرده است. این اوضاع جامعه را به طرف یک بحران سیاسی و انقلابی سوق می‌دهد. سرنوشت این بحران سیاسی و انقلابی به نقش آگاهانه و سازمان‌یافته‌ی طبقه‌ی کارگر گره خورده است.

فعالین و پیشروان کارگری باید تلاش کنند که جنبش کارگری را برای رویارویی‌های سرنوشت‌ساز در این دوره آماده کنند. نیازهای این دوره از آنان می‌طلبد که از خرده‌کاری و به خود مشغولی دست بردارند و به فعالیت‌هایی بپردازند که به ابزار وجود طبقه‌ی کارگر در ابعاد اجتماعی خدمت می‌کند.

تاریخ مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر اهمیت شکل‌های مختلف سازماندهی را ثابت کرده است و به عنوان اندوخته‌ای از تجارب مبارزاتی در اختیار ما گذاشته است. طبقه‌ی کارگر برای

آنکه بتواند انقلاب اجتماعی را به سرانجام برساند، چاره‌ای ندارد جز آنکه در هنگام برآمد خیزش‌های انقلابی در موقعیت رهبری کل ستم‌دیدگان قرار گیرد. تأمین رهبری طبقه‌ی کارگر در جامعه‌ی ایران در گرو این است که سازمان سیاسی و کمونیستی کارگران صف مستقل و نیرومندی را تشکیل داده باشد.

تا زمانی که پرونده‌ی قدرت سیاسی طبقه‌ی سرمایه‌دار با به سرانجام رساندن انقلاب توسط طبقه‌ی کارگر بسته نشود، حفاظت از هیچ کدام از دستاوردهای سیاسی-اقتصادی-اجتماعی کارگران و اکثریت ستم‌دیده‌ی جامعه تضمینی ندارد. تجربه‌ی تاریخی مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر و ضرورت تطور و تکامل مبارزه‌ی طبقاتی بر اهمیت حزب سیاسی مستقل کارگران تأکید دارد. به بیان مارکس، مهم‌ترین دستاورد کارگران از مبارزات روزمره و مقطعی، «اتحاد هر دم گسترش‌یابنده» است، و این اتحاد جز در چهارچوب یک حزب سیاسی طبقاتی قابل تحقق و تداوم نیست.

۵. نقش و جایگاه حزب کمونیستی در مبارزات اقتصادی و توده‌ای

یکی از اشتباهات رایج در میان فعالین کم‌تجربه، تصور جدایی میان مبارزات اقتصادی روزمره و فعالیت سیاسی حزبی است. در حالی که حزب کمونیستی باید در متن این مبارزات حضور داشته باشد و آن‌ها را به سطحی بالاتر ارتقا دهد. حزب از طریق نفوذی که در میان بخش پیشرو جنبش کارگری-توده‌ای دارد، مؤثرترین رهنمودهای عینی هر مرحله از مبارزه را فرموله می‌کند و این رهنمودها را توسط عناصر پیشرو حزبی به میان کارگران و ستم‌دیدگان می‌برد.

حزب با ارزیابی دقیق توازن قوا، تحلیل مشخص از شرایط مشخص و با اتکا به نظرات و مبارزات خود کارگران، جمع‌بندی اوضاع و احوال مبارزه را به صورت جزوات جامع و کنکرت (انضمامی) آماده می‌کند. پیشروان جنبش کارگری با حضوری مستقیم و دخالتهایشان در جنبش توده‌ها تلاش می‌کنند، سیاست‌ها و راهکارهای حزب را به سیاست‌های عملی جنبش تبدیل کنند.

در شرایط کنونی، مبارزات اقتصادی کارگران در دفاع از زندگی و معیشت، به بستر حیاتی مبارزه و اتحاد و تشکل کارگری تبدیل شده است. بر این اساس، گرایش کمونیستی کارگران می‌تواند مبتکر یک جنبش مطالباتی قوی برای عقب راندن و ناکام گذاشتن تعرض سرمایه‌داران به معیشت کارگران باشد. مهم‌ترین محوره‌ای این جنبش عبارتند از: مبارزه علیه فقر و فلاکت، مبارزه برای افزایش مداوم دستمزدها به نسبت تورم و علیه حربه‌ی دستمزدهای معوقه، مبارزه‌ی متحدانه‌ی کارگران شاغل و بیکار علیه بیکاری، خواست به رسمیت شناخته شدن حق اعتصاب و تشکل، و گسترش جنبش مجمع عمومی به عنوان کارسازترین الگوی خودسازمان‌یابی توده‌ای کارگران.

تأکید بر ارتباط دیالکتیکی جنبش خودبخودی و جنبش آگاهانه

ارتباط نزدیک و ارگانیک میان جنبش خودبخودی و جنبش آگاهانه‌ی سوسیالیستی ضروری است. جنبش سوسیالیستی نه در تقابل با جنبش خودبخودی یا «کور» نامیدن این جنبش، بلکه در مسیر ارتقای آن گام برمی‌دارد. این دو بازو به یک پیکر واحد و متصل‌اند و در رابطه‌ای ارگانیک با یکدیگر قرار دارند. پیوندی دیالکتیکی در بین جنبش

آگاهانه‌ی سوسیالیستی و جنبش خودبخودی کارگران وجود دارد و این دو همزمان که از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند، همدیگر را تقویت می‌کنند و هر یک بر دیگری تأثیر می‌گذارد. ارتقای جنبش خودبخودی و «سازمان‌یابی» کارگران به جنبش آگاهانه‌ی سوسیالیستی و «سازماندهی» طبقه‌ی کارگر و پیوند ارگانیک و دیالکتیکی این دو جنبش با یکدیگر، شکست جناح‌های رنگارنگ بورژوازی و به پیروزی رساندن انقلاب کارگری را تضمین می‌کند.

۶. جدال با سندیکالیسم و سیاست‌های غیررادیكال درون جنبش کارگری

در جنبش کارگری ایران، علاوه بر گرایش سوسیالیستی، گرایش‌های دیگری نیز حضور دارند که مهم‌ترین آن‌ها سندیکالیسم است. سندیکالیسم در جنبش کارگری ایران، علیرغم سابقه‌ای قدیمی‌تر و اتکای آن به سنت‌ها و موقعیت عمومی‌اش در سطح جهانی، هنوز یک نیروی مؤثر و جهت‌دهنده نیست. این گرایش که نوعی «تریدیونیویسم» است، به عنوان جناح چپ بورژوازی در میان کارگران عمل می‌کند و برای بورژوازی حاکم ایران می‌تواند قابل تحمل باشد.

گرایش سوسیالیستی مداوماً موظف است تمایز سیاست و پراتیک خود را با سندیکالیسم و گرایش‌های دیگر درون جنبش کارگری ترسیم کند و به طور زمینی و مستدل، و نه فرقه‌ای و سکتی، فعالیت و حرکت و افق محدود و غیررادیكال سندیکالیسم را نقد کند. در حاشیه‌ی تحرک گرایش‌های اصلی جنبش کارگری، فعالیت حاشیه‌ای و غیرمؤثر شبکه‌هایی از فعالین کارگری تحت نام کمیته‌های مختلفی چون «کمیته هماهنگی»، «کمیته پیگیری» و یا «لغو کار مزدی» شکل گرفته است. علیرغم نیت فعالین این کمیته‌ها که عمدتاً خود را چپ و سوسیالیست می‌دانند، کارکرد این نهادها نه تنها نتوانسته است تأثیر جدی در جنبش کارگری ایجاد کند، بلکه به سنت‌ها و روش‌های سکتی و فرقه‌ای و دور از مکانیسم واقعی مبارزه‌ی کارگری متکی بوده است و راه مؤثر ایجاد سازمان‌یابی کارگری را مخدوش کرده است.

نکته‌ای کلیدی: تمایز میان یک حزب سیاسی طبقاتی با یک کمیته یا گروه فشار کوچک، در افق، دامنه و قدرت تغییردهندگی آن است. سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری تشکلهای اقتصادی-اجتماعی طبقه‌ی کارگر برای هدایت مبارزات روزمره و بهبود شرایط فروش نیروی کار هستند، در حالی که رهایی از بند استثمار به سازمان سیاسی طبقه‌ی کارگر یا همان حزب پیشروان سوسیالیست و هدایت کل مبارزه‌ی طبقاتی جاری در یک کشور نیاز دارد. بنابراین، یکی از مصادف‌های تعیین‌کننده‌ی جریان سوسیالیستی در دوره‌ی آتی، جدال با این گرایش سندیکالیستی و شکستن انحصار آن بر ذهنیت بخشی از فعالان کارگری خواهد بود.

۷. تحزب‌یابی، پیش‌شرط عبور از وضعیت دفاعی

در پایان، فعالان سوسیالیست باید درک کنند که تحزب‌یابی کمونیستی، اوج آگاهی طبقاتی و نماد عزم طبقه‌ی کارگر برای سازماندهی انقلاب اجتماعی است. جنبش‌ها در نبود جنبش سوسیالیستی و دخالت سازمان‌یافته‌ی بخش پیشرو متشکل در

حزب سیاسی راه به جایی نمی‌برند. بحران عمیق نظام سرمایه‌داری جهانی و ایران، شرایط عینی را برای یک جهش تاریخی فراهم کرده است، اما این جهش بدون عمل آگاهانه و سازمان‌یافته‌ی کارگران پیشرو و متشکل در حزب کمونیستی ممکن نخواهد بود. بنابراین، بازسازی یک گرایش کمونیستی قدرتمند و تأثیرگذار و پیوند ارگانیک آن با جنبش توده‌ای کارگران، پاشنه‌ی آشیل مبارزات طبقه‌ی کارگر در ایران امروز است و این دقیقاً همان رسالتی است که بر دوش فعالان سوسیالیست کارگری امروز گذاشته شده است.

تشکل مستقل کارگری؛ ضرورت، معنا و جایگاه آن در مبارزه طبقاتی

تشکل‌یابی یکی از بنیادی‌ترین نیازهای طبقه کارگر است. کارگران بدون سازمان‌یابی نمی‌توانند در برابر قدرت اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داران از منافع خود دفاع کنند. کارگر منفرد، حتی اگر از حقوق خود آگاه باشد، در برابر کارفرما، دولت و دستگاه‌های امنیتی و قضایی قدرت محدودی دارد؛ اما کارگران سازمان‌یافته می‌توانند برای افزایش دستمزد، امنیت شغلی، کاهش ساعات کار، برخورداری از بیمه، ایمنی محیط کار و آزادی‌های اجتماعی و سیاسی مبارزه کنند.

در میان انواع تشکل‌های کارگری، مسئله تشکل مستقل کارگری در ایران اهمیت ویژه‌ای دارد. منظور از تشکل مستقل کارگری، تشکلی است که از دولت، نهادهای دولتی و کارفرمایان مستقل باشد و کارگران خود، بدون اجازه یا دخالت مقامات، آن را ایجاد و اداره کنند. این استقلال به آن معنا نیست که تشکل کارگری باید از جامعه، سیاست یا احزاب سیاسی جدا باشد؛ بلکه به این معناست که تصمیم‌گیری، ساختار، منابع مالی، نمایندگان و برنامه‌های آن باید به‌وسیله اعضای کارگر و بر اساس اراده آنان تعیین شود.

تشکل مستقل کارگری چیست؟

تشکل مستقل کارگری تشکلی است که کارگران، آزادانه و بر پایه نیازها و تصمیم جمعی خود ایجاد می‌کنند. دولت نباید در تعیین نوع، ساختار، اهداف یا نمایندگان این تشکل دخالت داشته باشد. اینکه کارگران شورا، سندیکا، اتحادیه، انجمن یا هر شکل دیگری از سازمان‌یابی را انتخاب کنند، باید امر خود آنان باشد.

ایجاد یک تشکل کارگری نباید به دریافت مجوز از وزارت کار، نهادهای حکومتی یا سازمان‌هایی مانند خانه کارگر وابسته باشد. وظیفه دولت آن نیست که برای کارگران تشکل طراحی کند یا تشکل مورد قبول خود را به آنان تحمیل نماید. وظیفه دولت باید تضمین آزادی تشکل‌یابی، حمایت از حقوق نمایندگان منتخب کارگران و جلوگیری از تعرض کارفرمایان و نیروهای امنیتی به تشکل‌ها باشد.

استقلال تشکل کارگری ابعاد گوناگونی دارد:

۱. **استقلال حقوقی:** تشکل باید بتواند بدون پیش‌شرط‌های سیاسی، مذهبی یا ایدئولوژیک تشکیل شود.
۲. **استقلال تشکیلاتی:** اعضای تشکل باید خودشان اساسنامه، ساختار و شیوه

انتخاب نمایندگان را تعیین کنند.

۳. استقلال مالی: منابع مالی تشکل نباید از دولت یا کارفرما تأمین شود.

۴. استقلال سیاسی از دولت: تشکل نباید ابزار سیاست‌های دولت یا دستگاه‌های حکومتی باشد.

۵. پاسخ‌گویی به اعضا: نمایندگان باید در برابر کارگران پاسخ‌گو باشند و امکان عزل آنان وجود داشته باشد.

اگر قانون مزایا یا تسهیلاتی برای تشکل‌های کارگری در نظر می‌گیرد، استفاده از این امکانات نباید مشروط به پذیرش سیاست‌های دولت یا تأیید صلاحیت نمایندگان از سوی نهادهای حکومتی باشد. ثبت تشکل باید صرفاً جنبه اطلاع‌رسانی و حقوقی داشته باشد، نه آنکه به وسیله‌ای برای کنترل و گزینش تبدیل شود.

چرا تشکل مستقل در ایران اهمیت ویژه دارد؟

در بسیاری از کشورها نیز کارگران برای حق ایجاد اتحادیه و تشکل مستقل مبارزه کرده‌اند؛ اما در ایران این مسئله به دلیل ساختار سیاسی استبدادی و دخالت مستقیم دولت در روابط کار، اهمیت مضاعفی پیدا کرده است. جمهوری اسلامی از آغاز استقرار خود تلاش کرده است هر نوع سازمان‌یابی مستقل کارگران را ممنوع یا کنترل کند و در مقابل، نهادهایی را به‌عنوان تشکل کارگری به کارگران تحمیل نماید که عملاً زیر نظر دولت فعالیت می‌کنند.

در قانون کار جمهوری اسلامی، شوراهای اسلامی کار، انجمن‌های اسلامی و دیگر نهادهای رسمی به‌عنوان کانال‌های مجاز سازمان‌یابی معرفی شده‌اند. اما این نهادها مستقل از دولت نیستند. شرایط تشکیل، شیوه انتخابات و حدود فعالیت آنان با دخالت نهادهای حکومتی تعیین می‌شود و در بسیاری موارد، الزامات سیاسی و ایدئولوژیک، از جمله التزام به نظام سیاسی و مبانی مذهبی حکومت، بر فعالیت آنان حاکم است. چنین نهادهایی نمی‌توانند نماینده واقعی همه کارگران باشند؛ زیرا نمایندگی واقعی باید از اراده آزاد و انتخاب مستقیم کارگران ناشی شود، نه از تأیید دولت یا کارفرما. تشکلی که وظیفه‌اش کنترل کارگران، انتقال اطلاعات به مدیریت و نهادهای امنیتی یا جلوگیری از اعتراض باشد، تشکل کارگری نیست؛ بلکه بخشی از سازوکار کنترل نیروی کار است.

تجربه انقلاب ۱۳۵۷

یکی از دلایل اهمیت تشکل مستقل در ایران، تجربه مبارزات کارگری در جریان انقلاب ۱۳۵۷ است. در آن دوره، کارگران در بسیاری از کارخانه‌ها و مراکز تولیدی شوراهای خود را ایجاد کردند. این شوراهای در مواردی کنترل تولید، اداره کارخانه و تصمیم‌گیری درباره مسائل کارگران را در دست گرفتند و بدون انتظار برای کسب اجازه از دولت، درباره امور مربوط به محیط کار و مبارزه خود تصمیم گرفتند.

در کنار شوراهای کارخانه‌ها، سندیکاها، اتحادیه‌ها و تشکل‌های بیکاران نیز در شهرهای

مختلف شکل گرفتند. این سازمان‌ها نشان دادند که کارگران توانایی اداره امور جمعی خود را دارند و می‌توانند در شرایط بحرانی، نقشی تعیین‌کننده در حیات سیاسی و اقتصادی جامعه ایفا کنند.

اما جمهوری اسلامی پس از تثبیت قدرت، برای درهم‌شکستن دستاوردهای انقلاب کارگری و خنثی‌کردن قدرت شوراها وارد عمل شد. شوراها مستقل سرکوب شدند، فعالان کارگری بازداشت یا اخراج شدند و تشکلهای وابسته به دولت جایگزین سازمان‌های مستقل شدند. بنابراین، مبارزه امروز برای ایجاد تشکل مستقل، از نگاه بسیاری از فعالان کارگری، تنها مبارزه‌ای برای ایجاد نهادی جدید نیست؛ بلکه تلاشی برای بازپس‌گیری یکی از دستاوردهای مهم مبارزات تاریخی طبقه کارگر است. این تجربه تاریخی در حافظه جنبش کارگری باقی مانده و از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است. کارگران جوان امروز نیز از طریق تجربه مبارزات گذشته درمی‌یابند که بدون تشکل مستقل، دستاوردهای آنان به‌آسانی از بین می‌رود.

تشکل‌های دولتی و کنترل جنبش کارگری

دولت سرمایه‌داری، به‌ویژه در شرایط استبدادی، تلاش می‌کند تضاد میان کارگر و سرمایه‌دار را در چهارچوبی کنترل‌شده نگه دارد. یکی از ابزارهای این کنترل، ایجاد تشکلهایی است که ظاهری کارگری دارند، اما ساختار و سیاست آن‌ها از سوی دولت تعیین می‌شود.

تشکل دولتی ممکن است در ظاهر از حقوق کارگران سخن بگوید، اما در لحظات حساس، منافع دولت و کارفرما را بر خواست کارگران ترجیح می‌دهد. چنین نهادی در اعتصاب‌ها نقش میانجی بی‌طرف ندارد؛ بلکه اغلب می‌کوشد اعتراض را محدود، پراکنده یا متوقف کند. همچنین، نمایندگان آن نه بر اساس اعتماد آزادانه کارگران، بلکه از مسیرهای گزینشی و نظارت حکومتی انتخاب می‌شوند. دخالت دولت در تشکلیابی کارگران، تنها یک مسئله حقوقی نیست؛ بلکه مستقیماً بر قدرت چانه‌زنی و توان مبارزه آنان اثر می‌گذارد. کارگرانی که تشکل مستقل ندارند، در برابر اخراج، خصوصی‌سازی، پرداخت‌نشدن دستمزد، تعطیلی کارخانه و نقض ایمنی محیط کار، ناچارند به نهادهایی مراجعه کنند که خود بخشی از ساختار قدرت هستند.

دستاوردهای مبارزات سال‌های اخیر

در سال‌های گذشته، کارگران ایران در محیط‌های مختلف برای ایجاد تشکل‌های مستقل تلاش کرده‌اند. شکل‌گیری سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه و سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه، نمونه‌هایی مهم از این تلاش‌ها هستند. این تشکل‌ها نه بر اثر مجوز دولت، بلکه با اتکا به مبارزه و اراده کارگران شکل گرفتند.

کارگران شرکت واحد و نیشکر هفت‌تپه با اعتصاب، تجمع، انتخاب نمایندگان و پافشاری بر خواست‌های خود نشان دادند که حتی در شرایط اختناق نیز ایجاد تشکل مستقل امکان‌پذیر است. البته فعالان این تشکل‌ها با بازداشت، اخراج، تهدید و پرونده‌سازی

مواجه شدند؛ اما تجربه آنان ثابت کرد که مسئله اصلی، نبود امکان مطلق، بلکه وجود موانع سنگین و ضرورت سازمان‌دهی هوشیارانه و مستمر است. این مبارزات همچنین نشان دادند که تشکل مستقل تنها برای مذاکره با کارفرما نیست. تشکل می‌تواند مرکز اعتماد، آموزش، همبستگی و مقاومت کارگران باشد. هنگامی که کارگران از طریق سازمان خود با یکدیگر ارتباط دارند، امکان دفاع از کارگران اخراج‌شده، جمع‌آوری کمک، اطلاع‌رسانی و هماهنگی اعتراض‌ها افزایش می‌یابد.

آیا تشکل کارگری می‌تواند سیاسی نباشد؟

این پرسش در ایران اهمیت خاصی دارد: آیا تشکل کارگری می‌تواند از سیاست جدا باشد؟ پاسخ این است که تشکل کارگری باید از دولت مستقل باشد، اما نمی‌تواند از جامعه و سیاست به‌طور کلی جدا بماند.

مبارزه کارگری در اساس، مبارزه‌ای اجتماعی و سیاسی است. دستمزد، بیمه، قانون کار، خصوصی‌سازی، مالیات، بازنشستگی، حق اعتصاب و امنیت شغلی، همگی به تصمیم‌های سیاسی دولت و ساختار قدرت مربوط می‌شوند. در کشوری که دولت در تعیین دستمزد، سرکوب اعتصاب، صدور مجوز تشکل و تنظیم رابطه کارگر و کارفرما دخالت مستقیم دارد، تشکل کارگری ناگزیر با مسائل سیاسی روبه‌رو خواهد شد. کارگران، مانند دیگر شهروندان، حق دارند درباره سیاست اظهارنظر کنند، به احزاب بپیوندند و از برنامه‌های سیاسی حمایت نمایند. همان‌طور که سرمایه‌داران از طریق احزاب، رسانه‌ها و نهادهای گوناگون در سیاست دخالت می‌کنند، نمی‌توان از کارگران خواست که از دخالت متشکل در سیاست خودداری کنند.

با این حال، سیاسی‌بودن تشکل کارگری به معنای وابستگی سازمانی آن به یک حزب نیست. تشکل می‌تواند از نظر حقوقی، مالی و تشکیلاتی مستقل از احزاب باشد، اما اعضای آن یا اکثریت آنان ممکن است از سیاست‌های یک حزب مشخص حمایت کنند. این حمایت باید از راه اقناع، گفت‌وگو و رأی اعضا صورت گیرد، نه از طریق تحمیل تشکیلاتی.

تفاوت استقلال تشکیلاتی و استقلال سیاسی

باید میان دو مفهوم تفاوت گذاشت: استقلال تشکیلاتی و استقلال سیاسی. استقلال تشکیلاتی یعنی ساختار داخلی تشکل، انتخاب مسئولان، شیوه تصمیم‌گیری، امور مالی و فعالیت‌های روزمره آن توسط اعضا و بر اساس اساسنامه خود تشکل تعیین شود. هیچ حزب یا دولت خارجی نباید این امور را از بیرون کنترل کند. اما استقلال سیاسی به معنای بی‌تفاوتی نسبت به سیاست یا بی‌ارتباطی با احزاب نیست. یک تشکل کارگری می‌تواند درباره انتخابات، قوانین کار، سیاست‌های اقتصادی، سرکوب اعتراض‌ها و آینده جامعه موضع‌گیری کند. حتی می‌تواند از برنامه سیاسی یک حزب حمایت نماید یا در ائتلاف‌های اجتماعی و سیاسی شرکت کند.

اگر حزبی خواهان اتخاذ تصمیم مشخصی از سوی تشکل کارگری باشد، باید بتواند اعضای تشکل را قانع کند. تصمیم نهایی باید در مجمع عمومی، شورای منتخب یا

سازوکارهای دموکراتیک همان شکل گرفته شود. نزدیکی سیاسی به یک حزب نباید به معنای حذف استقلال سازمانی یا تبدیل شکل به شعبه آن حزب باشد.

سابقه استفاده ارتجاع از شعار استقلال

در تاریخ ایران، دولت‌های استبدادی گاه شعار استقلال تشکلهای کارگری از احزاب سیاسی را مطرح کرده‌اند؛ اما هدف آنان نه دفاع از دموکراسی درونی تشکلهای، بلکه جداکردن کارگران از نیروهای چپ و کمونیست بوده است. در دوره رضاشاه و پس از آن، هنگامی که اتحادیه‌های کارگری با احزاب چپ و کمونیست ارتباط داشتند، حکومت‌ها با عنوان «استقلال اتحادیه‌ها» به این تشکلهای حمله کردند.

در واقع، دولت می‌خواست کارگران را از احزاب سیاسی خود جدا کند، اما هم‌زمان تشکلهای وابسته به حکومت را به آنان تحمیل می‌کرد. این تجربه نشان می‌دهد که باید نسبت به کاربرد سیاسی واژه «استقلال» حساس بود. استقلال واقعی، استقلال از دولت و کارفرماست؛ نه انزوای کارگران از سیاست یا ممنوعیت ارتباط آنان با احزاب. تشکل کارگری باید از هرگونه دخالت اجباری دولت و حزب مصون باشد، اما اعضای آن حق دارند آگاهانه و آزادانه درباره رابطه سیاسی و اجتماعی خود با احزاب تصمیم بگیرند.

ضرورت تشکل مستقل در شرایط کنونی

امروز کارگران ایران با مشکلاتی چون تورم، کاهش قدرت خرید، قراردادهای موقت، پیمانکاری، بیکاری، خصوصی‌سازی، پرداخت نشدن دستمزد و فقدان ایمنی روبه‌رو هستند. مقابله با این وضعیت بدون سازمان‌یابی مستقل بسیار دشوار است. تشکل مستقل می‌تواند: خواست‌های پراکنده کارگران را به مطالبات مشترک تبدیل کند؛ در برابر اخراج و سرکوب از اعضا دفاع کند؛ امکان مذاکره جمعی با کارفرما و دولت را فراهم آورد؛ آموزش حقوق کار و آگاهی طبقاتی را گسترش دهد؛ ارتباط میان مراکز مختلف کارگری را تقویت کند؛ از تبدیل شدن کارگران به نیروی ذخیره احزاب بورژوازی جلوگیری نماید؛ و زمینه حضور مستقل طبقه کارگر در تحولات سیاسی را فراهم سازد. البته تشکل مستقل باید فراگیر و دموکراتیک باشد. نباید فقط نماینده کارگران رسمی یا یک گروه محدود باشد، بلکه باید کارگران قراردادی، پیمانکاری، زنان کارگر، کارگران مهاجر، بیکاران و بازنشستگان را نیز دربرگیرد.

دو مفهوم در سازماندهی فعالیت‌های مدنی، صنفی و سیاسی

یکم - سازماندهی شبکه‌ای

سازماندهی شبکه‌ای به ساختاری گفته می‌شود که در آن قدرت و تصمیم‌گیری، به جای تمرکز در یک مرکز واحد، میان گره‌های گوناگون یک شبکه پخش شده است. در این مدل، افراد، گروه‌ها و سازمان‌های مختلف به شکل افقی و با حفظ استقلال نسبی خود، برای رسیدن به هدف‌های مشترک با هم همکاری می‌کنند. هر گره در این شبکه می‌تواند هم‌زمان با چند گره دیگر در ارتباط باشد، و همین پیوندهای چندگانه است که به شبکه قدرت و انعطاف می‌بخشد.

نمونه شناخته‌شده این الگو را می‌توان در شکل‌گیری شوراهای کارگری و کمیته‌های محلی در دوره‌های انقلابی دید. در آن‌جا، به جای فرمان‌دهی از یک ستاد مرکزی، هر کارخانه یا هر محله کمیته خود را تشکیل می‌داد، و این کمیته‌ها از طریق نمایندگانشان با یکدیگر هماهنگ می‌شدند، بی‌آن‌که استقلال تصمیم‌گیری محلی خود را از دست بدهند.

سازماندهی شبکه‌ای سه ویژگی اصلی دارد. **نخست**، عدم تمرکز قدرت؛ یعنی تصمیم‌ها در سطوح گوناگون شبکه گرفته می‌شود و وابستگی به یک مرکز فرمان‌دهی کاهش می‌یابد. برای نمونه، در یک شبکه همبستگی با کارگران اعتصابی، هر کمیته محلی می‌تواند بدون کسب اجازه از مرکز، درباره نحوه برگزاری تجمع در شهر خود تصمیم بگیرد.

دوم، انعطاف‌پذیری و پویایی. شبکه‌ها می‌توانند به سرعت خود را با شرایط تازه سازگار کنند، گره‌های جدید بگیرند یا گره‌های ضعیف را کنار بگذارند. این ویژگی به‌ویژه در محیط‌های نامطمئن و سرکوبگر اهمیت زیادی دارد. وقتی نیروی امنیتی یک حلقه فعالان را شناسایی و متلاشی می‌کند، در ساختار شبکه‌ای سایر حلقه‌ها به فعالیت خود ادامه می‌دهند؛ حال آن‌که در ساختار متمرکز، یک ضربه به رأس می‌تواند کل تشکیلات را فلج کند.

سوم، خودسازماندهی و خودمدیریتی. گره‌های شبکه توانایی تصمیم‌گیری و اقدام مستقل دارند، بی‌آن‌که نیازمند دستور مستقیم از بالا باشند. برای نمونه، گروه‌های دانشجویی در دانشگاه‌های گوناگون می‌توانند هم‌زمان و بدون هماهنگی پیشین، به یک رویداد سیاسی واحد واکنش نشان دهند، تنها به این دلیل که در یک چارچوب ارزشی و شبکه‌ای مشترک قرار دارند.

این شیوه سازماندهی در فعالیت‌های مدنی هم کاربرد گسترده‌ای دارد. یکی از

مزیت‌های مهم آن، افزایش مشارکت افراد است؛ وقتی افراد احساس کنند صدایشان شنیده می‌شود و می‌توانند مستقیماً در تصمیم‌گیری‌ها سهیم باشند، انگیزه بیشتری برای مشارکت فعال پیدا می‌کنند. همچنین تنوع و کثرت‌گرایی در این ساختار جای بیشتری دارد، و گروه‌های مختلف می‌توانند با حفظ هویت خود، در راستای هدف مشترک همکاری کنند. کمپین‌های حقوق زنان یا کمپین‌های ضد اعدام که در سال‌های اخیر در ایران شکل گرفته‌اند، نمونه روشنی از این‌اند: این کمپین‌ها نه از طریق یک تشکیلات واحد، بلکه از طریق شبکه‌ای از فعالان، خانواده‌های زندانیان، هنرمندان و رسانه‌های مستقل پیش رفته‌اند. هر گره کار خود را انجام می‌دهد، اما مجموع این کارها فشاری انباشته بر نهاد قدرت وارد می‌کند که هیچ‌یک از گره‌ها به‌تنهایی قادر به ایجاد آن نبود.

در حوزه صنفی نیز سازماندهی شبکه‌ای کارآمدی خود را نشان داده است. اتحادیه‌ها و تشکل‌های کارگری که از مدل شبکه‌ای بهره می‌گیرند، توانسته‌اند در برابر چالش‌های محیط کار مدرن انعطاف بیشتری داشته باشند. در بسیاری از کشورها، شبکه‌های صنفی با پیوند دادن کارگران صنایع گوناگون به یکدیگر، قدرت چانه‌زنی جمعی را بالا برده‌اند. مزیت دیگر این رویکرد، امکان اشتراک سریع اطلاعات و تجربه است؛ کارگران و فعالان صنفی می‌توانند به‌سرعت از تجربه یکدیگر بیاموزند، استراتژی موفق را تکرار کنند و از اشتباه دیگران بپرهیزند. شکل‌گیری شوراهای هماهنگی میان تشکل‌های صنفی معلمان، پرستاران، بازنشستگان و کارگران پروژه‌ای در ایران، نمونه روشنی از این سازماندهی در حوزه صنفی است. هیچ‌یک از این تشکل‌ها زیرمجموعه دیگری نیست، اما از راه هماهنگی افقی، در تاریخ‌های معین اعتراض‌های هم‌زمان برپا می‌کنند و از این راه فشار جمعی‌شان چند برابر می‌شود.

در عرصه سیاسی هم کاربرد این سازماندهی گسترده است. جنبش‌های اعتراضی بزرگی که در سال‌های اخیر در نقاط گوناگون جهان شکل گرفته‌اند، از جنبش‌های اعتراضی در خاورمیانه تا جنبش‌های ضد نژادپرستی و زیست‌محیطی در غرب، بیشتر بدون رهبری متمرکز و از راه شبکه‌ای از گروه‌های محلی، صفحات مجازی و فعالان منفرد سازمان یافته‌اند. جنبش «زن، زندگی، آزادی» در ایران نمونه برجسته‌ای است: این جنبش بدون یک رهبری واحد و از طریق هزاران گره کوچک محلی، دانشگاهی و مجازی گسترش یافت که هرکدام تاکتیک خاص خود را داشتند، اما در یک خواست عمومی مشترک سهیم بودند. یکی از چالش‌های مهم در این حوزه، حفظ انسجام در عین تنوع است؛ شبکه‌های سیاسی باید بتوانند میان حفظ استقلال گره‌ها و رسیدن به هدف مشترک، تعادل برقرار کنند، و این نیازمند مکانیزم‌های هماهنگی و تصمیم‌گیری جمعی است که هم‌زمان دموکراتیک و کارآمد باشد؛ برای نمونه از راه تشکیل شوراهای هماهنگی موقت میان نمایندگان گره‌های مختلف، بدون آن‌که این شوراها به یک رأس فرماندهی دائمی بدل شوند.

با این همه، سازماندهی شبکه‌ای با چالش‌های خود نیز روبه‌روست. نبود رهبری روشن گاهی به سردرگمی، کندی تصمیم‌گیری و کاهش پاسخ‌گویی می‌انجامد؛ برای نمونه، وقتی یک شبکه اعتراضی باید در لحظه‌ای حساس درباره مذاکره یا عقب‌نشینی

تصمیم بگیرد، نبود یک مرجع مشخص می‌تواند به تشتت مواضع بینجامد. هماهنگی میان گروه‌هایی که هدف و اولویت‌های متفاوت دارند نیز دشوار است. مسئله پایداری و تداوم چالش دیگریست؛ شبکه‌هایی که بیش از اندازه به مشارکت داوطلبانه و انگیزه فردی وابسته‌اند، ممکن است با گذر زمان تحلیل بروند، و تأمین منابع مالی و نیروی انسانی پایدار در ساختار شبکه‌ای دشوارتر از سازمان سنتی است. باید به آسیب‌پذیری در برابر نفوذ نیز توجه کرد؛ ساختار باز شبکه‌ای که ورود گروه‌های تازه را آسان می‌کند، هم‌زمان امکان نفوذ عناصر خرابکار یا نیروهای امنیتی را نیز بالا می‌برد، حال آن‌که در تشکیلات متمرکز، کنترل عضوگیری معمولاً دقیق‌تر انجام می‌شود. در جمع‌بندی می‌توان گفت سازماندهی شبکه‌ای، به‌عنوان الگویی نو در فعالیتهای مدنی، صنفی و سیاسی، مزیت‌های چشمگیری چون انعطاف‌پذیری، مشارکت‌پذیری و مقاومت در برابر سرکوب را با خود آورده است. اما موفقیت این مدل، نیازمند توجه به چالش‌های ویژه آن، ساختن مکانیزم‌های مناسب هماهنگی و تصمیم‌گیری، و استفاده هوشمندانه از فناوری است. در نهایت، سازماندهی شبکه‌ای جایگزین کامل ساختار سنتی نیست، بلکه مکمل آن است. بسیاری از جنبش‌ها و سازمان‌های موفق امروز، ترکیبی از عناصر شبکه‌ای و سلسله‌مراتبی را به کار می‌گیرند تا از مزیت هر دو مدل بهره‌مند شوند؛ و آینده فعالیت اجتماعی احتمالاً به کسانی تعلق دارد که بتوانند این تعادل را خوب مدیریت کنند.

دوم - سازماندهی افقی و سازماندهی عمودی

سازماندهی افقی و سازماندهی عمودی دو شیوه متفاوت برای تقسیم کار، توزیع قدرت و هماهنگی در یک سازمان، حزب، شرکت یا نهاد اجتماعی هستند. هر یک مزیت و کاستی ویژه خود را دارد، و انتخاب میان آن‌ها به نوع فعالیت، اندازه سازمان و شرایط محیطی، از جمله میزان امنیت یا سرکوب، بستگی دارد. نخست به سازماندهی عمودی بپردازیم. در این شیوه، قدرت و مسئولیت به‌شکل سلسله‌مراتبی از بالا به پایین پخش می‌شود. در این ساختار، هر فرد در برابر مقام بالاتر از خود پاسخ‌گوست، و تصمیم‌های اصلی در سطوح بالای سازمان گرفته می‌شود. برای نمونه، در بسیاری از تشکیلات‌ها، رده‌بندی از دبیر کل آغاز می‌شود، سپس به جانشین دبیر کل، مسئولان ارگان‌ها، ناظران ارگان‌ها، و در نهایت به توده اعضا می‌رسد.

این ساختار چند ویژگی مشخص دارد: سلسله‌مراتب روشن، فرمان‌دهی از بالا به پایین، مسئولیت‌های کاملاً تعریف‌شده، تصمیم‌گیری معمولاً متمرکز، و کنترل و نظارت آسان‌تر. پاره‌ای از احزاب سیاسی نیز به همین شیوه اداره می‌شوند: کنگره حزب در رأس، سپس پلنوم کمیته مرکزی، کمیته اجرائی، مسئولان یا کمیته‌های ارگان‌های گوناگون، و در پایان توده اعضا. نمونه افراطی‌تر این الگو را می‌توان در ارتش کلاسیک دید؛ جایی که فرمانده هر واحد صرفاً مجری دستور فرمانده بالاتر است و اختیار تصمیم مستقل بسیار محدود است. این مدل در شرایط جنگی یا فعالیت مخفی کارایی بالایی دارد، چون سرعت اجرای دستور و یکپارچگی عمل را تضمین می‌کند. یک

کارخانه بزرگ با زنجیره مدیرعامل، مدیران بخش، سرپرستان و کارگران خط تولید نیز نمونه‌ای از همین سازماندهی در حوزه اقتصادی است.

مزیت‌های این شیوه عبارت‌اند از تصمیم‌گیری سریع در شرایط بحرانی، روشن بودن مسئولیت‌ها، هماهنگی آسان‌تر، و کنترل ساده‌تر عملکرد اعضا. اما کاستی‌های آن نیز کم نیست: تمرکز بیش از اندازه قدرت، احتمال کند شدن جریان اطلاعات از پایین به بالا، مشارکت کمتر اعضا در تصمیم‌گیری، و وابستگی زیاد به ارگان‌های رهبری، به‌گونه‌ای که آسیب به رأس می‌تواند کل تشکیلات را دچار بحران کند.

اکنون به سازماندهی افقی برسیم. در این شیوه، سلسله‌مراتب بسیار محدود می‌شود یا اصلاً حذف می‌شود، و افراد تقریباً در یک سطح قرار می‌گیرند. تصمیم‌ها بیشتر به شکل جمعی یا مشارکتی گرفته می‌شود، و گروه‌ها یا تیم‌ها مستقیماً با یکدیگر همکاری می‌کنند، بی‌آن‌که نیاز باشد تصمیم از چند لایه میانی عبور کند. ویژگی‌های این ساختار عبارت‌اند از سلسله‌مراتب کم، تصمیم‌گیری مشارکتی و اجماع‌محور، استقلال بیشتر اعضا، ارتباط مستقیم میان واحدها، و تأکید بر همکاری به جای فرمان‌دهی.

نمونه روشن آن یک تعاونی کشاورزی است، جایی که همه اعضا در مجمع عمومی حق رأی دارند و درباره خرید تجهیزات یا فروش محصول مشترک تصمیم می‌گیرند؛ هیچ عضوی بر عضو دیگر فرمان‌دهی رسمی ندارد. در برخی اعتصاب‌های کارگری نیز به جای آن‌که یک هیئت رهبری تصمیم بگیرد، مجمع عمومی کارگران که همه اعتصاب‌کنندگان در آن حضور دارند، درباره ادامه یا پایان اعتصاب، شرایط مذاکره و انتخاب نمایندگان مستقیماً رأی می‌دهد؛ نمایندگان تنها مجری تصمیم مجمع‌اند، نه تصمیم‌گیرنده مستقل. کلکتیوهای هنری و رسانه‌ای که در آن‌ها همه اعضا هم‌زمان نویسنده، ویراستار و تصمیم‌گیرنده‌اند و سردبیری‌شان چرخشی یا جمعی است، نمونه دیگری از این ساختارند.

مزیت‌های سازماندهی افقی عبارت‌اند از افزایش خلاقیت، مشارکت بیشتر اعضا، ارتباط سریع‌تر میان واحدها، و انعطاف‌پذیری بالا. اما کاستی‌های آن نیز روشن است: تصمیم‌گیری ممکن است زمان‌بر شود، در بحران‌ها احتمال سردرگمی وجود دارد، اگر مسئولیت‌ها روشن نباشد اختلاف افزایش می‌یابد، و اداره سازمان‌های بسیار بزرگ با این مدل دشوارتر می‌شود.

اگر بخواهیم این دو ساختار را کنار هم بگذاریم، تفاوت‌شان را می‌توان این‌گونه خلاصه کرد: در سازماندهی عمودی، قدرت متمرکز است و تصمیم از بالا به پایین می‌آید؛ در سازماندهی افقی، قدرت توزیع‌شده است و تصمیم مشارکتی گرفته می‌شود. سلسله‌مراتب در مدل عمودی زیاد است و در مدل افقی کم. انعطاف‌پذیری در مدل افقی بیشتر است، اما سرعت اجرای دستور در مدل عمودی بالاتر است، حال آن‌که در مدل افقی به میزان اجماع گروه بستگی دارد. خلاقیت معمولاً در ساختار افقی بیشتر شکوفا می‌شود، اما آسیب‌پذیری در برابر ضربه به رهبری در ساختار عمودی به مراتب بیشتر است. از سوی دیگر، شفافیت پاسخ‌گویی در مدل عمودی روشن‌تر است، در حالی که در مدل افقی نیازمند مکانیزم ویژه‌ای برای تعریف مسئولیت‌هاست.

در عرصه سیاست نیز هر دو نوع سازماندهی دیده می‌شود. بسیاری از احزاب سنتی، به‌ویژه احزاب کمونیستی کلاسیک با الگوی سانترالیسم دموکراتیک، ساختاری عمودی دارند، که در آن تصمیم‌ها عمدتاً از سطوح بالاتر، یعنی کنگره و کمیته مرکزی، گرفته و به پایین ابلاغ می‌شود. در برابر آن، برخی جنبش‌های اجتماعی یا شبکه‌های مدنی از ساختار افقی بهره می‌گیرند. مجمع‌های محله خودجوش یا شبکه‌های همبستگی که در جریان اعتراض‌های خیابانی شکل می‌گیرند، نمونه این‌اند: در آن‌ها استقلال گروه‌های محلی حفظ می‌شود و تصمیم از راه مشورت، اجماع یا رأی‌گیری میان اعضا گرفته می‌شود، نه صرفاً با دستور یک رهبر.

پرسشی که در پایان مطرح می‌شود این است: آیا می‌توان این دو مدل را با هم ترکیب کرد؟ پاسخ مثبت است. امروزه بسیاری از سازمان‌های موفق از ساختاری ترکیبی بهره می‌گیرند؛ در این مدل، سیاست‌های کلان و راهبردها را رهبری مرکزی تعیین می‌کند، و این همان ویژگی عمودی است؛ اما تیم‌ها و واحدهای اجرایی در نحوه اجرای برنامه‌ها اختیار و انعطاف بیشتری دارند و مستقیماً با یکدیگر همکاری می‌کنند، و این ویژگی افقی است. برای نمونه، در یک حزب سیاسی، کنگره حزب یا پلنوم کمیته مرکزی سیاست‌های راهبردی را تعیین می‌کند، اما کمیته‌های پایین‌تر در برگزیدن تاکتیک، بهبود روش کار و جمع‌بندی فعالیت‌های مشخص، نقشی برجسته ایفا می‌کنند و می‌توانند مستقیماً با کمیته‌های هم‌تراز خود در مناطق دیگر هماهنگ شوند، بی‌آن‌که هر تعامل جزئی نیازمند تأیید مرکز باشد. تشکلهای صنفی سراسری نیز نمونه دیگری‌اند: یک شورای هماهنگی سراسری خط‌مشی کلی را تعیین می‌کند، اما هر شعبه محلی در نحوه برگزاری تجمع یا مذاکره با کارفرمای خود مستقل عمل می‌کند.

در جمع‌بندی پایانی می‌توان گفت سازماندهی عمودی برای موقعیت‌هایی که به فرمان‌دهی واحد، پاسخ‌گویی روشن و هماهنگی سریع نیاز دارند، مانند فعالیت حزبی در شرایط جنگی، سرکوب شدید یا فعالیت مخفی، مناسب‌تر است. در برابر آن، سازماندهی افقی در محیط‌هایی که آزادی دموکراتیک وجود دارد و نوآوری، مشارکت گسترده و انعطاف اهمیت بیشتری می‌یابد، کارآمدتر عمل می‌کند. بسیاری از سازمان‌ها و جنبش‌های موفق امروز، نه یکی از این دو مدل را به شکل خالص، بلکه ترکیبی هوشمندانه از هر دو را به کار می‌گیرند: انسجام و جهت‌گیری راهبردی را از ساختار عمودی وام می‌گیرند، و پویایی، مشارکت و مقاومت در برابر ضربه را از ساختار افقی و شبکه‌ای. تشخیص این‌که در هر مرحله از مبارزه، بسته به میزان سرکوب، فوریت تصمیم‌گیری و ضرورت مشارکت توده‌ای، کدام ترکیب مناسب‌تر است، خود بخشی از مهارت سیاسی یک تشکیلات به‌شمار می‌رود.

حق اعتصاب و حق تشکل مستقل؛ دو سنگر سرنوشت‌ساز در دوره پسا جنگ

در ایران امروز، جامعه زیر فشار مجموعه‌ای از بحران‌های انباشته نفس می‌کشد: فقر، بیکاری، تورم، ناامنی شغلی، بی‌مسکنی، بحران درمان، سقوط آموزش عمومی، تبعیض جنسیتی، ستم ملی، سرکوب سیاسی، زندان، مهاجرت اجباری و تحقیر روزمره. هر بخش از جامعه زخم خود را دارد و هر طبقه و گروه اجتماعی با شکلی از بی‌حقوقی دست‌وپنجه نرم می‌کند. اما در میان این انبوه مطالبات، دو خواست جایگاهی ویژه و تعیین‌کننده دارند: حق اعتصاب و حق تشکل مستقل.

این دو حق صرفاً مطالباتی صنفی و محدود به کارخانه، معدن، مدرسه، بیمارستان یا اداره نیستند. آن‌ها ابزارهایی بنیادین برای تغییر توازن قوا در جامعه‌اند. کارگری که نتواند آزادانه متشکل شود و نتواند در لحظه لازم کار را متوقف کند، در برابر سرمایه، دولت، کارفرما و دستگاه سرکوب، تنها و بی‌دفاع می‌ماند. اما طبقه کارگری که بتواند سازمان یابد و از حق اعتصاب برخوردار باشد، دیگر فقط مجموعه‌ای از افراد پراکنده نیست؛ به نیرویی اجتماعی بدل می‌شود که می‌تواند بر سر سرنوشت خود و حتی سرنوشت جامعه اثر بگذارد.

اعتصاب؛ توقف کار، آغاز نمایش قدرت جمعی

حق اعتصاب در ظاهر یعنی کارگران بتوانند در اعتراض به شرایط کار، دستمزد، قرارداد، اخراج، ناامنی شغلی یا سیاست‌های عمومی، کار را متوقف کنند. اما در واقعیت، اعتصاب بسیار فراتر از «کار نکردن» است. اعتصاب لحظه‌ای است که کارگران جایگاه واقعی خود را در جامعه نشان می‌دهند. چرخ تولید، حمل‌ونقل، انرژی، آموزش، درمان، خدمات شهری و اداری بدون نیروی کار نمی‌چرخد. اعتصاب این حقیقت پنهان‌شده را آشکار می‌کند که جامعه بر دوش کسانی ایستاده است که اغلب کمترین سهم را از ثروت و قدرت دارند.

به رسمیت شناختن حق اعتصاب، مجموعه‌ای از حقوق دیگر را نیز در خود دارد: حق تجمع، حق راهپیمایی، حق انتخاب نمایندگان اعتصاب، حق مذاکره جمعی، حق اطلاع‌رسانی، حق پیکت و حضور اعتراضی در برابر محل کار، حق همبستگی میان بخش‌های مختلف کارگری و مهم‌تر از همه، مصونیت از اخراج، بازداشت، تهدید و پرونده‌سازی به دلیل شرکت در اعتصاب. بدون این حقوق جانبی، اعتصاب به عملی پرهزینه و خطرناک تبدیل می‌شود که

فقط شجاع‌ترین و محروم‌ترین کارگران حاضر به انجام آن خواهند بود. اما وقتی اعتصاب به حق قانونی، اجتماعی و پذیرفته‌شده تبدیل شود، کارگر از حالت فرد قربانی خارج می‌شود و به عضو یک اراده جمعی بدل می‌گردد.

تشکل مستقل؛ خروج کارگر از تنهایی

در کنار حق اعتصاب، حق تشکل مستقل قرار دارد. تشکل مستقل یعنی کارگران بتوانند آزادانه سندیکا، اتحادیه، انجمن صنفی، شورا یا هر شکل دیگری از سازمان‌یابی را ایجاد کنند، به آن بپیوندند، نمایندگان واقعی خود را انتخاب کنند و بدون دخالت دولت، کارفرما، نهادهای امنیتی یا تشکل‌های زرد، درباره منافع خود تصمیم بگیرند. کارگر منفرد، هر اندازه آگاه و شجاع باشد، در برابر قدرت سازمان‌یافته سرمایه و دولت ضعیف است. می‌توان او را اخراج کرد، تهدید کرد، به حراست کشاند، برایش پرونده ساخت، حقوقش را قطع کرد یا او را منزوی نمود. اما وقتی کارگران متشکل شوند، سرکوب هر فرد به مسئله جمع تبدیل می‌شود. تشکل مستقل، کارگر را از تنهایی بیرون می‌آورد و به او امکان می‌دهد از موضع قدرت جمعی سخن بگوید. تشکل مستقل فقط برای مطالبه افزایش دستمزد نیست. این تشکل‌ها می‌توانند درباره ایمنی کار، بیمه، قرارداد، ساعت کار، تبعیض، مسکن، بازنشستگی، درمان، آموزش فرزندان کارگران و حتی سیاست‌های کلان اقتصادی موضع بگیرند. به همین دلیل، دولت‌ها و کارفرمایان همواره از تشکل مستقل واقعی هراس دارند. زیرا چنین تشکلی کارگران را از «نیروی کار خاموش» به «کنشگر اجتماعی آگاه» تبدیل می‌کند.

چرا این دو حق از هم جدا نیستند؟

تشکل بدون حق اعتصاب، دیر یا زود به نهادی بی‌دندان تبدیل می‌شود؛ نهادی که شاید بتواند نامه بنویسد، بیانیه بدهد یا شکایت کند، اما ابزار واقعی فشار ندارد. از سوی دیگر، اعتصاب بدون تشکل پایدار نیز ممکن است انفجاری، کوتاه‌مدت و آسیب‌پذیر باشد. اعتصاب نیازمند سازماندهی، صندوق مالی، تقسیم وظایف، ارتباط با خانواده‌ها، رسانه‌رسانی، مذاکره و حفظ انسجام است. همه این‌ها بدون تشکل دشوار و گاه ناممکن است.

بنابراین، حق اعتصاب و حق تشکل مستقل دو روی یک سکه‌اند. تشکل، نیروی کارگران را انباشته و منظم می‌کند؛ اعتصاب، این نیرو را در لحظه لازم به اهرم فشار تبدیل می‌سازد. یکی بدون دیگری ناقص است. تشکل بدون اعتصاب ممکن است به نهاد مشورتی تبدیل شود؛ اعتصاب بدون تشکل ممکن است سرکوب، پراکنده یا فرسوده شود.

پیوند نان و آزادی

تجربه تاریخی جنبش کارگری در جهان نشان داده است که مبارزه برای دستمزد و معیشت خیلی زود به مبارزه برای آزادی‌های سیاسی گره می‌خورد. کارگران وقتی برای افزایش مزد مبارزه می‌کنند، با مسئله آزادی تجمع روبه‌رو می‌شوند. وقتی نماینده انتخاب می‌کنند، با مسئله آزادی تشکل روبه‌رو می‌شوند. وقتی اعتصاب می‌کنند، با

مسئله سرکوب، بازداشت، رسانه، دادگاه و حق بیان مواجه می‌شوند. از همین رو، حق اعتصاب و حق تشکل مستقل پلی میان «نان» و «آزادی» هستند. این دو مطالبه نشان می‌دهند که معیشت و دموکراسی از هم جدا نیستند. در جامعه‌ای که کارگر حق تشکل ندارد، دموکراسی واقعی نیز وجود ندارد. دموکراسی فقط صندوق رأی نیست؛ دموکراسی یعنی مردم بتوانند در محل کار، محله، مدرسه، دانشگاه و خیابان سازمان یابند و بر تصمیم‌هایی که زندگی‌شان را تعیین می‌کند اثر بگذارند.

ویژگی خاص ایران؛ دولت هم کارفرماست، هم قانون‌گذار، هم سرکوبگر

در ایران، اهمیت حق اعتصاب و تشکل مستقل از بسیاری کشورها بیشتر است، زیرا دولت صرفاً داور میان کارگر و کارفرما نیست. دولت خود یکی از بزرگ‌ترین کارفرمایان کشور است. بخش بزرگی از اقتصاد مستقیم یا غیرمستقیم در اختیار دولت، نهادهای شبه‌دولتی، بنیادها، شرکت‌های وابسته، سپاه، پیمانکاران رانتی و شبکه‌های قدرت است. دولت قانون می‌گذارد، نظارت می‌کند، کارفرماست، قاضی می‌فرستد، نیروی امنیتی اعزام می‌کند و رسانه رسمی را نیز در اختیار دارد.

در چنین وضعیتی، کارگر فقط با یک کارفرمای خصوصی روبه‌رو نیست؛ با یک ساختار سیاسی - اقتصادی روبه‌روست. به همین دلیل، محرومیت از حق تشکل و اعتصاب فقط ضعف در محیط کار نیست؛ محرومیت کل جامعه از یکی از مهم‌ترین ابزارهای مهار قدرت سیاسی است.

وقتی کارگران نفت، گاز، پتروشیمی، فولاد، معادن، حمل‌ونقل، آموزش، درمان و خدمات شهری نتوانند آزادانه سازمان یابند، جامعه از نیرویی محروم می‌شود که می‌تواند در لحظات بحرانی نقش تعیین‌کننده ایفا کند. به همین دلیل جمهوری اسلامی همواره کوشیده است تشکل‌های واقعی را سرکوب و به جای آن‌ها نهادهای وابسته‌ای مانند شوراهای اسلامی کار، خانه کارگر و انجمن‌های کنترل‌شده را تقویت کند. هدف این نهادها نه دفاع از استقلال کارگران، بلکه کنترل، مهار و شناسایی فعالان مستقل است.

ضعف اعتراض‌های بی‌سازمان

در سال‌های گذشته، ایران شاهد موج‌های بزرگی از اعتراض بوده است. خشم اجتماعی گسترده بوده، شجاعت مردم چشمگیر بوده و آمادگی برای مقاومت بارها خود را نشان داده است. اما یکی از ضعف‌های اصلی بسیاری از این اعتراض‌ها، فقدان سازمان پایدار و سراسری بوده است. اعتراض‌های انفجاری می‌توانند قدرت و نارضایتی جامعه را نشان دهند، اما اگر به سازمان‌یابی پایدار وصل نشوند، در برابر سرکوب، فرسایش و پراکندگی آسیب‌پذیر می‌مانند.

حق تشکل مستقل و حق اعتصاب دقیقاً همان ابزارهایی هستند که می‌توانند خشم پراکنده را به قدرت ماندگار تبدیل کنند. تشکل‌ها حافظه جمعی می‌سازند، تجربه‌ها را منتقل می‌کنند، رهبران واقعی و پاسخگو پرورش می‌دهند، صندوق همبستگی ایجاد

می‌کنند و امکان هماهنگی میان بخش‌های مختلف را فراهم می‌آورند. اعتصاب نیز این سازمان‌یافتگی را به نیروی فشار تبدیل می‌کند.

تجربه‌های جهانی؛ وقتی کارگران متشکل شدند

تاریخ جهان نشان می‌دهد هر جا کارگران توانسته‌اند متشکل شوند و حق اعتصاب را به دست آورند، تغییرات عمیقی در جامعه پدید آمده است. در بریتانیا، اتحادیه‌های کارگری فقط برای افزایش مزد مبارزه نکردند؛ آنان در گسترش حق رأی، شکل‌گیری حزب کارگر و ساخت بخشی از دولت رفاه نقش داشتند. در لهستان، سندیکای مستقل «همبستگی» از دل کارگران برخاست و به ستون فقرات جنبشی سراسری علیه استبداد تبدیل شد. در کره جنوبی، اعتصاب‌های گسترده کارگری در دهه ۱۹۸۰ یکی از عوامل مهم عقب‌نشینی دیکتاتوری نظامی بود. در آفریقای جنوبی نیز اتحادیه‌های کارگری در مبارزه علیه آپارتاید نقشی تاریخی ایفا کردند.

درس مشترک این تجربه‌ها روشن است: کارگران متشکل، اگر بتوانند از ابزار اعتصاب استفاده کنند، فقط مناسبات محیط کار را تغییر نمی‌دهند؛ موازنه قدرت در کل جامعه را دگرگون می‌کنند.

پسا جنگ و خطر انتقال هزینه بحران به کارگران

در شرایط پسا جنگ، یا در هر وضعیت بحرانی مشابه، دولت‌ها معمولاً می‌کوشند هزینه بحران، بازسازی، تحریم، رکود و کسری بودجه را بر دوش مزدبگیران بگذارند. این کار از راه سرکوب مزد، افزایش قیمت‌ها، حذف یارانه‌ها، خصوصی‌سازی، ناامن‌سازی قراردادهای، کاهش خدمات اجتماعی و دست‌اندازی به صندوق‌های بازنشستگی انجام می‌شود.

در چنین دوره‌ای، حق اعتصاب و تشکل مستقل اهمیتی دوچندان می‌یابد. بدون این دو ابزار، کارگران فقط تماشاگر تصمیم‌هایی خواهند بود که زندگی‌شان را نابود می‌کند. اما با تشکل و اعتصاب، می‌توانند در برابر انتقال هزینه بحران به پایین‌ترین لایه‌های جامعه مقاومت کنند. می‌توانند بگویند بازسازی نباید از جیب کارگر، معلم، پرستار، بازنشسته و بیکار انجام شود. می‌توانند دولت و کارفرما را وادار کنند درباره دستمزد، بیمه، امنیت شغلی، درمان و خدمات عمومی عقب‌نشینی کنند.

پیامدهای کسب این دو حق

اگر طبقه کارگر ایران بتواند حق تشکل مستقل و حق اعتصاب را به قدرت حاکم تحمیل کند، نتایج آن بسیار فراتر از محیط کار خواهد بود.

نخست، موازنه قوا در کارخانه، معدن، مدرسه، بیمارستان و اداره تغییر می‌کند. کارگر دیگر فردی منفرد نیست، بلکه عضو یک نیروی جمعی است.

دوم، امکان چانه‌زنی واقعی و قراردادهای جمعی فراهم می‌شود. دستمزد، ساعت کار، بیمه، ایمنی و شرایط استخدام دیگر فقط با فرمان دولت یا کارفرما تعیین نمی‌شود. سوم، هزینه بحران‌های اقتصادی و سیاسی به‌سادگی بر دوش مزدبگیران انداخته

نخواهد شد.

چهارم، دیگر جنبش‌های اجتماعی نیز تقویت می‌شوند. جنبش زنان، دانشجویان، معلمان، پرستاران، بازنشستگان، بیکاران و اقلیت‌های تحت ستم، همگی از فضای گشوده‌شده به سود تشکیل‌یابی بهره خواهند برد.

پنجم، جامعه از شورش‌های پراکنده و پرهزینه به سوی مبارزات سازمان‌یافته‌تر، پایدارتر و هدفمندتر حرکت می‌کند.

آیا دستیابی به این حقوق در دیکتاتوری ممکن است؟

هیچ حق بنیادینی در تاریخ به طبقه کارگر هدیه نشده است. حق هشت ساعت کار، بیمه، بازنشستگی، مرخصی، حداقل مزد، ایمنی محیط کار و آزادی تشکل، همه حاصل مبارزه بوده‌اند. بنابراین، در ایران نیز این حقوق نه با خواهش و نه با وعده‌های انتخاباتی، بلکه از دل مقاومت روزمره، همبستگی، سازماندهی و فشار اجتماعی به دست می‌آیند.

این مسیر دشوار است و هزینه دارد. اما ناممکن نیست. شکل‌گیری هسته‌های کارگری، شبکه‌های همبستگی، صندوق‌های یاری، دفاع از فعالان زندانی، افشای تشکل‌های زرد، پیوند میان بخش‌های مختلف مزدبگیران و انتقال تجربه‌های موفق، گام‌هایی عملی در این مسیرند.

وظیفه نیروهای چپ و پیشرو

اگر حق اعتصاب و حق تشکل مستقل دو گره کلیدی تحول آینده ایران‌اند، باید در مرکز کار سیاسی و اجتماعی نیروهای چپ و سوسیالیست، قرار گیرند. دفاع از فعالان کارگری زندانی، حمایت از اعتصاب‌ها، کمک به رسانه‌ای کردن مطالبات، آموزش حقوق کار، نقد تشکل‌های حکومتی و تلاش برای پیوند دادن مبارزات پراکنده، کارهایی حاشیه‌ای نیستند؛ بخشی از استراتژی دگرگونی از پایین‌اند.

نیرویی که از آزادی سخن می‌گوید اما نسبت به حق اعتصاب بی‌تفاوت است، آزادی را از محتوای اجتماعی تهی می‌کند. نیرویی که از عدالت سخن می‌گوید اما از تشکل مستقل کارگری دفاع نمی‌کند، عدالت را به شعار تبدیل می‌کند.

آینده ایران نه از دل موعظه‌های اخلاقی ساخته می‌شود، نه از مسیر جنگ ویرانگر و نه از دخالت خارجی. آینده را مردمی می‌سازند که بتوانند سازمان یابند، همبسته شوند و از پایین نهادهای مستقل خود را بنا کنند. در این میان، طبقه کارگر به دلیل جایگاهش در تولید و بازتولید زندگی اجتماعی، نقشی تعیین‌کننده دارد.

حق اعتصاب و حق تشکل مستقل فقط دو مطالبه در کنار مطالبات دیگر نیستند؛ دو سنگر سرنوشت‌سازند. این دو حق می‌توانند کارگران را از نیرویی پراکنده و سرکوب‌شده به نیرویی سازمان‌یافته و تاریخ‌ساز تبدیل کنند. جامعه‌ای که کارگرانش متشکل‌اند و حق اعتصاب دارند، جامعه‌ای است که فرودستان آن دیگر فقط موضوع سرکوب نیستند؛ به سازندگان آگاه سرنوشت خویش بدل می‌شوند.

صندوق‌های همبستگی مالی کارگری؛ ضرورت، ساختار و راهکارها

همبستگی، پایه‌ای‌ترین نیاز طبقه کارگر

در هر جامعه‌ای که روابط سرمایه‌داری بر آن حاکم است، طبقه کارگر با دو واقعیت تلخ و همزاد روبرو است: ناامنی اقتصادی مزمن از یک سو، و نیاز مبرم به اتحاد و همبستگی برای مقابله با این ناامنی از سوی دیگر. کارگر به تنهایی در برابر سرمایه توان چندانی ندارد، اما در کنار هم طبقه‌ای‌های خود می‌توانند نیرویی شکل دهد که حتی نظام‌های سیاسی مستبد نیز ناگزیر از حساب بردن از آن هستند. این اتحاد، اما، خودبه‌خود شکل نمی‌گیرد؛ باید بنا شود، پرورش یابد و از طریق تشکل‌های گوناگون نهادینه گردد.

یکی از مهم‌ترین ابزارهایی که در طول تاریخ جنبش کارگری به این هدف خدمت کرده، صندوق‌های همبستگی مالی کارگری است. این صندوق‌ها نه تنها یک ساز و کار مالی برای کمک به کارگران در روزهای سخت هستند، بلکه در عین حال مدرسه‌ای عملی برای آموختن اصول تشکلیابی، دموکراسی درونی، مسئولیت‌پذیری جمعی و همبستگی طبقاتی به شمار می‌روند. در شرایط ایران، که فشارهای اقتصادی، سرکوب سیاسی و تضعیف حقوق صنفی کارگران همزمان عمل می‌کنند، اهمیت این صندوق‌ها دوچندان است.

چرا تشکل‌های ابتدایی اهمیت دارند؟

پیش از پرداختن به صندوق‌های همبستگی، باید اهمیت تشکلیابی در هر شکل و سطحی را درک کرد. تشکل‌های توده‌ای کارگری، حتی آن‌هایی که مستقیماً جنبه مبارزاتی ندارند، نقش آموزشی و پرورشی بنیادینی ایفا می‌کنند. کارگران در این تشکل‌های ابتدایی نخستین درس‌ها و فنون تشکلیابی را می‌آموزند، روحیه تشکل‌پذیری در آن‌ها تقویت می‌شود و برای متشکل شدن در تشکل‌های وسیع‌تر و پیچیده‌تر آماده می‌گردند. این فرآیند آموزشی به همان اندازه که از نظر سازمانی اهمیت دارد، از نظر روانی و اجتماعی نیز حیاتی است. متشکل کردن کارگران در عرصه‌ها و سطوح گوناگون، روحیه رفاقت و برادری را در میان آن‌ها تقویت می‌کند، همبستگی طبقاتی‌شان را در مقابل کارفرمایان و سرمایه‌داران تحکیم می‌نماید و زمینه مناسبی برای بردن آگاهی طبقاتی به میان کارگران فراهم می‌سازد. صندوق‌های همبستگی دقیقاً یکی از این تشکل‌های توده‌ای هستند که می‌توانند نقطه آغاز یک مسیر طولانی از سازماندهی و آگاهی‌یابی طبقاتی باشند.

ناامنی اقتصادی کارگران؛ بستر شکل‌گیری صندوق‌ها

در جامعه سرمایه‌داری، اوضاع ناامن اقتصادی و مشکلات مالی و معیشتی همواره گریبانگیر طبقه کارگر است. این وضعیت در ایران با شدت بیشتری خود را نشان می‌دهد؛ تشدید بحران اقتصادی، فقر و فلاکت روزافزون و سرکوبگری‌های جمهوری اسلامی، شرایطی به مراتب دشوارتر را به کارگران تحمیل کرده است.

این ناامنی اقتصادی در لحظه‌های حساس مبارزاتی بیشترین آسیب را وارد می‌کند. هنگامی که کارگران در اعتراض به وضعیت موجود دست به اعتصاب می‌زنند، تنگنا و مشکلات مالی‌شان به عنوان یک اهرم فشار عمل می‌کند که آن‌ها را ناچار به پایان دادن زود هنگام به اعتصاب می‌سازد. خانواده کارگرانی که در جریان مبارزه دستگیر می‌شوند، به شدت در مضیقه مالی قرار می‌گیرند. همین مشکلات در مواجهه با حوادث غیرمنتظره‌ای چون بیماری، سوانح شغلی یا بحران‌های ناگهانی نیز به همان شکل خود را نشان می‌دهند.

در این شرایط، کارگران باید به کمک یکدیگر بشتابند و همدیگر را یاری دهند. فراتر از کمک‌های فردی و پراکنده، باید کمک‌رسانی مالی به یکدیگر را از طریق ایجاد صندوق‌های مالی کارگری سازماندهی کنند و آن را به یک نهاد پایدار در میان طبقه کارگر تبدیل نمایند.

ساختار و اصول صندوق‌های همبستگی کارگری

صندوق‌های همبستگی مالی کارگری می‌توانند بر اساس اصولی روشن و دموکراتیک بنا شوند. این صندوق‌ها به همت و با تلاش و پیگیری خود کارگران تشکیل می‌شوند، توسط خودشان اداره می‌گردند و مسئولین آن‌ها با دخالت مستقیم اعضا انتخاب می‌شوند. همه کارگران می‌توانند در آن عضو شوند و این صندوق‌ها کاملاً مستقل از مدیریت، کارفرما و نهادهای دولتی هستند.

از نظر مالی، موجودیت این صندوق‌ها از طریق جمع‌آوری حق عضویت اعضا تأمین می‌شود. این صندوق‌ها به دو شکل عادی و ضروری به اعضای خود وام می‌دهند. وام عادی وامی است که طبق نوبت به اعضا تعلق می‌گیرد. وام ضروری وامی است که در هنگام وقوع حوادث غیرمترقبه و ناگهانی، نظیر بیماری، سوانح محیط کار یا دستگیری در جریان اعتصاب، بلافاصله به کارگر پرداخت می‌شود.

تمام جزئیات مربوط به اینکه وام ضروری به چه مواردی تعلق می‌گیرد، میزان این وام‌ها چقدر است، بازپرداخت آن‌ها چگونه و در چه اقساطی صورت می‌گیرد و نحوه اداره صندوق چیست، در اساسنامه صندوق تعریف و منعکس می‌گردد. این اساسنامه خود یک سند زنده است که اعضا در تهیه و تصویب آن دخالت مستقیم دارند.

کارکردهای آموزشی صندوق؛ فراتر از کمک مالی

صندوق‌های کارگری تنها یک ساز و کار مالی نیستند؛ آن‌ها مدرسه‌ای عملی برای آموزش اصول تشکلیابی به شمار می‌روند. توده‌های کارگر از طریق عضویت در این صندوق‌ها می‌آموزند که می‌توانند مشکلات خود را از طریق تعاون و تشریک مساعی

با هم طبقه‌ای‌های خود حل کنند. می‌آموزند که مشکلاتی که رفع آن‌ها از عهده تک‌تک کارگران، هنگامی که به تنهایی با آن دست و پنجه نرم می‌کنند برنمی‌آید، در دل یک اتحاد و همبستگی می‌توان بر آن‌ها غلبه کرد.

ایجاد این صندوق‌های علنی می‌تواند منجر به تقویت روحیه تشکل‌پذیری در میان کارگران گردد و موازین دموکراتیک اداره یک تشکل را به آن‌ها بیاموزاند. کارگران با عضویت در این صندوق‌ها که نوعی تشکل ساده است، یاد می‌گیرند که چگونه باید در تعیین سیاست، سرنوشت و اداره یک تشکل شرکت و دخالت کنند. با مقولاتی نظیر اساسنامه، موازین عضویت، حقوق اعضا، تقسیم کار، جایگاه مجمع عمومی آشنا می‌شوند و می‌آموزند چگونه در مجمع عمومی نظر دهند، نظر دیگران را بشنوند، از مسئولین حسابرسی کنند و خود مسئولیت بپذیرند.

نقش فعالین و پیشروان جنبش کارگری در این میان حیاتی است. آن‌ها باید با فعالیت خود در میان اعضای این صندوق‌ها، روحیه تشکل‌پذیری، همبستگی طبقاتی و گذشتن از منافع فردی در مقابل منافع جمع را تقویت کنند و کارگران جوان‌تر را برای متشکل شدن در تشکل‌های وسیع‌تر و پیچیده‌تر آموزش دهند و آماده سازند.

منابع مالی در خدمت مبارزات طبقاتی

منابع مالی صندوق‌های کارگری می‌تواند و باید مستقیماً در جهت کمک به رفع مشکلات مالی کارگران و در خدمت مبارزات آن‌ها به مصرف برسد. این منابع می‌توانند به خانواده‌های کارگران زندانی کمک مالی کنند، به صندوق اعتصاب کارخانه خود و دیگر کارخانجات یاری برسانند و در مواقع بحران به کارگران پیشرو و فعالینی که در معرض خطر دستگیری قرار دارند کمک کنند.

در بسیاری از کشورهای جهان، کارگران حمایت از یکدیگر را به عنوان حق طبقاتی و طبیعی خود از بورژوازی گرفته‌اند و علناً به حمایت از هم می‌پردازند. از طریق صندوق‌ها، اتحادیه‌ها و سندیکاها، کارگران به صندوق‌های اعتصاب یکدیگر و به خانواده کارگرانی که در مبارزه دستگیر می‌شوند کمک مالی می‌کنند. گسترش چنین سنتی در میان طبقه کارگر ایران نیز هدفی است که باید برای آن تلاش کرد.

موانع و چالش‌ها

رژیم جمهوری اسلامی در مقابل ایجاد صندوق‌های کارگری مستقل به اشکال گوناگون سنگ‌اندازی می‌کند. آنجا که این صندوق‌ها به همت و با پیگیری خود کارگران و برخلاف اراده رژیم تشکیل شده است، رژیم تلاش می‌کند از طریق عوامل خود کنترل آن‌ها را از دست کارگران خارج سازد.

از یک سو، فقدان آگاهی کافی اعضا در ارتقای اهداف این صندوق‌ها در راه کمک به مبارزات طبقه کارگر، و از سوی دیگر، فشارهای رژیم اسلامی به صندوق‌هایی که اهداف مستقیم مبارزاتی و سیاسی را در دستور کار خود قرار داده‌اند، موانعی جدی در راه تحول و رشد صندوق‌های کارگری به شمار می‌روند.

رفع این موانع نیازمند فعالیت پیگیر پیشروان جنبش کارگری در جهت ارتقای آگاهی

اعضای صندوق‌ها، تلاش برای جذب هر چه بیشتر کارگران به عضویت این صندوق‌ها و تبدیل کردن ایجاد آن‌ها به یک سنت پایدار در میان طبقه کارگر است.

نتیجه‌گیری: ایجاد صندوق، گام نخست به سوی قدرت جمعی

صندوق‌های همبستگی مالی کارگری در عین سادگی، یکی از عملی‌ترین و موثرترین ابزارهای سازماندهی طبقه کارگر هستند. آن‌ها همزمان چند نقش اساسی ایفا می‌کنند: پشتیبانی مالی از کارگران در لحظه‌های بحرانی، آموزش عملی اصول تشکلیابی و دموکراسی، تقویت روحیه همبستگی طبقاتی و ایجاد شبکه‌ای از ارتباطات میان کارگران مبارز.

رهبران و پیشروان جنبش کارگری باید ایجاد صندوق‌های تعاونی کارگری و متشکل کردن کارگران حول آن را یکی از عرصه‌های اصلی فعالیت خود بدانند. سنت ایجاد این صندوق‌ها باید در میان کارگران اشاعه یابد و به بخشی پایدار از فرهنگ مقاومت و همبستگی طبقه کارگر تبدیل گردد.

در پایان، آنچه مسلم است این است: قدرت طبقه کارگر در اتحاد آن است و هر قدم در راه تشکلیابی، هر چند کوچک، گامی است در جهت ساختن این اتحاد. صندوق‌های همبستگی مالی کارگری یکی از آن قدم‌های عملی هستند که می‌توان همین امروز برداشت.

جایگاه شورا و سندیکا

بینندگان عزیز، با سلام و آرزوی شادی و تندرستی برای شما در هر کجا که هستید. به برنامه «حزب و فعالین» این هفته خوش آمدید.

امروز قصد داریم بحثی را پیرامون تشکل توده‌ای و سازماندهی اجتماعی کارگران، پی بگیریم که قبلاً هم در فرصتهای دیگر به آن پرداخته ایم.

در باره نقش و جایگاه سندیکاهای کارگری در بستر فعالیت علنی و قانونی پرداخته ایم. یک نکته کلیدی در این رابطه وجود دارد که لازم است روی آن تاکید کنیم و ملکه ذهنمان قرار دهیم:

نمی‌توان و نباید به بهانه غلط و گمراه‌کننده «صنفی» بودن کار سندیکا، دامنه فعالیت آن را محدود کرد. ما نباید فعالیت سندیکایی را در چارچوب‌های تنگ و کنترل‌شده‌ای محصور کنیم که یا سرمایه‌داران اجازه می‌دهند، یا با یک بینش محدود و پیش‌سرمایه‌داری صنفی سازگار است.

گفتیم که سندیکاها در مسیر مبارزه برای تحقق خواست‌ها و منافع عمومی طبقه کارگر، به طور طبیعی و ضرورتاً به عرصه‌های گسترده‌تری وارد می‌شوند. این مبارزات شامل دفاع از حقوق بنیادینی همچون حق ایجاد تشکل‌های مستقل، آزادی عقیده و بیان، مخالفت با هرگونه تبعیض جنسی، مذهبی، قومی و نژادی، چه در محیط کار و چه در کل جامعه، تلاش برای برابری کامل زن و مرد، دفاع از حقوق کودکان، و مطالبه آموزش و بهداشت و درمان عمومی و رایگان است.

و فراتر از آن، یک جنبش سندیکایی پویا نمی‌تواند نسبت به مسائل کلان ملی و بین‌المللی بی‌تفاوت باشد؛ مسائلی مانند مخالفت با جنگ‌های تجاوزگرانه، شوونیسم و نظامی‌گری و حمایت از حقوق کارگران مهاجر و پناهندگان.

امروز می‌خواهیم این بحث را یک گام به جلو ببریم و به طور مشخص به چالش‌ها و الزامات ایجاد سندیکا، به‌ویژه در شرایط خاص ایران بپردازیم.

در مسئله ایجاد سندیکا و پیشبرد فعالیت سندیکایی، توجه به چند نکته راهبردی، به‌خصوص در زمینه ایران، اهمیت حیاتی دارد. اجازه بدهید این نکات را یک به یک بررسی کنیم.

شرط اول: داشتن پایگاه واقعی و مردمی

اولین و شاید مهم‌ترین اصل، داشتن پایگاه واقعی در کارخانه‌ها و دیگر مراکز بزرگ کار و تولید است. مبارزه کارگران را نمی‌توان از بیرون و توسط تشکل‌هایی که خارج

از محیط کار واقعی ایجاد شده‌اند، به پیش برد؛ حتی اگر بنیان‌گذاران این تشکل‌ها خودشان کارگر باشند. یک تشکل کارگری زمانی مشروعیت و قدرت دارد که از دل خود کارگران و در همان محیط کار جوشیده باشد.

در مراحل ابتدایی، به ویژه برای ایجاد نخستین هسته‌های سندیکایی، باید هوشمندانه عمل کرد. می‌توان و باید از هماهنگی کار مخفی و علنی استفاده نمود تا هم بتوان هسته‌های اولیه را شکل داد و هم از سرکوب زود هنگام آن‌ها جلوگیری کرد.

شرط دوم: تشکل سراسری، سقف بدون ستون؟

نکته دوم، بحثی است که بسیاری از فعالان مطرح می‌کنند: ضرورت ایجاد تشکل سراسری کارگران. ما ضمن تأیید اهمیت و ضرورت نهایی داشتن تشکل‌های سراسری، معتقدیم که این امر باید بر یک بنیاد محکم استوار باشد.

ایجاد یک یا چند تشکل سراسری، منوط به وجود و فعالیت دست‌کم چند سندیکای نسبتاً بزرگ و فعال در مؤسسات کلیدی صنعتی و خدماتی است. این سندیکاها باید در مناطق بزرگ و استراتژیک صنعتی کشور ریشه داشته باشند.

تلاش برای ساختن یک تشکل سراسری، بدون داشتن این پایگاه‌های محلی و منطقه‌ای قدرتمند، مانند تلاش برای ساختن سقف یک ساختمان بدون داشتن ستون است! چنین سقفی، هرچقدر هم زیبا به نظر برسد، ناپایدار و فروریختنی است. ابتدا باید ستون‌ها را برپا کرد.

در کنار این الزامات، ما با برخی دیدگاه‌های منتقد یا مخالف سندیکا نیز روبرو هستیم که لازم است به آن‌ها پرداخته شود. طی چهار دهه اخیر در ایران، این دیدگاه‌ها به طور مشخص از چند جریان فکری نشأت گرفته‌اند.

نقد اول: «سندیکا، یک سازمان بورژوایی و رفرمیستی است»

برخی گروه‌های سیاسی، با نگاهی دگماتیک، سندیکا را ذاتاً یک سازمان بورژوایی یا رفرمیستی ارزیابی می‌کنند و بر کل فعالیت سندیکایی، مهر سازشکاری و خیانت به منافع کارگری می‌زنند. برخی دیگر نیز سندیکا را نهادی بوروکراتیک و «آقابالاسر» کارگران می‌دانند، نه ارگانی در خدمت مبارزه طبقاتی.

از دید ما، این ایده‌ها یک خطای تحلیلی بزرگ دارند: آن‌ها ویژگی‌های منفی سندیکاها را زرد و دولتی را به کل جنبش سندیکایی تعمیم می‌دهند. این مانند آن است که به خاطر وجود چند پزشک خطاکار، کل جامعه پزشکی را زیر سؤال ببریم!

چنین تحلیل‌هایی، فارغ از نیت خیرخواهانه احتمالی مروجانشان، برای جنبش کارگری ایران فوق‌العاده زیان‌بار هستند. این دیدگاه‌ها در عمل به انحلال‌طلبی و سازمان‌شکنی کمک می‌کنند و در نهایت، خواسته یا ناخواسته، در خدمت منافع کارفرمایان و دولت سرمایه‌داری حاکم قرار می‌گیرند.

در ادامه برنامه، به سراغ دیدگاه دیگری خواهیم رفت که به جای سندیکا، ایجاد «شورا» را به عنوان آلترناتیو مطرح می‌کند و بررسی خواهیم کرد که آیا شورا و سندیکا می‌توانند جایگزین یکدیگر شوند یا خیر. با ما همراه باشید.

رفقای عزیز تا این جای برنامه به نقد دیدگاه‌هایی پرداختیم که سندیکا را سازمانی سازشکار یا بورژوایی می‌دانند. اما جریان دیگری نیز وجود دارد که در برابر سندیکا، آلترناتیو «شورا» را مطرح می‌کند. اکنون می‌خواهیم با دقت و شفافیت، تفاوت‌ها و وظایف این دو نهاد مهم کارگری را بررسی کنیم.

اغلب می‌شنویم که به جای ایجاد سندیکا، باید تلاش‌ها را روی ایجاد «شوراهای کارگری» متمرکز کرد و این ایده را با شعار «اداره شورایی» تکمیل می‌کنند. این یک بحث بسیار مهم است، اما اغلب با سردرگمی و سوءتفاهم همراه است. بیایید یک بار برای همیشه این مفاهیم را از هم تفکیک کنیم.

۱. شورا چیست و چه زمانی شکل می‌گیرد؟

در ادبیات کلاسیک جنبش کارگری، «شورای کارگری» یک مفهوم بسیار مشخص دارد. شورا، ارگان سیاسی طبقه کارگر در روند یک انقلاب است. یعنی: قبل از پیروزی: شوراها سازمان‌هایی برای رهبری مبارزه جهت سرنگونی قدرت حاکم هستند.

بعد از پیروزی: شوراها ارگان‌های اعمال قدرت سیاسی طبقه کارگر و متحدانش در دولت جدید هستند.

بنابراین، شورا در هر شرایطی قابل تشکیل نیست. شوراها محصول و نیازمند یک وضعیت انقلابی در جامعه هستند. تاریخ جنبش‌های کارگری جهانی، از روسیه ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ تا تجربیات دیگر، به وضوح نشان می‌دهد که وظایف شورا و سندیکا کاملاً متفاوتند و هیچ‌کدام نمی‌توانند جایگزین دیگری شوند.

پس طرح ایجاد شورا به معنی واقعی کلمه، یعنی سازمانی برای تسخیر و اعمال قدرت سیاسی، در شرایط غیرانقلابی کنونی، یک شعار غیرعملی است. اگر هم به تشکلی که چنین نقشی ندارد، نام «شورا» بدهیم، تنها باعث آشفتگی فکری و تئوریک شده‌ایم.

۲. تفاوت شورا با کمیته کارخانه چیست؟

در کنار شورا، ما مفهوم دیگری به نام «کمیته کارخانه» را نیز داریم. این کمیته هم مانند شورا، در شرایط بحران‌های بزرگ اقتصادی یا انقلابی شکل می‌گیرد. اما وظیفه آن متفاوت است.

شورا: به اداره سیاسی کل کشور می‌پردازد.

کمیته کارخانه: به اداره یک واحد تولیدی یا خدماتی مشخص می‌پردازد و جانشین مدیریت بورژوایی در آن واحد می‌شود.

این دو باید با هم و همچنین با سندیکاها و حزب سیاسی، پیوند و همکاری نزدیکی داشته باشند.

۳. آیا «سازماندهی شورایی» همیشه ممکن است؟

اینجا یک نکته ظریف وجود دارد. گفتیم ایجاد «شورا» نیازمند شرایط انقلابی است. اما اصول سازماندهی شورایی را می‌توان و باید از همین امروز در تمام تشکلهای کارگری

پیاده کرد. این اصول چه هستند؟ نمایندگان از دل توده‌ها انتخاب شوند. نمایندگان در برابر انتخاب‌کنندگان خود پاسخگو باشند. نمایندگان در هر زمانی که اکثریت بخواهند، قابل عزل و جایگزینی باشند. نمایندگان هیچ امتیاز ویژه‌ای نسبت به سایر اعضا نداشته باشند.

این اصول، پادزهر بوروکراسی و فساد در هر تشکلی، چه سندیکا و چه حزب سیاسی، هستند.

دوستان عزیز، هر تغییر آگاهانه و هدفمندی در جامعه، نیازمند سازماندهی است. این اصل برای طبقه کارگر حیاتی‌تر است، چرا که مبارزه کارگران، مبارزه‌ای علیه اساس جامعه طبقاتی است. به قول معروف، آن‌ها برخلاف جریان آب شنا می‌کنند.

طبقه حاکم با تمام قوا و ابزارهایش برای حفظ وضع موجود می‌کوشد. بنابراین، کارگران برای به نتیجه رساندن تلاش‌هایشان باید از نیروی خود به بهینه‌ترین شکل استفاده کنند و این ممکن نیست مگر از طریق تشکیلات.

این نیاز به سازماندهی، ما را به یک نتیجه مهم می‌رساند: ضرورت ترکیب کار مخفی و کار علنی.

۴. چرا ترکیب کار مخفی و علنی ضروری است؟

ممکن است برخی بپرسند: مبارزه ما برحق و خواسته‌های ما عادلانه است، پس چرا باید کار مخفی انجام دهیم؟

پاسخ ساده است. ما اهداف و خواسته‌های خود را علناً فریاد می‌زنیم، اما هیچ ضرورتی ندارد که هویت سازمان‌دهندگان و ساختار شبکه‌های مبارزاتی ما برای نهادهای سرکوب علنی باشد.

کار علنی لازم است: برای اطلاع‌رسانی، جلب حمایت توده‌ای و بسیج عمومی. اعتصاب و تظاهرات ذاتاً اقداماتی علنی هستند.

کار مخفی لازم است: برای حفظ رهبران و فعالان، تداوم فعالیت در شرایط سرکوب، و تدارک و سازماندهی همان اقدامات علنی.

این دو شکل از کار، دشمن یکدیگر نیستند، بلکه مکمل هم هستند. هنر یک جنبش پیشرو، ترکیب هوشمندانه و ایمن این دو روش برای تضمین بقا، رشد و پیروزی نهایی است.

بینندگان گرامی، بحث در مورد سازماندهی طبقه کارگر بسیار گسترده‌تر از این‌هاست. ما امروز تلاش کردیم تا برخی از مهم‌ترین مفاهیم و ضرورت‌ها را مرور کنیم. بقای جنبش کارگری و موفقیت آن در گرو درک عمیق همین اصول و به کار بستن آن‌ها در عمل است.

برنامه و استراتژی حزب، دو مفهوم، یک هدف

رفقا و بینندگان عزیز، برنامه «حزب و فعالین» را با عرض سلام و درودهای فراوان خدمت شما ارائه می‌دهیم. من ریزان حمیدی همراه با همکارانم خوشحالیم که بار دیگر به خدمت شما عزیزان و علاقه‌مندان این برنامه می‌رسیم. آرزوی موفقیت و شادی برای همه شما داریم و امیدواریم که تا پایان این برنامه ما را همراهی کنید.

امروز می‌خواهیم به یکی از مهم‌ترین و در عین حال یکی از کم‌بحث‌ترین مسائل در کار حزبی بپردازیم: تفاوت میان برنامه حزب و استراتژی سیاسی حزب.

در این برنامه، بررسی دقیق‌تری از دو مفهوم کلیدی «برنامه حزب» و «استراتژی سیاسی حزب کمونیست ایران» را ارائه خواهیم کرد. این دو مفهوم از اهمیت بسزایی در درک نقش حزب کمونیست در حرکت‌های اجتماعی و سیاسی برخوردار هستند در این برنامه تلاش می‌کنیم که به سؤالات مربوط به این موضوع پاسخ بدهیم.

این دو مفهوم اغلب با یکدیگر خلط می‌شوند. گاه کسانی هستند که وقتی از «برنامه» سخن می‌گوییم، می‌پرسند: «خب، پس چه باید کرد؟» و وقتی از «استراتژی» حرف می‌زنیم، می‌پرسند: «اما هدف نهایی چیست؟» این سردرگمی نه‌تنها در صفوف تازه‌واردان، بلکه گاه در میان کادرهای باسابقه نیز دیده می‌شود. درک دقیق این تمایز، برای هر عضو حزبی که می‌خواهد نه فقط با احساس، بلکه با آگاهی مبارزه کند، ضروری است. ما امروز برای پاسخ به این پرسش‌ها، دست به دامان تجربه‌های انقلابی جهان نیز می‌شویم؛ از پتروگراد ۱۹۱۷ تا آفریقای جنوبی. بیا بید آغاز کنیم.

اجازه دهید با یک تعریف ساده شروع کنیم: برنامه حزب، سند نظری-سیاسی‌ای است که توضیح می‌دهد جهان چگونه است، چرا باید تغییر کند، و جامعه آرمانی مورد نظر ما چه شکلی دارد. برنامه حزب کمونیست ایران نمایان‌گر تلاش برای جلب تمامی اقشار جامعه برای دستیابی به یک زندگی بهتر است. این همبستگی نه‌تنها به طبقه کارگر، بلکه به تمامی گروه‌های اجتماعی و اقشار دیگر جامعه نیز نفع خواهد رساند، از این‌رو می‌تواند مبنای قانونی برای

جامعه آینده باشد

- برنامه به سه پرسش بنیادی پاسخ می‌دهد:
- جامعه کنونی چگونه کار می‌کند و چه کسانی از آن سود می‌برند؟
 - چرا این نظام قابل اصلاح بنیادی نیست؟
 - جامعه‌ای که ما برای آن مبارزه می‌کنیم چه ویژگی‌هایی دارد؟

برنامه: سند پایدار و بلندمدت

برنامه، سند ثابتی نیست که هرگز تغییر نکند، اما تغییرات آن کند، پس از بحث‌های گسترده درون‌حزبی، و بر اساس تحولات کلان در جامعه و شناخت نظری صورت می‌گیرد. برنامه در کنگره‌های حزبی تصویب می‌شود و معیار سنجش همه تصمیمات سیاسی است.

برای مثال عینی، به برنامه حزب بلشویک نگاه کنیم. لنین در «چه باید کرد؟» (۱۹۰۲) توضیح داد که حزب باید برنامه‌ای داشته باشد که هم به طور کلی نظام تزاری و سرمایه‌داری را نقد کند، هم خواسته‌های بی‌درنگ کارگران را در بر گیرد. برنامه حزب بلشویک شامل دو بخش بود: برنامه حداقل (خواسته‌های فوری: روز ۸ ساعته، آزادی‌های دموکراتیک، تقسیم زمین) و برنامه حداکثر (هدف نهایی: سوسیالیسم و الغای بهره‌کشی).

این تفکیک میان خواسته‌های فوری و اهداف بلندمدت، از دست آوردهای سازمانی جنبش کارگری است.

برنامه حزب کمونیست ایران

برنامه حزب کمونیست ایران بر چند محور استوار است:

اول: تحلیل ماهیت نظام جمهوری اسلامی به مثابه دولتی که منافع طبقات حاکم را در برابر کارگران، زنان و ملیت‌های تحت ستم تأمین می‌کند.

دوم: هدف استراتژیک سوسیالیسم؛ یعنی مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید، برنامه‌ریزی دموکراتیک اقتصادی، و حکومت شورایی کارگران.

سوم: پیوند ناگسستنی میان مبارزه برای آزادی‌های دموکراتیک و مبارزه برای رهایی طبقاتی. در ایران، ستم ملی، ستم جنسیتی و استثمار طبقاتی درهم تنیده‌اند و برنامه باید این پیچیدگی را بازتاب دهد. برنامه حزب کمونیست ایران نمایان‌گر تلاش برای جلب تمامی اقشار جامعه برای دستیابی به یک زندگی بهتر است. این همبستگی نه تنها به طبقه کارگر، بلکه به تمامی گروه‌های اجتماعی و اقشار دیگر جامعه نیز نفع خواهد رساند، از این‌رو می‌تواند مبنای قانونی برای جامعه آینده باشد.

پس برنامه پاسخ می‌دهد به پرسش «به کجا می‌رویم؟» و «چرا؟»

اما پرسش بعدی این است: «چطور می‌رویم؟» اینجاست که استراتژی وارد صحنه

می‌شود.

اگر برنامه نقشه مقصد است، استراتژی نقشه مسیر است. استراتژی سیاسی، طرح کلی حزب برای گذار از وضع موجود به اهداف برنامه‌ای است. استراتژی مشخص می‌کند: در این مقطع تاریخی، کدام نیروها باید متحد شوند، کدام دشمن اصلی است، کدام شعارها اولویت دارند، و از کدام اشکال مبارزه استفاده شود. برخلاف برنامه، استراتژی می‌تواند و باید در پاسخ به تغییر شرایط واقعی تغییر کند. این انعطاف‌پذیری ضعف نیست؛ این دقیقاً همان چیزی است که مارکس «پراتیک انقلابی» می‌نامید: نظریه باید با عمل و عمل با نظریه دائماً در تعامل باشد.

درس از تجربه جهانی: تغییر استراتژی بدون تغییر برنامه

نمونه اول، حزب کمونیست چین:

برنامه حزب کمونیست چین از آغاز تأسیس در ۱۹۲۱ بر سوسیالیسم استوار بود. اما استراتژی آن در طول دو دهه چندین بار دگرگون شد: در دوره اول (۱۹۲۱-۱۹۲۷)، استراتژی بر اتحاد با حزب کومینتانگ (ناسیونالیست‌ها) علیه امپریالیسم خارجی و اربابان جنگ تمرکز داشت. اما پس از کشتار کارگران شانگهای توسط چیانگ کای‌شک در ۱۹۲۷، این استراتژی ورشکست. در دوره دوم (۱۹۳۵-۱۹۴۵)، مائو استراتژی «جنگ توده‌ای دهقانی» را بنا نهاد: پایگاه‌سازی در روستاها، محاصره شهرها از بیرون، و تکیه بر دهقانان به‌عنوان نیروی اصلی انقلاب. برنامه ثابت ماند؛ اما استراتژی بارها تغییر کرد. این درس کلیدی است: تغییر استراتژی لزوماً به معنای خیانت به برنامه نیست.

نمونه دوم: کنگره ملی آفریقای جنوبی (ANC):

ANC در مبارزه علیه آپارتاید، استراتژی‌های متعددی را آزمود: از اعتراضات مسالمت‌آمیز در دهه ۱۹۵۰، به مقاومت مسلحانه از طریق شاخه نظامی «نیزه ملت» در دهه ۱۹۶۰، تا تلفیق فشار بین‌المللی، اعتصابات داخلی و مذاکره در دهه ۱۹۸۰-۱۹۹۰. هدف: پایان آپارتاید و دموکراسی. یک هدف، چند استراتژی متفاوت.

عناصر اصلی یک استراتژی سیاسی

یک استراتژی مشخص باید به چند پرسش کلیدی پاسخ دهد:

۱. تحلیل موازنه نیروها: دشمن اصلی کیست؟ چه نیروهایی در اردوگاه ما هستند؟ چه نیروهایی می‌توانند به ما بپیوندند؟
۲. وظایف مرحله‌ای: در این مقطع تاریخی مشخص، کدام تضاد اجتماعی اولویت دارد؟
۳. شکل‌های مبارزه: اعتصاب، تظاهرات خیابانی، مبارزه پارلمانی، مقاومت مدنی، یا ترکیبی از این‌ها؟
۴. سازمان‌دهی اتحادها: با کدام جنبش‌ها و احزاب دیگر می‌توان همکاری کرد، و با کدام شرایط؟
۵. شعارهای بی‌درنگ: چه خواسته‌هایی می‌توانند امروز توده‌ها را بسیج کنند؟

تاریخ جنبش کارگری آموزش‌های تلخی درباره خطاهای رابطه میان برنامه و استراتژی دارد. به دو خطای متضاد اشاره کنیم:

خطای اول: فراموش کردن برنامه به خاطر استراتژی

این خطا را «فرمیسیم» یا «اپورتونیسیم» می‌نامیم. احزابی بودند که برای موفقیت انتخاباتی آنقدر از برنامه سوسیالیستی خود فاصله گرفتند که دیگر چیزی از آن باقی نماند. بهترین نمونه، سوسیال دموکراسی آلمان (SPD) است. در ابتدای قرن بیستم، SPD قوی‌ترین حزب کارگری جهان بود با برنامه‌ای صریحاً سوسیالیستی. اما در ۱۹۱۴، به بهانه «دفاع از میهن»، به جنگ امپریالیستی رأی داد. دیگر استراتژی‌هایش هرگز با برنامه اصلیش همخوانی نداشت. تا پایان راه، به حزبی تبدیل شد که نظام سرمایه‌داری را مدیریت می‌کرد، نه به چالش می‌کشید.

خطای دوم: فراموش کردن استراتژی به خاطر برنامه

این خطا را «سکتاریسم» یا «چپ‌روی» می‌نامیم. گروه‌هایی هستند که برنامه درستی دارند اما از تدوین استراتژی واقع‌بینانه برای مقطع کنونی سر باز می‌زنند. آن‌ها به هر اقدامی که با آرمان‌های بلندشان صد در صد منطبق نباشد «خیانت» می‌گویند. نتیجه؟ انزوا از توده‌ها، ناتوانی در ایجاد اتحادهای ضروری، و در نهایت بی‌اثری سیاسی. لنین در کتاب «بیماری کودکان چپ‌روی در کمونیسم» (۱۹۲۰) این خطا را با صراحت نقد کرد. او نوشت که یک حزب انقلابی باید بداند کجا، کی و با چه کسانی مبارزه می‌کند. نه هر جا، نه همیشه، نه با همه.

معادله درست

برنامه محکم + استراتژی انعطاف‌پذیر = حزبی که هم اصول دارد هم اثر.

ملزومات تحقق انقلاب

تحقق چنین انقلابی نیازمند شرایط زیر است:

- ضعف رژیم: قدرت رژیم حاکم باید دچار تزلزل شود تا بتوان شرایط برای نشان دادن قدرت واقعی طبقه کارگر فراهم گردد.
- آگاهی و سازماندهی کارگران: کارگران باید با دیدگاهی سوسیالیستی آشنا شوند و آگاهی لازم برای مبارزه را کسب کنند.
- همراهی دیگر اقشار: دیگر اقشار محروم جامعه نیز باید از اهداف کارگران پشتیبانی کنند.

حال بیایید این چارچوب نظری را به شرایط مشخص ایران امروز ربط بدهیم.

ایران: چه موازنه نیرویی داریم؟

جمهوری اسلامی با بحران‌های متعاقب روبروست: بحران اقتصادی که کارگران و زحمتکشان را زیر فشار له می‌کند، بحران مشروعیت که با خیزش‌های متوالی آشکار شده، و بحران در درون هیئت حاکمه.

در برابر آن، یک جنبش اجتماعی زنده وجود دارد: جنبش کارگری که با اعتصابات متعدد

خود را نشان داده؛ جنبش زنان که با شعار «زن، زندگی، آزادی» سراسر کشور را لرزاند؛ و خشم فروخورده ملیت‌ها و اقلیت‌های تحت ستم.

استراتژی حزب در این مقطع باید به چند پرسش پاسخ دهد:

اول: دشمن اصلی مشخص است. جمهوری اسلامی به‌عنوان دولت طبقات استثمارگر، هدف اصلی مبارزه است. این یک پرسش برنامه‌ای است که استراتژی را جهت می‌دهد.

دوم: اولویت سازمان‌دهی در محل کار. جنبش کارگری قوی‌ترین اهرم تغییر است. اعتصاب عمومی بارها در تاریخ نشان داده که می‌تواند حتی مستبدترین رژیم‌ها را به زانو دریاورد. در لهستان ۱۹۸۱، جنبش همبستگی (سالیдарیتی) با تکیه بر کارگران کشتی‌سازی گدانسک، رژیمی را به چالش کشید که ارتش و پلیس مخوفی داشت. سوم: اتحاد با جنبش‌های غیرکارگری. جنبش زنان، جنبش ملیت‌های تحت ستم، جنبش دانشجویی — اینها در ایران حامل تضادهای واقعی و عمیق با رژیم هستند. استراتژی طبقه کارگر باید بتواند این جنبش‌ها را نه زیر پرچم خود ببلعد، بلکه در یک جبهه وسیع اجتماعی کنار خود داشته باشد.

چهارم: مبارزه برای خواسته‌های بی‌درنگ به‌مثابه مدرسه انقلاب. مبارزه برای افزایش دستمزد، علیه خصوصی‌سازی، برای آزادی زندانیان سیاسی — اینها نه هدف نهایی هستند و نه از برنامه سوسیالیستی منحرف می‌کنند. بلکه در فرآیند این مبارزات است که توده‌ها آگاهی می‌یابند، سازمان می‌گیرند، و به نیرویی تبدیل می‌شوند که می‌تواند کار بزرگ‌تری بکند.

رزا لوکزامبورگ این را خوب توضیح داد: «حرکت همه چیز است، هدف نهایی هیچ چیز نیست» جمله‌ای بود که او رد می‌کرد. اما او می‌دانست که راه به هدف نهایی از میان مبارزات روزمره می‌گذرد.

بیاید جمع‌بندی کنیم:

برنامه می‌گوید کجا می‌رویم و چرا. این سند اصول ماست. ثابت است، گرچه نه یخ‌زده. تغییرش نیازمند بحث جمعی و تصمیم‌کننده است. استراتژی می‌گوید چطور و از کدام مسیر. این نقشه مسیر ماست. باید با شرایط متغیر واقعی هماهنگ باشد. هیچ‌کدام بدون دیگری کافی نیست:

- برنامه بدون استراتژی، آرمان‌گرایی بی‌عمل است.
- استراتژی بدون برنامه، حرکت بدون قطب‌نما است.

تاریخ انقلاب‌های جهان این را بارها ثابت کرده. بلشویک‌ها با برنامه روشن و استراتژی انعطاف‌پذیر پیروز شدند. احزابی که یکی را فدای دیگری کردند، در بهترین حالت به احزابی بی‌خطر برای نظام تبدیل شدند. حزب کمونیست ایران هر دو وظیفه را بر عهده دارد: پاسداری از برنامه سوسیالیستی

به‌مثابه افق روشن مبارزه، و تدوین استراتژی‌هایی که بتوانند در شرایط سخت ایران امروز، توده‌ها را به میدان بیاورند. این کار، کار یک جمع آگاه، سازمان‌یافته و متعهد است. کار ما، کار شما، کار همه کسانی است که می‌خواهند دنیای بهتری بسازند. امید داریم که دوش به دوش یکدیگر، بتوانیم به هدف بلندمدت برقراری یک جامعه آزاد، عادلانه و برابر برسیم. بیایید دست در دست هم این حرکت بزرگ اجتماعی را پیش ببریم و برای تحقق آرمان‌های سوسیالیستی قدم‌های مؤثری برداریم.

سازمان‌یابی مبارزات جاری طبقه کارگر و ایجاد تشکلهای مستقل کارگری

طبقه کارگر ایران: نیروی بالقوه، اما ناسازمان‌یافته

در طول دو دهه گذشته، کارگران ایران به‌مثابه یک نیروی اجتماعی عظیم که تقریباً ۸۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، در پهنه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حضور فعال داشته‌اند. این طبقه در صورت سازمان‌یابی و انسجام، قادر است افقی سیاسی را بگشاید که تأمین‌کننده معیشت همگانی، بهداشت و آموزش رایگان، آزادی و برابری برای همه اقشار جامعه باشد.

با این حال، واقعیت جنبش کارگری در ایران نشان می‌دهد که علی‌رغم اعتراضات و اعتصابات بی‌شمار، این جنبش هنوز از سطح سازمان‌یابی لازم برخوردار نیست. رابطه ارگانیک میان فعالان کارگری سوسیالیست و آگاه با بدنه وسیع طبقه کارگر همچنان ضعیف است. این شکاف ساختاری از مهم‌ترین موانع تبدیل پتانسیل اعتراضی به قدرت سازمان‌یافته طبقاتی به شمار می‌رود.

سرکوب سیستماتیک و موانع سازمان‌یابی

رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی از طریق سیاست‌های نئولیبرالی دیکته‌شده توسط صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، خصوصی‌سازی‌های گسترده‌ای را به اجرا گذاشته که نتیجه آن فقر، فلاکت و بی‌خانمانی برای اکثریت جامعه بوده است. در این میان، ابزارهای سرکوب دولتی نظیر شوراها، اسلامی، خانه کارگر و انجمن‌های صنفی وابسته، ابزارهایی برای مهار و کنترل جنبش کارگری بوده‌اند.

همزمان، جریان‌ات امپریالیستی و بورژوازی از طریق ایجاد سندیکاها، دست‌ساز و وابسته تلاش کرده‌اند در جنبش کارگری نفوذ کنند. اما با رشد روزافزون جنبش‌های اجتماعی، این توطئه‌ها در بسیاری موارد افشا شده است. بورژوازی ایران، به‌موازات بحران‌های اقتصادی و سیاسی، از هر ابزاری از جمله اخراج، دستگیری، زندان و احکام سنگین برای ممانعت از متشکل شدن کارگران بهره می‌برد.

تجربه دو سندیکای پیشرو: شرکت واحد و نیشکر هفت‌تپه

در سه دهه گذشته، تنها دو تشکل مستقل کارگری واقعی در ایران شکل گرفته است: سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و سندیکای کارگران مجتمع کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه. این دو تجربه نشان می‌دهند که تشکلهایی واقعی یک

شبه پدید نمی‌آید، بلکه محصول مبارزه‌ای آگاهانه، پایدار و سازمان‌یافته است. سندیکای شرکت واحد با حضور کارگران پیشرو، کار تبلیغاتی منظم، تشکیل هیئت مؤسس و سرانجام برگزاری مجمع عمومی با بیش از ۶۰۰۰ نفر به وجود آمد. این سندیکا در انتظار مجوز دولتی ننشست، بلکه با مبارزه سخت و در برابر حملات مستقیم نیروهای امنیتی و پلمب ساختمانش، تشکل خود را ایجاد کرد. پس از آن، اعتصاب رانندگان از طریق نمایندگان منتخب سندیکا سازمان یافت.

در نیشکر هفت‌تپه نیز پس از دو سال مبارزه و بحث‌های جمعی، ۷۲ کاندیدای کارگری در انتخابات شرکت کردند و نهایتاً تشکل به نام «سندیکا» معرفی شد. یکی از دستاوردهای مهم این تجربه، جمع‌آوری کمک مالی از کارگران سراسر کشور برای خانواده‌های کارگران زندانی بود که نشان داد طبقه کارگر می‌تواند به استقلال مالی خود نیز اتکا کند.

هر دو سندیکا از بدو تأسیس با اتخاذ رویکردی رادیکال و سیاسی، از حقوق زنان و کودکان دفاع کرده، خواهان آزادی زندانیان سیاسی شده، از اعتراضات معلمان، بازنشستگان، دانشجویان و دیگر جنبش‌های اجتماعی حمایت نموده و در برابر خصوصی‌سازی‌ها، قوانین ضدکارگری و کاهش دستمزدها موضع گرفته‌اند.

سندیکا یا شورا؟ فراتر از یک انتخاب دوگانه

یکی از مباحث جدی در جنبش کارگری، مسئله اولویت‌بندی میان شورا و سندیکا به‌عنوان شکل تشکلیابی است. اما این بحث اگر به شکل انتخاب یکی در برابر دیگری مطرح شود، گمراه‌کننده است. مسئله واقعی در ایران فقدان تشکل کارگری است، نه انتخاب میان دو شکل موجود.

تاریخ مبارزه طبقاتی نشان داده که هر دو شکل سندیکا و شورا در دوره‌های مختلف ضروری بوده‌اند. سندیکاها تشکل‌هایی نسبتاً پایدار هستند که در شرایط مختلف، از جمله دوره‌های غیرانقلابی، می‌توانند موجودیت داشته باشند و هدف اصلی‌شان بهبود شرایط کار و معیشت کارگران است. شوراها تشکل‌هایی انقلابی‌اند که در دوره‌های خاص مبارزه طبقاتی موضوعیت می‌یابند.

لنین در کتاب «دولت و انقلاب» شوراها را ارگان مبارزه انقلابی و ارگان حاکمیت تعریف می‌کند، اما به‌موازات آن اتحادیه‌ها را هم به رسمیت می‌شناسد. این واقعیت که حتی پس از انقلاب اکتبر اتحادیه‌ها باقی ماندند و لنین سیاست نفی آن‌ها را در پیش نگرفت، گواه آن است که شوراها وجود اتحادیه‌ها را نفی نمی‌کنند.

در شرایط اختناق جمهوری اسلامی، هر سندیکایی که مسیر مبارزه و اعتصاب را در پیش گیرد باید مورد حمایت قرار گیرد. ساختار سندیکا در ایران به‌خاطر شرایط ویژه، عملاً به شکل شورایی عمل می‌کند؛ یعنی از درون خود کارگران نمایندگان برگزیده می‌شوند که شدیداً تحت فشار امنیتی قرار می‌گیرند، اما این فشار مانع از ادامه مبارزه نشده است.

موانع واقعی متشکل شدن کارگران

موانع اصلی سازمان‌یابی کارگران را می‌توان در چند محور دسته‌بندی کرد: نخست، فقر و اجبار به کار چند شیفته که فرصت و انرژی لازم برای فعالیت تشکیلاتی را از کارگران می‌گیرد. دوم، قراردادهای موقت و پیمانی که پراکندگی در صفوف طبقه کارگر ایجاد کرده است. سوم، خیل عظیم بیکاران که موجب رقابت ناسالم و کاهش قدرت چانه‌زنی کارگران می‌شود.

چهارم و مهم‌تر از همه، سرکوب سیستماتیک از سوی نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی است. دستگیری فعالان، اخراج کارگران پیشرو، احکام سنگین زندان و تحمیل هزینه‌های سنگین بر کسانی که در امر تشکیلاتی فعالیت می‌کنند، از ابزارهای اصلی بازدارنده هستند. پنجم، پراکندگی در صفوف فعالان کارگری پیشرو و نبود یک اتحاد عمل مشترک میان آنان است.

معضل اساسی این است که حل هر یک از این مشکلات در گرو حل دیگری است: مبارزه برای افزایش دستمزد نیازمند تشکل مستقل است، اما ایجاد تشکل مستقل نیز مستلزم کارگران سازمان‌یافته‌ای است که توان پایداری در برابر سرکوب را داشته باشند.

راهکارها: از آگاهی‌رسانی تا سازماندهی

نقش فعالان کارگری آگاه و سوسیالیست در این فرآیند محوری است. این فعالان باید آگاهی موجود در میان کارگران را عملیاتی کنند، به کارگران بیاموزند چگونه حول مطالبات خود متشکل شوند، و تجربه‌های اجتماعی را به درون طبقه ببرند. این کار طولانی، دشوار و مستلزم تحمل محرومیت‌های بسیار است.

یکی از مهم‌ترین راهکارها، ایجاد هسته‌ها و محافل کارگری درون محیط‌های کار است. بدون این هسته‌ها، سازماندهی برای ایجاد تشکل‌های کارگری عملاً ناممکن است. فعالان نباید منتظر بمانند تا اعتراضات خودبه‌خود شکل بگیرد و سپس دست به مداخله بزنند؛ بلکه باید به‌صورت پیوسته در ارتباط با بدنه طبقه کارگر باشند.

محور مبارزه برای ایجاد تشکل‌ها باید بر اساس مطالبات کلیدی کارگران تعریف شود تا بتواند بخش‌های مختلف طبقه را در بر بگیرد. مثلاً مسئله دستمزد یکی از خواست‌های پایه‌ای است که می‌توان حول آن مبارزات کارگران شاغل، بیکار و دارای حقوق معوقه را سازمان داد. شعار کلیدی «معیشت همگانی برای همه» می‌تواند بخش‌های پراکنده کارگری را به هم پیوند دهد.

تبلیغ و ترویج از وظایف اصلی کارگران پیشرو است. در شرایط کنونی، دسترسی به کارگران و محیط‌های کار و زیست آنان دشوار نیست، اما باید از ابزارهای مؤثر و روش‌های متناسب با شرایط استبداد استفاده کرد. افشاگری سیاسی همه‌جانبه در مورد ماهیت واقعی مناسبات سرمایه، شرط اساسی برای گسترش آگاهی طبقاتی است.

الگوی جنبش معلمان: درسی برای طبقه کارگر

جنبش سراسری معلمان ایران نمونه‌ای درخشان از قدرت تشکیلاتی است. این

جنبش با اتکا به یک تشکل صنفی سراسری توانسته در طول بیش از یک دهه بارها اعتراض و اعتصاب سازمان دهد، مطالبات خود را مطرح کند و دولت را به عقب‌نشینی وادار کند. تشکل سراسری معلمان در هر مقطع از مبارزه صیقل خورده و قوی‌تر به میدان آمده است.

این تجربه چند درس مهم دارد: اول اینکه تشکل سراسری می‌تواند فضای رعب و وحشت را بشکند و به دیگر اقشار جامعه اعتماد به نفس بدهد. دوم اینکه پیوند با سایر جنبش‌های اجتماعی شرط لازم برای پیروزی است. سوم اینکه مقاومت در برابر سرکوب با اتکا به نیروی جمعی و سازمان‌یافته ممکن است. جنبش کارگری می‌تواند از این الگو بیاموزد و سازماندهی سراسری را هدف قرار دهد.

استقلال طبقاتی: شرط بنیادین

استقلال تشکل‌های کارگری از دولت، کارفرما و کل طبقه سرمایه‌دار شرط بنیادین موفقیت است. بسیاری از جناح‌های سرمایه‌داری به اشکال مختلف تلاش می‌کنند تشکل‌ها و فعالان کارگری را به خود وابسته کنند. جریان‌های غیرکارگری با ایجاد تشکل‌های به‌ظاهر کارگری در پی نفوذ و اعمال اقتدار بر جنبش هستند. هر حرکتی که استقلال طبقه کارگر را خدشه‌دار کند باید با مبارزه پاسخ داده شود. طبقه کارگر متشکل و مستقل می‌تواند آلترناتیوی واقعی در شرایط کنونی ایران باشد و در اتحاد با دیگر جنبش‌های اجتماعی، در برابر جریان‌ات راست و ارتجاعی که به کمک قدرت‌های امپریالیستی برای قدرت سیاسی خیز برداشته‌اند، بایستد.

نتیجه‌گیری: ضرورت عمل، اراده تغییر

مبارزه و سازماندهی کارگران امری استراتژیک و درازمدت است. طبقه کارگر بدون اتحاد و تشکل‌های مستقل از دولت و کارفرما نخواهد توانست توازن قوا را به نفع خود تغییر دهد. تشکل‌های مستقل کارگری ابزار پیشبرد مطالبات اقتصادی، رفاهی، اجتماعی و تحمیل آن به کارفرماها و دولت سرمایه‌داری است.

این متشکل شدن نه یک شبه به وجود خواهد آمد و نه خودبه‌خود صورت خواهد گرفت. سازماندهی و ارتباط با بدنه کارگری یکی از پایه‌ای‌ترین بخش‌های این فرآیند است. تشکل‌های کارگری با فعالیت مؤثر و همکاری نزدیک با یکدیگر در بخش‌های مختلف صنایع و خدمات می‌توانند پیش‌شرط‌های تشکل‌های سراسری را فراهم آورند. تاریخ مبارزه طبقاتی نشان داده که کارگران با اتحاد و اعتصابات خود رژیم‌های دیکتاتوری را به زانو درآورده‌اند. این بار نیز، با ایمان به نیروی طبقاتی خود و با درس گرفتن از تجربیات بیش از یک قرن مبارزه، طبقه کارگر ایران می‌تواند سرنوشت خود را به دست بگیرد. آینده به اراده سازمان‌یافته آنان تعلق دارد.

“

مبارزه اجتماعی توده‌ای زمانی نیرومند می‌شود
که بر نیازهای واقعی مردم استوار باشد،
از پایین شکل بگیرد و افراد بیشتری
را وارد میدان کند.

”



حزب کمونیست ایران